



درجه‌ای گشوده بر جهان
دی ۱۳۷۰ - بها: ۳۵۰ ریال
تاریخ انتشار: مهر ۱۳۷۱

پيام

مؤسسه با سحوری
ملینا مدروری

لحظه‌ای بی‌همتا بین عهد باستان
و دوران رنسانس در تاریخ جهان

اندلس:

میعاد گاه سته دنیا

مکتب
مدرسه

لحظه‌ای بی‌همتا بین عهد باستان
و دوران رنسانس در تاریخ جهان

اندلس:

میراث گاه‌بسته دنیا

پیوند

از خوانندگان دعوت می‌کنیم که به منظور درج در این صفحه برایمان عکس بفرستند. عکسها می‌تواند به نقاشی، مجسمه‌سازی یا معماری یا هر موضوع دیگری که به تبادل و باروری متقابل فرهنگها کمک می‌کند مربوط باشد. می‌توانید تصاویری از دو اثر در زمینه‌های مختلف فرهنگی ارسال دارید، تصاویری که رابطه یا شباهت بین آن دو به نظر تان قابل تعمق می‌رسد. لطفاً به همه تصاویر توضیح کوتاهی بیفزایید.

مرده و زنده

۱۹۹۱، نقاشی اکریلی
(۷۰ x ۱۰۰ سانتی‌متر)
اثر برنات فوریه

این تصویر تشویش‌انگیز گرچه الهام یافته از پیکرهای مربوط به آیین تدفین افریقایی است ولی نمادی از زندگی است. این اثر آفریده برنات فوریه نقاش فرانسوی است که خود معنای نهفته در آن را چنین بیان می‌کند: «ظاهر آرام چهره در تقابل با جنبش چینه‌های بارچه‌های زیر قرار می‌گیرد که به‌روی اندامهای حیاتی گشوده می‌نمایند و نشان می‌دهند که مرگ فقط منادی حیات و نیرویی تازه است.»



چهل و پنج سال
فعالیت یونسکو

(بخش سوم)
نوشته میشل کونیل لاکوست
ترجمه محمد تقی زاده مطلق

۴۵ فعالیتهای یونسکو

دهمین
سالگرد جایزه یونسکو
برای آموزش صلح
نوشته بتی ریردان و اونگکو عبدالعزیز
ترجمه م. ت. م.

۴۶ فعالیتهای یونسکو

میراث جهانی
حرمسرای توپکابی
نوشته کارولین هارت
ترجمه محمد تقی زاده مطلق

۴۹ سالگرد

یونس امره
نوشته طلعت سید هالمن
ترجمه ه. غ.



۱۴

اندلس

میعادگاه سه دنیا

میراث اندلس

نوشته راشل اری به ترجمه ع. بیرانوند ۱۵

سرچشمه های همزیستی

نوشته میگل کروس هراندس ترجمه ع. ب. ۲۰

قلمرو دیدار شرق و غرب

نوشته ج. درک لنهم ترجمه ناهید فروغان ۲۴

قرطبه، شهر پرشکوه

نوشته بیرگیشار ترجمه ع. ب. ۲۸

رهاورد مسیحیت

نوشته روزا گریرو ترجمه ع. بیرانوند ۳۲

همگرایی یهود و عرب

نوشته حبیب زفرانی ترجمه ع. ب. ۳۵

راههای معرفت

نوشته خوان ورنه ترجمه ع. بیرانوند ۳۸

مکتب تولدو

نوشته عبدالرحمن بدوی ترجمه مصطفی اسلامی ۴۰

بورخس در جستجوی ابن رشد

نوشته رشید صباغی ترجمه هادی غبرایی ۴۲

روی جلد: بدون عنوان (۱۰۰ ×

۸۱ سانتی متر)، ۱۹۸۸،

تکنیکهای مختلف روی بوم، کار

ایزابیل گرانزه، نقاش فرانسوی.

بشت جلد: قوسهای مسجد جامع

قرطبه (اسپانیا).

گفتگو با

ملینا مرکوری

ترجمه ناهید فروغان



پیام یونسکو

ماهانه، به ۳۵ زبان، و به خط بریل

منتشر می شود

«حکومت های کشورهای عضو این
اساسنامه به نمایندگی از جانب ملت خود
اعلام می دارند.

«که از آنجایی که جنگ ابتدا در ذهن نطفه
می بندد، دفاع از صلح نیز از همین حیطه
باید آغاز گردد...»

«که صلحی که بر مبنای ترتیبات سیاسی و
اقتصادی حکومتها حاصل شود نمی تواند
حمایت همگانی، پایدار و صمیمانه ملتها را
جلب کند، و چنانچه بخواهیم صلح فرو
نپاشد باید بر مبنای همبستگی فکری و
اخلاقی کل بشر بنا شود.

«به این دلایل کشورهای عضو... توافق
می کنند و مصمم اند که وسایل ارتباط میان
ملتها را ایجاد و تقویت و از آنها در جهت
تفاهم متقابل و شناخت بهتر و کاملتر ملتها
از یکدیگر استفاده کنند...»

برگرفته از دیباچه اساسنامه سازمان
یونسکو، لندن، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵

چهل و پنج سال فعالیت یونسکو

نوشته میشل کونیل لاگوست

بخش ۳

فرهنگ

■ کارزاری برای حفظ یادمانهای نوبه (حبشه) از خطر سیل ناشی از آبهای سد عظیم آسوان به راه می افتد. آندره مالرو که ریاست مراسمی را در مقر یونسکو بر عهده دارد، این کار را «اقدام انسانی که چیزی را از دهان مرگ می رباید» توصیف می کند. کارزار ۲۰ سال به طول می انجامد، ۲۲ زیارتگاه و معبد جابه جا می شوند، ۴۰ هیئت فنی از ۵ قاره در این امر مشارکت می کنند و کمکهای دولتها و دیگر منابع بین المللی، چه دولتی و چه خصوصی، به ۵۶ میلیون دلار بالغ می شود.

۱۹۶۱

سیاست کلی

■ نوامبر: در پی استعفای ویتورینو ورونزی به دلیل بیماری، رنه ماهو از فرانسه به طور موقت مدیر کلی یونسکو را بر عهده می گیرد. او در ۱۹۶۲ به مدیر کلی یونسکو انتخاب می شود.

■ پیش نویس کنوانسیون بین المللی دفاع از حقوق بازیگران، صدانگاران و سازمانهای سخن پراکنی («کنوانسیون رم») مشترکا به وسیله یونسکو، سازمان جهانی سرمایه های معنوی (WIPO) و سازمان بین المللی کار (ILO) تهیه می شود.

آموزش

■ یک برنامه همکاری آموزشی به ویژه در زمینه آموزش ابتدائی و پیش از دبستان میان یونیسکو و یونسکو آغاز می شود.

■ نخستین کنفرانس منطقه ای وزرای آموزش در آدیس آبابا برگزار می شود. طی سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۶، ۲۴ کنفرانس از این نوع (برای آفریقا، آمریکای لاتین و دریای کارائیب، دولتهای عرب، آسیا و اقیانوس آرام و اروپا) برگزار می گردد.

■ برنامه ای فوری به عنوان بخشی از فعالیت سازمان ملل برای تأمین خدمات آموزشی در کنگو - لئوپولدویل (یا ژنیر کنونی) به اجرا درمی آید. بیش از یکصد کارشناس به این کشور اعزام

علوم دقیقه و علوم طبیعی

■ کمیسیون بین دول اقیانوس شناسی (یک ارگان نیمه خودمختار در درون یونسکو) تأسیس می شود. کمیسیون در خدمت پیشبرد پژوهشهای علمی در اقیانوس و منابع زنده و غیرزنده آن قرار دارد و اهداف خود را از طریق عمل هماهنگ دولتهای عضو پیش می برد. نخستین کار این کمیسیون هماهنگ کردن اکتشافات بین المللی در اقیانوس هند است (۱۹۶۵ - ۱۹۵۹).

■ سازمان بین المللی پژوهشهای مغز (IBRO) تأسیس می شود.

■ به درخواست مجمع عمومی سازمان ملل اکوسوک (ECOSOC) به تحقیقی درباره روندهای جاری پژوهش در علوم طبیعی و در مورد اشاعه و کاربرد این دانش در زمینه مقاصد صلح آمیز دست زد. اساس این تحقیق را آمارگیری یونسکو تشکیل می داد. نتیجه تحقیق در کتابی با عنوان روندهای جاری در پژوهش علمی تحت سرپرستی و هدایت پروفیسور پیراوزه گرد آمده و در ۱۹۶۱ مشترکا به وسیله سازمان ملل و یونسکو منتشر شد.

رنه ماهو در سال ۱۹۶۲، سالی که به عنوان مدیر کل یونسکو انتخاب شد.



کشورهای تازه استقلال یافته بسیاری به یونسکو پیوستند

۱۹۶۰

سیاست کلی

■ تنها در این سال ۱۷ کشور آفریقایی (و یکی دیگر) به یونسکو که اکنون ۹۹ عضو دارد، می پیوندند. در دهه ۱۹۶۰ کشورهای تازه استقلال یافته و در حال توسعه بسیاری به یونسکو می پیوندند و در نتیجه موجب جامعیت بیشتر اندیشه و عمل یونسکو می شوند. یکی از نتایج مهم گسترش صفوف یونسکو، تشدید فعالیتهای عملیاتی آن است.

آموزش

■ مجمع عمومی سازمان ملل متحد طی قراری آموزش را که تا به حال منحصرأ در عرصه ملاحظات انسانی جای داده می شد، عاملی در توسعه اقتصادی دانست. این تصمیم در جهت گیری آتی فعالیتهای آموزشی یونسکو نقش مهمی داشت.

■ کنوانسیون علیه تبعیض در آموزش تهیه و تصویب شد. امروز ۷۶ دولت به این کنوانسیون پیوسته اند.

■ سه کنفرانس بین دول در زمینه نیازهای آموزشی در آسیا، کشورهای عربی و آفریقا، به ترتیب در کراچی، بیروت و آدیس آبابا به وسیله یونسکو برگزار شد. در کراچی ۱۸ کشور پیش نویس طرحی را برای گسترش آموزش ابتدایی در آسیا تهیه کردند.

■ شورای بین المللی ورزش و تربیت بدنی (که سپس نام شورای بین المللی علوم ورزشی و تربیت بدنی یافت) نخستین مجمع عمومی خود را برگزار می کند. پیدایی این شورا محصول همکاری و مشارکتی بود که به تشویق یونسکو میان نمایندگان ارگانهای ملی و بین المللی علاقه مند به ورزش در جریان المپیکهای ملبورن (۱۹۵۶) و رم (۱۹۶۰) پدید آمد.



بالا چپ: ژان - پل سارتر در سمپوزیوی در ۱۹۶۴ در مقر یونسکو به مناسبت «سال کی یر که گارد». راست، ورنرها یزنبرگ (برنده جایزه نوبل در فیزیک) در سمپوزیوم یونسکو در ۱۹۶۵. پایین، روی جلد کامپکت دیسکهایی از مجموعه موسیقی سنتی یونسکو که از سال ۱۹۶۱ به این سو منتشر می شود.



می شود و برای استخدام حدود ۸۰۰ آموزگار کمکهای لازم فراهم می گردد.

علوم دقیقه و علوم طبیعی

■ یونسکو هیشی را به مناطق لرزه خیز آسیا، آمریکای جنوبی و آفریقا اعزام می کند و این کار به یک برنامه مطالعاتی در مورد زلزله و دیگر بلایای طبیعی می انجامد.

■ یونسکو مرکز کامپیوتری بین المللی (ICC) را که سپس به دفتر انفورماتیک بین دول (IBI) تبدیل می شود، در رم تأسیس می کند.

فرهنگ

■ مجموعه موسیقی سنتی یونسکو در همکاری با IMC آغاز به کار می کند. (تا ۱۹۸۶، ۱۵۰ صفحه گرامافون از این مجموعه تهیه و بخش شده است). امروزه این مجموعه روی ۵۰ دیسک فشرده ارائه می شود.

۱۹۶۲

آموزش

یونسکو در همکاری با صندوق ویژه سازمان ملل، به تأسیس مدارس تربیت معلم (بیش از ۳۵ باب در آفریقا) اقدام می کند. در این مدارس هزاران معلم آموزش خواهند دید.

علوم دقیقه و علوم طبیعی

■ سازمان بین المللی پژوهشهای سلول (ICRO)

تأسیس می شود.

■ انستیتوی بین المللی لرزه شناسی و مهندسی زلزله در ژاپن تأسیس می شود.

علوم اجتماعی

■ مجموعه ای از مطالعات منطقه ای درباره وضعیت زنان به وسیله یونسکو انجام شده و در شماره مخصوص مجله بین المللی علوم اجتماعی انتشار می یابد. در پی این مطالعات، پروژه هایی تجربی در شیلی، نپال و ولتای علیا برای افزایش امکانات دسترسی زنان به آموزش به اجرا در می آید.

ارتباطات

■ طبق قراری که به وسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب می رسد، نقش وسایل ارتباط جمعی در آموزش و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی مورد تأیید قرار می گیرد. این قرار، دامنه عمل یونسکو را به اطلاعات و ارتباطات گسترش می دهد.

۱۹۶۳

سیاست کلی

■ نخستین شماره سالنامه آماری یونسکو منتشر می شود. این مجله، به مرجع و منبع استاندارد درباره آمار و ارقام مربوط به وضعیت آموزش، علم و فرهنگ در سراسر جهان تبدیل می شود. اطلاعات مورد نیاز این سالنامه همه ساله با همکاری کمیسیونهای ملی یونسکو، خدمات آماری ملی و





در ۱۹۶۵ یونسکو پنجاهمین سالگرد تئوری نسبت عمومی آلبرت اینشتین را جشن گرفت. در بالا تصویر مدالی را که در ۱۹۷۹ و به مناسبت یکصدمین سالگرد تولد اینشتین به وسیله یونسکو توزیع شد، ملاحظه می کنید.

■ کنفرانس عمومی در سیزدهمین اجلاس خود شرایط برنامه همکاری با برنامه جهانی غذا را تایید می کند. هدف از پروژه هایی که به اجرا در می آیند آن است که مشخص سازند «کمک غذایی تا چه حد می تواند به حضور تعداد هر چه بیشتر در مدارس کمک کند... و آموزش بزرگسالان را با توجه به مبارزه با بیسوادی تسهیل نماید». سازمان ملل متحد میان کمبود غذا، از یک سو و میزان بیسوادی بزرگسالان و عدم حضور در مدرسه میان کودکان دبستانی از سوی دیگر ارتباط قائل است.

علوم دقیقه و علوم طبیعی

■ یونسکو به راه افستادن برنامه بین المللی زیست شناسی (ICSU) را مورد حمایت قرار می دهد.

■ ۲۲ مردم شناس و زیست شناس از ۱۶ کشور جهان در اجلاسی در مسکو که به وسیله یونسکو ترتیب داده شده بود، یک بیانیه ۱۳ ماده ای تصویب کردند که در آن جنبه های زیست شناختی مسئله نژادی ذکر شده بود. برنامه یونسکو در مورد نشر کتب و مقالات درباره این موضوع ادامه دارد (مؤلفان این آثار از جمله کلود لوی اشتروس، روزه باستاید و میشل لریس هستند). انتشارات یونسکو درباره مسائل مربوط به نژادها به ۱۶ زبان (در ۳۰۰۰۰۰ نسخه) ترجمه شده است.

■ کنفرانسی بین المللی درباره جوانی در گرنوبل (فرانسه) برگزار می شود.

ارتباطات

■ یونسکو کتاب ویلبر شرام تحت عنوان وسایل ارتباط جمعی و توسعه ملی را منتشر می کند.

علوم دقیقه و علوم طبیعی

■ یونسکو کتابی حاوی یک بررسی درباره منابع طبیعی قاره آفریقا منتشر می کند. این بررسی به درخواست کمیسیون اقتصادی آفریقا انجام گرفت.

علوم اجتماعی

■ مرکز هماهنگی اروپا برای پژوهش و تهیه و تنظیم اسناد در زمینه علوم اجتماعی با کمک یونسکو در وین پایه ریزی می شود تا پژوهشهای بین المللی تطبیقی شرق - غرب را در اروپا گسترش بخشد.

رویدادها

■ سرهنگ یوری گاگارین (اتحاد شوروی) نخستین فضانورد از مقر یونسکو بازدید می کند.

اولویت با مبارزه با بیسوادی است

۱۹۶۴

آموزش

■ سال ۱۹۶۴ آغازگر دوران فعالیت شدید در زمینه آموزش، به ویژه در زمینه مبارزه با بیسوادی است.

■ کنفرانس عمومی تصمیم می گیرد که یک برنامه پنج ساله آزمایشی مبارزه با بیسوادی در سطح جهان به راه اندازد.

■ در پی امضای توافقنامه ای با بانک بین المللی ترمیم و توسعه (IBRD)، سه هیئت از یونسکو عازم کشورهای عضو می شوند تا با آنها در مورد تامین مالی پروژه های آموزشی گفتگو کنند.

دفتر آمار سازمان ملل متحد تهیه می شود و مبتنی است بر گزارشهای ادواری دولتهای عضو در مورد قوانین، مقررات و آمارهای مربوط به وضعیت آموزشی و فعالیتهای علمی و فرهنگی در کشورهاشان و نیز پاسخهای ۲۰۰ کشور و قلمرو به پرسشنامه های ارسالی یونسکو.

آموزش

■ نخستین پروژه صندوق سپرده در پی ارائه کمکی از طرف دولت سوئد برای آموزش زنان در آفریقا اجرا شد. «وجوه سپرده» به وسیله برخی کشورها در اختیار یونسکو قرار می گیرد تا به مصرف اقدامات ویژه ای در یک کشور عضو برسد.

■ کنفرانس عمومی تصمیم می گیرد که انستیتوی بین المللی برنامه ریزی آموزشی (IIEP) را تأسیس کند. فعالیتهای انستیتو میان آموزش، پژوهش و اشاعه مفاهیم، روشها و فنون تازه در زمینه برنامه ریزی آموزشی تقسیم می شود. برنامه آموزشی سالانه انستیتو عمدتاً به تعلیم آموزش دهندگانی از کشورهای در حال توسعه اختصاص دارد (۴۲ شرکت کننده از بیش از ۳۰ کشور در سال آموزشی ۱۹۹۱-۱۹۹۰).

این انستیتو از زمان تأسیس، ۹۲۷ پرورشکار از ۱۳۱ کشور جهان را تربیت کرده است. این کار از طریق اجرای برنامه های آموزشی سالانه در مقر انستیتو در پاریس و از طریق برگزاری دوره های فشرده و دیگر فعالیتهای آموزشی در خود کشورهای عضو انجام می شود. پژوهشهای جاری به سه موضوع عمده می پردازند: «اصلاح کیفیت آموزش»، «تأمین مالی مدیریت و دستگاه اداره آموزش» و «توسعه منابع انسانی». انتشارات: تا امروز ۶۵۰ عنوان.

پروژه آزمایشی سوادآموزی کارکردی در اکوادور (۱۹۶۷)



رویدادها

■ ژان - پل سارتر، مارتین هایدگر و کارل یاسپرس در سمپوزیومی بین‌المللی به مناسبت یکصدمین سال تولد متفکر دانمارکی سورن کیر که گور شرکت می‌کنند.

۱۹۶۵

سیاست کلی

■ در فوریه اندونزی خروج خود را از یونسکو اعلام می‌کند، اما پیش از آنکه تصمیم قطعی شود، روابط خود را با سازمان مجدداً برقرار می‌سازد.

آموزش

■ در تهران، کنفرانس جهانی وزرای آموزش در زمینه ریشه‌کن کردن بیسوادی برگزار می‌شود و برنامه آزمایشی مبارزه جهانی با بیسوادی را تصویب می‌کند. این برنامه به وسیله یونسکو اجرا می‌شود (۱۲ پروژه به طور مشترک به وسیله یونسکو، سازمان ملل و کشورهای ذینفع تأمین مالی می‌شوند).

استقبال زیادی از فکر «سوادآموزی کاربردی» به عمل می‌آید که نسبت به مفهوم کهنه سوادآموزی نقطه عطفی محسوب می‌شود. در مفهوم قدیمی، آموختن خواندن و نوشتن سواد تلقی می‌شد، اما مفهوم تازه سواد را به توانایی استفاده از حقوق، مسئولیتها و استعدادها در عرصه‌های حرفه‌ای، اجتماعی، شهری و فرهنگی پیوند می‌زند.

علوم دقیقه و علوم طبیعی

■ نخستین کنفرانس منطقه‌ای کاربرد علم و تکنولوژی در توسعه آمریکای لاتین (CASTALA) در سانتیاگو برگزار شد. تا سال ۱۹۸۶، شش کنفرانس منطقه‌ای دیگر از همین نوع برگزار می‌شود.

■ دهه بین‌المللی آب‌شناسی (۱۹۷۴ - ۱۹۶۵)، نخستین برنامه از برنامه‌های علمی میان دولتی مهم، آغاز می‌شود. این پروژه فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی در ارتباط با ارزیابی و مدیریت عقلایی منابع آب در یکصد کشور را هماهنگ می‌کند.



شارل دوگل رئیس‌جمهور فرانسه به هنگام سخنرانی در مقر یونسکو در ۴ نوامبر ۱۹۶۶ در مراسم بیستین سالگرد تأسیس یونسکو.

■ طبیعت و منابع، فصلنامه پژوهشی یونسکو درباره محیط زیست، منابع طبیعی و حفاظت از طبیعت آغاز به کار می‌کند. این فصلنامه در حال حاضر به زبانهای انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی، عربی، چینی و روسی منتشر می‌شود.

ارتباطات

■ در پاریس گردهمایی کارشناسان در مورد استفاده وسایل ارتباط جمعی از ارتباطات ماهواره‌ای و نیز کاربرد این تکنولوژی در تبادلات آموزشی و فرهنگی برگزار شد. این نخستین گام به سوی اجرای پروژه قمر مصنوعی (SITE) است که استفاده از تلویزیون را در ۲۵۰۰ روستا امکان‌پذیر می‌سازد.

رویدادها

■ میزگرد و مراسم یادبودی به مناسبت هفتصدمین سالگرد تولد دانته برگزار می‌شود. ایلیا ارنبورگ، مری مک کارتی و دیه گو والری از جمله شرکت کنندگان هستند.

■ جی. رابرت اوپنهایم، ورنر هایزنبرگ، لویی دوبروگلی و جورجو سانتیلانا در سمپوزیومی درباره «علم و سنتز» شرکت کردند. این سمپوزیوم در دهمین سالگرد درگذشت آلبرت انیشتین و پیرتیار دوشاردن و پنجاهمین سالگرد تدوین تئوری نسبیت ترتیب یافته بود. دیگر شرکت کنندگان از

بازدید کنندگان از نمایشگاه هنر سیاه در جنوآ ۱۹۶۶
داکار (سنگال) دیدن می‌کنند.



جمله عبارت بودند از، سرجولین هاکسلی، آندره لیچیزو و تیس، ژاک مرلو پونتی، ب. م. کدروف و آلکسی ماتویف.

■ مدیرکل یونسکو نخستین «جایزه بین‌المللی پیر دوکوبرتن درباره بازی عادلانه» را که برای تشویق روحیه ورزشکاری و رعایت انصاف در ورزش ابداع شده است به یوجنیو مونتی سورتمه سوار ایتالیایی اعطا کرد. «کمیته بین‌المللی بازی عادلانه» که در مقر انستیتوی جوانان یونسکو در گوتینگ (جمهوری فدرال آلمان) پی‌ریزی شد، در ۱۹۷۶ از طرف یونسکو به رسمیت شناخته شد.

۱۹۶۶

سیاست کلی

■ برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) از ادغام برنامه گسترش کمک فنی سازمان ملل (EPTA) و صندوق ویژه سازمان ملل، به وجود آمد. بیشترین کمک به فعالیتهای عملیاتی یونسکو از طرف UNDP به عمل می‌آید.

■ برای نخستین بار کنفرانس عمومی به اتفاق آرا بودجه سازمان یونسکو را (به مبلغ ۶۱ میلیون دلار برای ۱۹۶۸ - ۱۹۶۷) تصویب می‌کند.

آموزش

■ توصیه‌های یونسکو در مورد موقعیت و مقام معلم به تصویب می‌رسد.

فرهنگ

■ اعلامیه اصول بین‌المللی همکاری فرهنگی به تصویب می‌رسد.

■ یونسکو به نخستین فستیوال جهانی «هنر سیاه» که در داکار (سنگال) برگزار می‌شود، کمک می‌کند.

■ در ۲ دسامبر و پس از ویرانیهای ناشی از سیل در فلورانس و ونیز، مدیرکل یونسکو، رنه مایو خواستار همبستگی بین‌المللی در این مورد می‌شود. پس از این واقعه نمایشگاهی از

کنده کاریهای آسیب دیده دونا تلو و گبیرتی از
تعمیدگاه فلورانس در یونسکو برگزار می‌شود.

ارتباطات

■ گردهمایی متخصصان در بانکوک درباره سخن
پراکنی در خدمت آموزش و توسعه در آسیا،
سُرانجام به تاسیس شماری از انستیتوهای ملی و
منطقه‌ای توسعه ارتباطات منجر می‌شود.

رویدادها

■ شارل دوگل رئیس جمهور فرانسه در ۴ نوامبر
و بیستمین سالگرد تأسیس یونسکو از آن دیدار
می‌کند. او می‌گوید «فرانسه علاقه‌ای استثنایی به
کار شما دارد، زیرا هدف یونسکو خدمت به
یگانگی و وحدت بشریت است».

۱۹۶۷

آموزش

■ نخستین روز بین‌المللی مبارزه با بیسوادی
برگزار می‌شود و از این پس هر ساله در ۸ سپتامبر
برگزار خواهد شد.

■ چهار پروژه آزمایشی مبارزه با بیسوادی
(الجزایر، اکوادور، ایران، مالی) که به وسیله
یونسکو و UNDP تأمین بودجه شده‌اند، آغاز
می‌شوند.

■ نخستین کنفرانس وزرای آموزش منطقه اروپا
(میدوروپ) در وین برگزار می‌شود.

■ کتاب ویلبر شرام تحت عنوان رسانه جدید:
گزارشی برای برنامه‌ریزان آموزشی، انتشار یافت
که تحلیلی درباره استفاده تجربی از تلویزیون و دیگر
روشهای آموزش غیر سنتی در چندین کشور در حال
توسعه است.

علوم اجتماعی

■ بیانیه‌ای در مورد نژاد و تعصب نژادی به
وسیله گروهی از کارشناسان و به عنوان بخشی از
برنامه یونسکو برای معرفی کردن حقایق علمی در
مورد نژادها و مبارزه با تعصب نژادی تهیه می‌شود.

■ یونسکو گزارشی در مورد اثرات آپارتاید
بر آموزش، علم، فرهنگ و اطلاعات در جنوب
آفریقا منتشر می‌کند.

ادامه دارد



بازیگر تئاتر و سینما، مبارز سیاسی، نماینده مجلس، وزیر فرهنگ.
ملینا مرکوری همه کار کرده و در همه آنها به بهترین وجه موفق بوده
است. او مظهر درخشان عشق به آزادی در دوره سلطه سرهنکها
بر یونان بود و از آن زمان تمام یونانیان او را «ملینای ما» می‌نامند.

قدرت وزرا بیشتر نبود، ولی با آن برابری می‌کرد.
خانه برایم مثل تئاتر بود، چون در آن صحنه‌ای
داشتم با تماشاگران و همبازیهایی که گفتگوها و
گاه حتی قطعات ادبی طولانی را اجرا می‌کردیم.

■ در آن دوران هم زنان به کار سیاسی
می‌پرداختند؟

— نه. سیاست کار مردان بود. ولی در خیال اغلب
خودم را جای پدر بزرگم می‌گذاشتم. البته نه برای

■ شما از کودکی به تئاتر علاقه‌مند شدید،
درباره حرفه بازیگری برایمان بگویید. در آن
دوران نظر جامعه یونان و خانواده شما درباره آن
چه بود؟

— من در خانواده‌ای به دنیا آمد که نسل اندر نسل
کار سیاسی می‌کردند. پدر بزرگم که مرا می‌پرستید
و من هم او را به شدت دوست داشتم بیش از بیست
سال شهردار آتن بود. خانه همیشه شلوغ بود،
چون، در آن دوران، قدرت شهردار آتن، هر چند از

گفتگوی ملینا مرکوری

بابهجت النادی و عادل رفعت

مردم چطور امروز را به فردا می‌رسانند بی‌آنکه بدانند چه بلایی بر سرشان خواهد آمد. دیدم که ادامه این وضع موقت بعضی را به سوی کارهای قهرمانی در نهضت مقاومت و برخی را به همکاری با نازیها سوق داد. از خانواده‌ام کسی با دشمن همکاری نکرد. برادر کوچکم در نهضت مقاومت شرکت کرد، ولی من نکردم و واقعاً افسوس می‌خورم. البته شرکت نکردنم در نهضت نه به سبب ترس از مرگ بود و نه کمبود شهامت.

روزی، در کافه‌ای من و سه تن از دوستانم نشسته بودیم. سه تن از مأموران گشتاپو وارد شدند. سیاه مست بودند. از ما خواستند پشت میز آنها بنشینیم. ما از جایمان تکان نخوردیم. یکی از آنها هفت تیرش را درآورد. دوستانم از جا برخاستند و به آنها پیوستند. نمی‌دانم چه چیز موجب شد که من از جایم تکان نخورم، هیچ چیز در ذهنم نمی‌گذشت. برای تهدیدم افسر گشتاپو هفت تیرش را نشانه رفت و شروع به شمردن کرد: «یک، دو، سه» بی‌حرکت ماندم. نمی‌ترسیدم. ماشه را کشید، لیوان روی میز تکه تکه شد. با خشم از جا بلند شدم و به دشنام دادن پرداختم. فکر نکردم که شاید به سویم شلیک کند. بعد مأموران انتظامی نظامی وارد شدند و او را با خود بردند.

من ترس را نمی‌شناختم، با این همه در نهضت مقاومت شرکت نکردم. امروز وقتی به آن فکر می‌کنم از خودم می‌پرسم که آیا علتش بلندپروازیم برای بازیگر شدن نبوده است. در مدرسه هنر دراماتیک، هر روز از ۲ تا ۶ بعد از ظهر جهان بیرونی دیگر برایم وجود نداشت، نه آلمانیها وجود داشتند و نه یونان اشغال شده، حتی ملینا هم وجود نداشت. دیگر مارگریت، اوفلیا، لوکاندیرا، الکترال حضور داشتند با دیمیتریس روندیریس که معلم عالیقدرمان بود و از ما می‌خواست درست مثل خودش سرسپرده تئاتر باشیم.

اجرای او از اورستیا اثر اشیل هنوز بزرگترین کار تئاتری من شمرده می‌شود. روندیریس به من یاد داد که بر صدایم مسلط شوم و کلمات را با لحنی خوشایند ادا کنم. می‌گفت که استعداد اجرای آثار تراژدی را دارم. می‌پذیرفتم که نقش الکترال برای بازیگر بی‌نظیر است، ولی گاه اشکریزان از او می‌خواستند بپذیرد که قدرت ایفای نقش الکترال را ندارم. روندیریس بی‌آنکه خسته

تصور نمی‌کنم که حرفه بازیگری از نظر پدر و مادرم کار ناصوابی به حساب می‌آمد. به عقیده من اگر یقین داشتند که موفقیت پایدار است اعتراضی نداشتند. وانگهی در مدت فعالیت هنری و سیاسی‌ام پدر و مادرم همیشه حامی‌ام بوده‌اند. مطمئنم از حمایت پدر بزرگم هم برخوردار می‌شدم، اگر بر اثر مرگی نابهنگام از دست نرفته بود.

■ خوب با توجه به اوضاع برای غلبه بر مشکلات چه کردید؟

— در هفده سالگی ازدواج کردم! با اشرافزاده ثروتمندی ازدواج کردم که در کمبریج درس خوانده بود. عقایدش، از لحاظ سیاسی، نمی‌شود گفت ارتجاعی، بلکه محافظه کارانه بود. ولی در مورد زنان نه تنها دیدگاه محافظه کارانه‌ای نداشت، بلکه بسیار لیبرال بود. اصلاً سعی نکرد از من همسر مطیعی بسازد. حتی، برخلاف رسم زمانه، نام خانوادگی خود را هم به من تحمیل نکرد. برای او و برای تمام کسانی که مرا به آنان معرفی می‌کرد «ملینا مرکوری» ماندم. بعد از ازدواج خودم را برای آزمون بازیگری آماده کردم که امکان ورود به مدرسه ملی هنر دراماتیک را به من می‌داد.

■ بعد جنگ شد و یونان به اشغال نازیها درآمد. شاید میل نداشته باشید درباره آن صحبت کنید و حال و هوای آن دوره را شرح دهید؟

— چرا میل نداشته باشم درباره آن حرف بزنم؟ یونان سه سال در اشغال نازیها بود. من شاهد شکمهای متورم مردم و مرگشان بر اثر گرسنگی بودم. گاریهایی را دیده‌ام که اجساد زنان و مردان مثل لاشه چارپایان در آنها تلبار شده بود. دیدم که

آنکه به سیاست علاقمند باشم، از آن چیزی نمی‌فهمیدم. فقط صحنه گردانی، تک‌گویی... و مردم برایم مهم بود.

پس می‌بینید که تئاتر از کودکی بخشی از وجودم بود. وانگهی پدر بزرگم اغلب مرا به تئاتر می‌برد. البته با آنکه از چم و خم نمایشها چیزی دستگیرم نمی‌شد، خودم را بیگانه احساس نمی‌کردم. درواقع، آنجا همان عناصری را می‌یافتم که در خانه وجود داشت!

از کودکی سرکش بودم. در ۷ یا ۸ سالگی با یکی از رفقای دخترم به سینما یا کافه می‌رفتیم تا موسیقی گوش کنیم. حتی یکبار النگ و دولنگ مادرانمان را به خودمان بستیم و به کافه‌ای رفتیم در آن کافه، موقع صرف جای موسیقی به طور زنده اجرا می‌شد. خوشحال بودیم اما مادرم به این گریزها پایان داد، چون خانمی که ما را دیده بود به او خبر داد. مادرم به جستجویمان آمد و مرا به خانه برد و حسابی تنبیه کرد. می‌خواستم به صحنه بروم، می‌خواستم برایم کف بزنند! معلوم است که پدر و مادرم گوششان به این حرفها بدهکار نبود.

■ چرا؟ نظر مردم درباره حرفه بازیگری تا این حد بد بود؟

— نه نظر مردم این نبود. ولی در محیط بورژوازی بزرگ آتن که من به آن تعلق داشتم رفتن روی صحنه حتی برای ایفای نقش یکی از قهرمانان سوفکل یا اورپید هم چندان خوشایند نبود. گذشته از آن حرفه بازیگری هیچ نباتی در پی نداشت. بازیگر ممکن بود یک روز در پول غلت بزند و روز دیگر از گرسنگی بمیرد. به همین سبب پرداختن به تئاتر برای بچه‌های «خانواده‌های آبرودار» نوعی سرمایه‌گذاری پرخطر بود.

تماشاگران سردترند. باید خیلی مایه بگذاریم تا گرمشان کنیم و آنها را به میدان بکشیم و خلاصه، دلشان را به دست بیاوریم.

■ وقتی دعوا تمام شد و دلشان به دست آمد برای کی کف می‌زنند برای ملینا یا برای شخصیتی که ایفاگر نقشش بوده است؟ هر شخصیت حقیقت خاص خود را دارد و پیام خاص خود را منتقل می‌کند یا آنکه ملینا همیشه بازی را هدایت می‌کند؟

— البته ملینا همیشه حضور دارد، ولی هدفش آن است که شخصیتی بیافریند که دیگری آن را خلق کرده و او فقط حامل آن است. در هر اجرا ملینا فرزند خود را به دنیا می‌آورد. بعضیها برای حامل اهمیت چندانی قایل نیستند. آنها در اشتباه اند. نوزاد ملینا از دل او بیرون آمده است. این نوزاد دیگر فقط اثر مؤلف نیست. البته آفریده تمام و کمال ملینا هم نیست. این نوزاد واقعیتی مستقل کسب می‌کند، زندگی می‌کند، زندگی خاص خودش را دارد. حیرتم بسیار غیرعادی است، ولی این درست همان چیزی است که روی می‌دهد و فوق‌العاده است.

جریان از این هم غریبتر است، چون در این روند که درست معلوم نیست که نقش هر کس چیست پای صحنه‌گردان هم در میان است. رومی شنایدر، پیتز فینچ و ملینا مرکوری در صحنه‌ای از فیلم ۱۰/۵ شب تابستان (۱۹۶۶).



ملینا مرکوری بین آنتونی پرکینز و ژول داسن (سمت راست) بهنگام فیلمبرداری قدر (۱۹۶۲)

است. بعدها، وقتی در برابر تماشاگران قرار می‌گیریم مسابقه شروع می‌شود. البته باید تماشاگران را شاهمات کنیم، ولی دیگر ابزار این کار را در اختیار داریم. در جریان تمرین ابزار کار فراهم آمده است.

■ آیا تماشاگران در تمام کشورها شبیه‌اند یا تفاوت‌هایی دارند؟

— تفاوت دارند. در انگلستان، ایالات متحده و حتی فرانسه مردم اغلب از دم گیشه، آماده شرکت در دعوا هستند، منتظر نبرد تن به تن‌اند. در یونان،

شود برایم حرف می‌زد، درباره تراژدی یونان، جوهر شعر و سنت و مفهوم آن برای مردم یونان صحبت می‌کرد و سرانجام مرا متقاعد کرد. او مرا با جنبه مذهبی تئاتر آشنا کرد. اغراق نمی‌کنم. گرویدنم به تراژدی یونان از تجربه‌ای مذهبی ناشی می‌شد. به خانه که برمی‌گشتم برای تمرین زانو می‌زدم و تک‌گویی مارگریت را تکرار می‌کردم. آنقدر این کار را کردم که قالی ساییده شد. گشتاپو برضد آنتیگونه یا مدها چکار می‌توانست بکند؟ به مدد این شخصیتها دوران جنگ را مثل کسانی که در خواب راه می‌روند به سر آوردم. به عقیده خودم، برای درک رفتارم، بی‌آنکه روانکاوی بکنیم، باید عشقم را به تئاتر به منزله یکی از عوامل مهم در نظر گرفت.

■ شما درست بعد از جنگ، به قول معروف، 'وارد کار حرفه‌ای' شدید. مفهوم بازیگری برایتان چیست؟ وقتی نقش را که دیگری آفریده است بازی می‌کنید در درونتان چه می‌گذرد؟

— مهمترین اتفاقات در جریان تمرین روی می‌دهد. چون شخصیتی که دیگری آفریده، طی تمرین در من زاده می‌شود و از طریق من شکل می‌گیرد. بازیگر نقشش را مثل زن باردار حمل می‌کند و از لحاظ جسمانی احساس می‌کند که نقش در درونش رشد می‌کند. این بارداری اساس آفرینش



صحنه‌ای از فیلم توپکابی (۱۹۶۴) به کارگردانی ژول داسن. در پیشزمینه ماکسیمیلیان شل، ملینا مرقوری، پیتروستینف و رابرت مورلی.



صحنه‌گردان میانجی است، صحنه‌گردان خوب بازیگر را در مجموعه‌ای قرار می‌دهد که بدون آن، حتی بازیگر نابغه هم چیزی نیست جز یک سنگ آسمانی گم شده در فضایی بسیار گسترده. در تئاتر همیشه کار گروهی است که شگفتی می‌آفریند.

■ خوب سینما این وسط چه جایی داشت؟ آیا سینما جزیی از رویاهای نوجوانی شما نبود؟ — نمی‌توانست باشد، چون در اوایل دهه پنجاه در سینمای یونان از بازیگر زن برای نقشهای ساده لوحانه استفاده می‌شد. بازیگر زن می‌بایست چشمان درشت و دهان کوچک داشته باشد. از لحاظ جسمی هم من به دردشان نمی‌خوردم. زیادی بلند قد بودم و دهان بزرگی داشتم. البته چندان نومید نبودم. به خودم می‌گفتم که شاید در فرانسه یا انگلستان برایم امکاناتی باشد. اتفاقاً در لندن که بودم الکساندر کوردا از من یک فیلم کوتاه آزمایشی گرفت. وقتی به اتفاق فیلم را تماشا کردیم از خنده روده‌بر شده بودیم. در این فیلم خیلی مضحک شده بودم.

دست آخر خودم و دیگران را متقاعد کردم که یگانه قلمرو فعالیتیم تئاتر است. وقتی لاکودس کامپانلیس نقش استلا را برایم نوشت از نظر او مسجل بود که استلا نقشی است تئاتری. ولی خوش اقبالی‌ام سبب شد که از کاکویانیس بخواهد که صحنه‌گردانی آن را به عهده بگیرد. در این میان لحظه‌ای دودلی موجب شد که کاکویانیس تصمیم بگیرد از این نمایشنامه فیلم بسازد. اما کامپانلیس نمی‌خواست کسی جز من نقش استلا را بازی کند. از نظر او من خود استلا بودم، زنی که خود را از قید قیومت دیگران نجات داده بود. تصمیم گرفتند اول از من یک فیلم آزمایشی بگیرند. کار جالبی بود. کاکویانیس از تمام زوایا از من عکسبرداری کرد، بعد دوربین را جلوی من گذاشت و گفت که قهقهه خنده را سر بدهم و تا ته حلقم را فیلمبرداری کرد. وقتی فیلمها را نمایش دادند فهمیدم که اتفاقی رخ داده و داستان عشق من و دوربین آغاز شده است.

استلا فیلم موفقی بود. فیلم را در فستیوال کان نمایش دادند، ولی نتوانستم جایزه بهترین بازیگر زن را به دست بیاورم. فعالیت حرفه‌ای بین‌المللی

کاکویانیس با این فیلم آغاز شد. ۳۵ سال بعد هم فیلم کهنه نشده بود. اخیراً آن را در تلویزیون نمایش دادند. شمار تماشاگرانش استثنایی بود. البته شخصیتی که کامپانلیس خلق کرده هنوز کاملاً مدرن به نظر می‌رسد. کاکویانیس درباره استلا می‌گفت: «استلا شاد و حساس است و به جسم و آزادی خود مباحثات می‌کند، و عقیده دارد که ازدواج امنیت زن را تامین نمی‌کند، در پی دعای خیر جامعه نیست و به همه چیزهایی که جامعه تایید می‌کند ظنین است.»

■ از میان فیلمهایی که بازی کرده‌اید کدام فیلم هنوز در نظرتان ارزشمند است؟

استلا از همه بهتر است. بعد هم آنکه باید بمیرد. این فیلم حاصل دیدار کورت، کازانتزاکیس و ژول داسن بود. کورت درخشان است، کازانتزاکیس نابغه است و داسن کارگردان بزرگی است. هنوز هم خودمان را در آن روستا در نظر مجسم می‌کنم. پیش از آنکه داسن این فیلم را بسازد، روستاییان چشمشان به دوربین نیفتاده بود. قرار بود که همه مردم روستا در فیلم شرکت کنند، ما آنها را در حیاط کلیسا جمع کردیم. داسن متن را می‌خواند و من ترجمه‌اش می‌کردم. در متن بعضی آدمها خوب بودند و بعضی بد، عده‌ای توانگر بودند و برخی بینوا.

وقتی به مرحله تقسیم نقشها رسیدیم همه می‌خواستند نقش آدمهای خوب را که فقیر هم بودند بازی کنند. هرچقدر سعی می‌کردم که برایشان ثابت کنم که نقش آدمهای بد مهمتر است و

در نتیجه کسانی که نقششان را بازی کنند بیشتر دستمزد می‌گیرند بیهوده بود. دست آخر ناچار گفتم که از من کاری بر نمی‌آید، چون کازانتزاکیس داستانش را این طور در نظر گرفته است. هیچکس رمان را نخوانده بود. بیشترشان بی‌سواد بودند. ولی با شنیدن نام کازانتزاکیس حاضر شدند نقشی را که نیکوس برایشان در نظر گرفته بود ایفا کنند. آنقدر متأثر شدم که اشک در چشمهایم حلقه زد. فیلمهای دیگری هم برای داسن بازی کردم. در تمام آنها معجزه کرد، چون موفق شد فضای دوستانه‌ای آکنده از نشاط و زندگی بیافریند. این فضا بر روحیه شرکت کنندگان در فیلم تأثیر می‌گذاشت. میل دارم درباره فیلمی که او درباره قیام مدرسه پلی تکنیک ساخت چیزی بگویم. این فیلم در فضایی بسته، در یک چار دیواری جریان دارد. جسادوی داسن سبب شده است که خشم و اصالت و خوبی مردم یونان در این فیلم جمع شود. این فیلم العاس اصل است.

■ ورود موفقیت آمیز ملینا را به عرصه سیاست چطور توضیح می‌دهید، همین ملینایی که در نهضت مقاومت شرکت نکرده بود؟ — شرایط فرق می‌کرد. در دوران جنگ هنوز خیلی جوان بودم و کلاسهای مدرسه هنر دراماتیک هم بود که امکان می‌داد خودم را جدا کنم و برحسب ظاهر، از جنگ دست بردارم.

در رژیم دیکتاتوری سرهنگها وضعم فرق می‌کرد. از لحاظ احساسی و سیاسی به بلوغ دیگری رسیده بودم و کودتا برایم شبیه تجاوز بود.



وحشتناکی تنها شده بودم. اما، پیش از ناپدید شدن، یکی از ملوانان بدون آنکه برگردد دستش را به پشتش آورد و با انگشتان به من علامت پیروزی داد. از شادی به گریه افتادم.

خاطره دوم از نوع دیگری است. اصلاً نباید گمان کنید که «محبوب» تمام یونانیان شده بودم. ابتدا، در ایالات متحده و اروپا یونانیهایی بودند که به من دشنام می دادند، تهدید می کردند، مرا هو می کردند. چطور می توانم تظاهر کنندگانی را فراموش کنم که زیر پنجره ام جمع شده بودند تا فریاد بزنند که «بدکاره ای کمونیست» هستم یا آن صدایی که در تلفن به یونانی به من اطمینان می داد که «سرهنگها جلوی ۵۰۰۰۰ کمونیستی را گرفته اند که قصد داشتند از یوگسلاوی و بلغارستان به یونان حمله کنند» و بعد اضافه می کرد که آنها به راحتی می توانند جلوی مرا هم بگیرند.

این دو واقعه دوروی تراژدی رژیم دیکتاتوری است. در یونان هم مثل هر جای دیگر، سرنگهای بی وجدان می توانند ملتی را طوری به بند بکشند که انگار اسارتشان تا ابد به طول می انجامد. به ظاهر مثل این بود که مردم یونان را وادار به سکوت کرده باشند. ولی حرکت آن دریانورد ثابت می کرد که این سکوت تا چه حد فریبنده است. از آن پس فهمیدم که هرگز نباید سکوت مردم را جدی گرفت. سکوت هرگز نشانه تأیید نیست. تأیید همیشه با شادمانی و پر حرفی توأم است. سکوت از زور ناشی می شود. خاطره دوم مرا به این فکر انداخت که نیروی ادراک چقدر شکننده است. چطور می شود که مردم حرفهای پوچی نظیر همین داستان ۵۰۰۰۰ مهاجم کمونیست را باور می کنند؟ از جنبه مضحک آن که

در این حال دیگر نمی توان واکنش آرامی داشت. در این حالت ما فریاد می کشیم، دست و پا می زنیم، می جنگیم چنگ می زنیم. وقتی سرهنگها قدرت را قبضه کردند در یونان نبودم. در خارج تا می توانستم فریاد زدم. فریاد زدم، خواندم و در راه آزادی پایکوبی کردم. دیگر من بچه ناز پرورده قبلی نبودم و بایست مرا در نظر می گرفتند.

■ چه خاطراتی از این دوران دارید؟

— خاطرات؟ لحظه به لحظه اش خاطره است. وقتی تلفن زنگ می زد. بموقع زنگ نمی زد، اصلاً زنگ نمی زد. گاهی مبارزه آدم را با خود می برد و گاهی انتظار و بی عملی آدم را رنج می دهد. همه چیز در ذهن مانده، خاطرات گوشه ذهن پنهان شده است. اگر در جعبه را باز کنم تا فردا می توانم درباره شان با شما حرف بزنم. چطور می شود از میان این همه خاطرات مهم خاطره ای را برگزید؟

آهان، یادم افتاد، دو خاطره به یادم آمد. اولی مربوط است به ملوانی یونانی که در اسکله جنوا در ایتالیا دیدم. پنج صبح بود. او با ملوانان دیگر به طرف کشتی بازرگانی می رفت که در بندر لنگر انداخته بود. ضربان قلبم تند شد. هر یونانی که در این دوره می دیدم ناگهان به برادر و همدستم تبدیل می شد. من به ملوانان نزدیک شدم. قصد داشتم درباره اوضاع با آنها صحبت کنم و بعد آنها را به یک جلسه سیاسی که شب آن روز داشتیم دعوت کنم. هنوز کلمه ای ردوبدل نکرده بودیم که افسرشان سر رسید و به آنها دستور داد سوار کشتی شوند. ملوانان دور شدند و من با دستهای خالی برجا ماندم. ناگهان به طرز

از چپ به راست آرتور میلر، ملیتا مرکوری، ژول داسن و اینگه مورات.



بگذریم پاسخ به این پرسش در حال حاضر اهمیت بسیار دارد. چطور ممکن است مردم نیروی منطق خود را از دست بدهند؟ چطور ممکن است تا آنجا پیش بروند که برای جلادانشان کف بزنند؟ همیشه که نمی شود گفت نفعشان این طور ایجاب می کرده است. در میان طرفداران این نظامها آدمهای صمیمی هم وجود دارند که رژیم دیکتاتوری نفی برایشان ندارد... باید اعتراف کنم که هنوز پاسخ قانع کننده ای برای این پرسش نیافته ام.

■ ظاهراً با پیوستن به نهضت رفته رفته از تئاتر و سینما دل کندید؟

— نه این فکر درست نیست! از تئاتر و سینما دل نکندم. تولیدکنندگان فیلم و گردانندگان تئاتر از من دل کردند؛ چون زندگی خطرناکی را در پیش گرفته بودم و مرتباً در خطر سوء قصد بودم؛ از کشوری به کشور دیگر می رفتم، شرکتهای بیمه اصلاً میل نداشتند چیزی در باره من بشنوند. برای همین پیشنهادهای کاری به من روز به روز کمتر شد.

■ **سرهنگها سرنگون شدند، ولی شما به کار سیاسی ادامه دادید...**

— وقتی بعد از سقوط رژیم سرهنگها به یونان برگشتم دچار تردید شدم. از خودم می پرسیدم آیا می خواهم تمام وقتم را صرف کار سیاسی کنم؟ در همین زمان آندراس پاپاندرو مرا خواست و پرسید که می خواهم در انتخابات مجلس از حوزه دوم پیرایوس نامزد شوم. موفقیت در انتخابات این حوزه برای زنان کار دشواری بود. انتخاب کنندگان ملوان و معدنچی بودند، یعنی بیشتر روحیه مردانه داشتند.

پاسخ دادم که ترجیح می دهم نامزد انتخاباتی آتن شوم، چون همان طور که گفتم، پدر بزرگم ۲۵ سال شهردار آن بود و پدرم هم از همانجا به نمایندگی انتخاب شده بود. پاپاندرو چیزی گفت که بر تصمیمم اثر گذاشت. گفت: «ملیناتو در فیلم یکشنبه ها هرگز در باره پیرایوس آواز خوانده ای و آن را به مردم دنیا شناسانده ای. در پیرایوس می توانی کمر راست و چپ را خم کنی.» به این ترتیب نامزد انتخاباتی پیرایوس شدم.

مبارزه انتخاباتی ام را هم مثل تمرینهای نمایشی ام به انجام رساندم. سخت ولی با عشق و علاقه کار کردم. به کافه ها می رفتم و با پیرمردها تاول بازی می کردم. وقتی می بردم اعتبارم بالا می رفت. در تک تک خانه ها را می زدم. مردم در خانه هایشان جلسات ۱۰ تا ۳۰ نفری ترتیب می دادند. غرق مشکلات روزمره شان شده بودم که زیاد بود. در آن سال بارانهای سیل آسایی باریده بود و مسائل مرسوم به کانال کشی و مهار آب اهمیت داشت، چون بناها چندان محکم نبودند و وضع جاده ها اسفناک بود. رفته رفته مشکلات مردم مشکلات من شد و روزی رسید که در کنارشان با مأموران انتظامی مبارزه کردم.

پنج نفر نامزد انتخاباتی پیرایوس شده بودند. من در دور اول برنده شدم.

نماینده هم که شدم به کار تئاتری ادامه دادم. داسن او برای دپولی برشت را به صحنه آورد که موفقیت بزرگی کسب کرد. بعد به سالونیک رفتم و دو ماه مده آ را بازی کردم. مده آ بزرگترین نقشی بود که در زندگی بازی کردم و بزرگترین نقشی است که در تئاتر خلق شده است. مده آ بزرگترین موفقیت تئاتری ام و پاداش تمام تلاشهایم در راه تئاتر، سینما و یونان بود.

۱. بازی یونانی شبیه تخته نرد.

سرانجام در ۱۸ اکتبر ۱۹۸۰ در انتخابات برنده شدیم و آندراس پاپاندرو از من خواست وزیر فرهنگ یونان شوم. این آغاز شرکت در مبارزه ای جدید بود و من هم در خوشبینی فراگیر سهیم بودم. خیال می کردم که دنیا دیگر مال ماست. مقام وزارت را پذیرفتم. هشت سال با خوشبختی گذشت. خطاهایی مرتکب شدیم و تاوانش را پرداختیم. ولی خیلی کارها انجام دادیم.

■ **برای شما وزارت یک نقش جدید بود. بدون آنکه تمرین داشته باشید شبان آترا پذیرفتید...**

— در واقع تمرین نداشتم. ولی با نوع فعالیت وزارتخانه که تئاتر، موسیقی و سینما بود آشنا بودم. می خواهم بگویم که ناوارد نبودم. البته باستان شناسی هم در میانشان بود، ولی دور و اطرافم آدمهای مطلع در این زمینه خیلی بودند. وقتی کارم را شروع کردم، وزارت فرهنگ وزارتخانه کوچکی بود. بعد بسط پیدا کرد و ورزش و تربیت بدنی و مسائل جوانان و یونانیان ساکن خارج هم به آن افزوده شد. آنقدر بزرگ شد که برای آنکه از عهده انجام وظایفم برآیم دست به تمرکززدایی زدم.

برای کارمندان وزارتخانه و نیز برای ملاقات کنندگان وزیری پابره نه بودم چون کفش نمی پوشیدم. در عین حال از وزیری بودم که در پشت میز کار با کسی ملاقات نمی کردم. چون میز کار بین وزیر و دیگران فاصله می اندازد. میزی عادی در اتاق کارم بود. وقتی کسی به دیدارم می آمد، بلند می شدم و به اتفاق دیدارکننده پشت آن می نشستیم و گفتگو می کردیم. این شیوه موجب می شد که گفتگو به راحتی صورت گیرد.

■ **آیا انتخاب دشوار بود؟**

هر قدر برنامه هایی که پیش رو داریم یکی از یکی بهتر باشد و به سبب کمبود امکانات نتوانیم همه را اجرا کنیم، انتخاب سخت تر می شود. خیلی بد است

که به سبب کمبود امکانات مالی ناچار باشیم اجرای برنامه ای را رها کنیم. ولی به هر حال باید به خودمان فشار بیاوریم و تصمیم بگیریم.

■ **این تصمیم گیریها برایتان مشکلاتی ایجاد نمی کرد؟**

— چرا، ولی این مشکلات برایم از نوع مشکلات قابل تحمل بود. در دفتر نمی گذاشتم کج خلقی ام بروز کند. در خانه غرغر می کردم و بدخلق می شدم. ولی از تصمیمی که گرفته بودم بر نمی گشتم.

■ **آیا فکر نمی کنید که زندگیهای نظیر زندگی شما، که آکنده از کارهای مختلف است، دشوار است؟**

— ابداً حتی برعکس! اگر به سیاست رو نیاورده بودم امروزه فقط کسی بودم که می گفتند کار سینما یا تئاتر کرده است. خیلی غم انگیز بود. خوشحالم که مردم درباره ام به زمان گذشته صحبت نمی کنند. برایشان من «ملینا» هستم و می مانم. حتی جلوتر خواهند رفت. چون در بدترین لحظات نمیدیدی، شادی زندگیشان را در ترانه هایم زنده کرده ام. دوستشان داشته ام و با تمام وجود دوستشان دارم، نقابی از من ساخته اند و رویش نام «ملینا» را حک کرده اند. می دانند که «ملینا» ی آنها هستم. برایم این یک منبع خوشبختی لایزال است.

ملینا مرکوری در صحنه ای از فیلم

آنکه باید بمیرد (۱۹۵۷) به کارگردانی ژول داسن.



سر مقاله

چرا تاریخ اندلس — یعنی هشت قرنی که شبه جزیره ایبری زیر سلطه مسلمانان بود — به نظر بسیاری از مردم امروز عصر طلایی محسوب می‌شود؟ چرا توجه روزافزون بسیاری از محققان را جلب می‌کند؟ یکی از این محققان تا آنجا پیش رفت که آن دوران را «بهشت گمشده» نامید.

همزیستی استثنایی سه فرهنگ اسلامی و مسیحی و یهودی، که از جنبه‌های برجسته تاریخ اندلس بود، در زمانه‌ای تحقق یافت که اختلافات و خشونت‌ها از مشخصات بارز آن بود. تاریخ اندلس، از ابتدای آن در قرن هشتم تا هنگام سقوط غرناطه (گرانادا)، آخرین دژ مسلمانان، در قرن پانزدهم، تاریخی پرفراز و نشیب و پر آشوب بود.

در هر حال آن دوران دورانی استثنایی محسوب می‌شود. اندلس گویی جایگاه خاصی بود که گروه‌های مختلف مردم با یکدیگر برخورد و گفتگو و کار می‌کردند، در حالی که اگر در همان زمان در مکان دیگری بودند با نفرت از یکدیگر دوری می‌جستند. با وجود تنش‌های مداوم، توافقی مرموز و پایدار میان یک مکان، یعنی مردمی که در آن زندگی می‌کردند، و آرمانی که می‌کوشیدند عملی سازند — یعنی تساهل و مدارا — برقرار شده بود. دستاورد استثنایی اندلس همین است.

این همزیستی بی‌نظیر نه تنها شبه جزیره ایبری، بلکه مغرب و اروپا را به نحوی غنا بخشید که درک اهمیت آن تنها به تازگی آغاز شده است. مبانی فرهنگ یونانی و عناصر فلسفی و دانش علمی هند و ایران و چین از طریق اندلس به اروپا انتقال یافت. این اسپانیای عرب، شرق و غرب، گذشته و آینده، عهد عتیق و رنسانس را به یکدیگر پیوند زد.

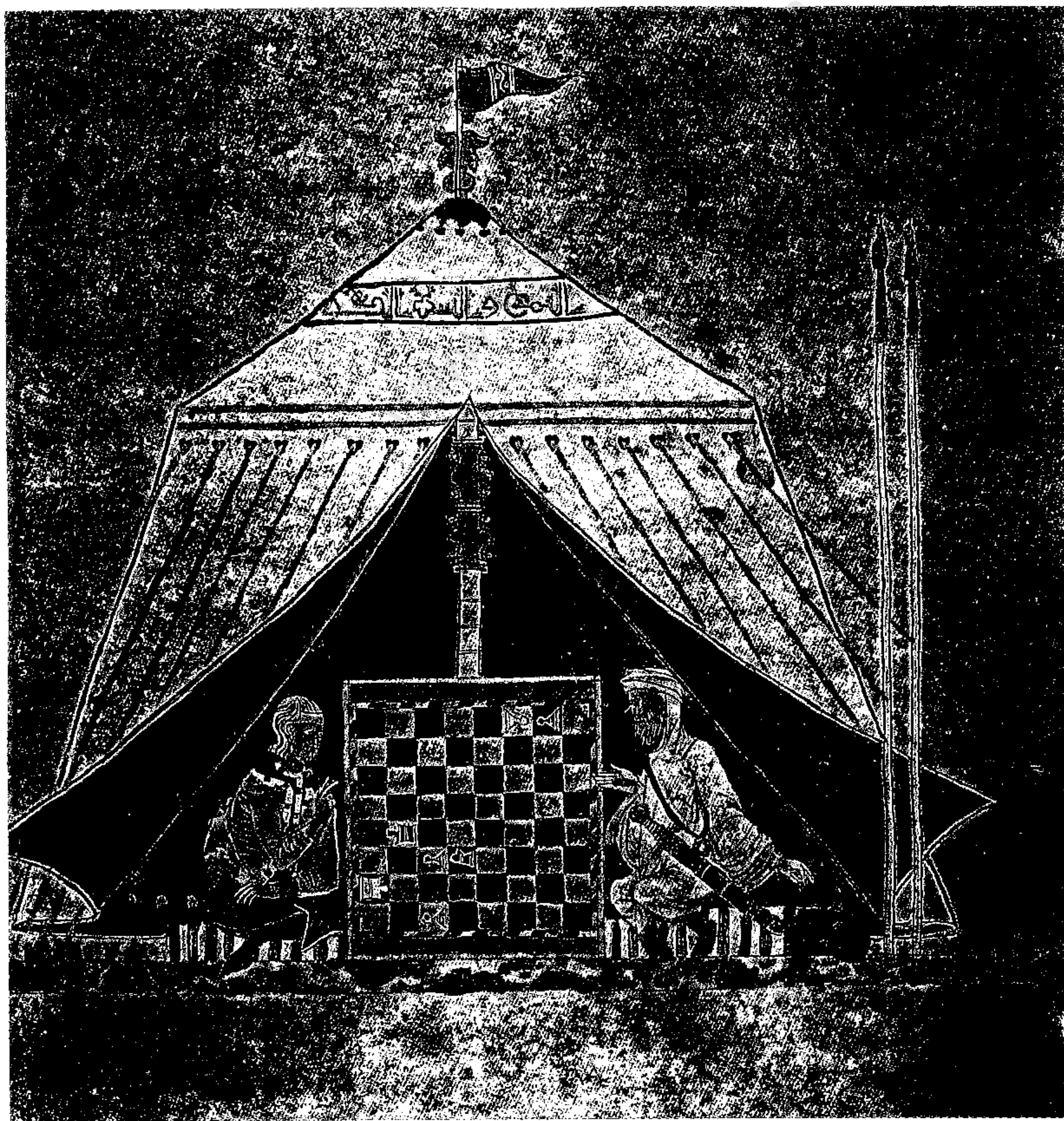
این شماره مجله پیام، بی‌آنکه بخواهد در باره این فصل چشمگیر تاریخ جهان حکمی قطعی صادر کند، در صدد است که برخی از جنبه‌های متعدد آن را نشان دهد. ما به طور عمده توجه خود را به یک دوره معطوف کرده‌ایم، یعنی به دوره‌ای که شهر باشکوه قرطبه مقر خلافت و زمینه عصر طلایی اندلس بود.

میراث اندلس

نوشته راشل اری به

حرکت قومی، مبادلات معنوی، چند زبانی، آداب و جشنهای مشترک
از مشخصه‌های جامعه اندلس هستند که تماسهای میان سه فرهنگ را افزایش داده است.

یکی از خصوصیهایی که بیشتر از هر چیز مورخ را به هیجان می‌آورد تأثیر غیر قابل بحث اسپانیای مسلمان بر مسیحیت شبه جزیره ایبری در مدتی بس طولانی است. در زمانهایی که صلح برقرار بود، به قول هانری تراس مورخ فرانسوی «یک زندگی مشترک برادرانه» میان حکومت‌های مسیحی و مسلمان در خاک شبه جزیره ایجاد می‌شد. جوامع مسیحی و یهودی در خاک اسلام زندگی کردند همانگونه که سالها پس از آن مسلمانان و یهودیان در سرزمینهای پادشاهی کاستیل و



شطرنج بازان،
تصویری از کتاب
بازی شطرنج، اثر قرن ۱۳.

آراگون زندگی کردند.

در زمینه فرهنگ، مبادله جوامع مداوم بود و هیچ گسستگی میان جهان اسلام با عالم مسیحیت پدید نیامد. از همان آغاز پیروزی اعراب در اندلس یک حرکت قومی فوق العاده روی داد. اعراب، بربرهای مستعرب، اجاره داران مسیحی، زمینداران بزرگ مسیحی که منشأ اشرافی داشتند و طبقات متوسط شهری از برکت اتحادیه های مختلط، درون بونه اسلام در هم آمیختند و یک کل بس همگون تشکیل دادند. تماس مداوم مسلمانان با اسپانیاییها، فاتحان را ناگزیر به فراگرفتن زبان رومن که مشتق از زبانهای لاتین و ایبریایی بود، کرد. هرچند که مستعربها که به نام «مُزارب» معروف شدند، زبان رومن را همچون یک لهجه رایج به کار می بردند، ولی در میان نسل جوان قرن نهم (م) نوعی بی میلی نسبت به فرهنگ لاتین و آموزش مذهبی سنتی وجود داشت. برخی از جوانان مسیحی کتابهای عربی می خواندند و به عربی می نوشتند، شعر عربی پیش از اسلام را می شناختند و به مطالعه آثار ادبی به زبان عربی می پرداختند.

یهودیان اندلس علاوه بر عبری که زبان علمی و آیینی آنان بود، به رومن و عربی هم حرف می زدند. جوامع یهودی که از روزگار رومیها در اندلس مسکن گرفته بودند، نسبت به سلسله اموی وفاداری نشان دادند و دچار هیچگونه اختناق نشدند. هشت نسل از یهودیان اندلس از تسامح امرای اموی برخوردار شدند و بدینسان در امان از بدبختی زیستند.

تحرك معنوی و ادبی

در میان مسلمانان اسپانیا تعداد نسبتاً زیادی افراد دو زبانه



بالا، بانوان و سوارکاران، نقاشی

که طاق «تالار شاهان» در قصر

العمرای غرناطه را زینت

می بخشد (پایان قرن ۱۴).

راست، صفحه ای از کلیله و دمنه

در روایت اسپانیایی آن (قرن

۱۳).

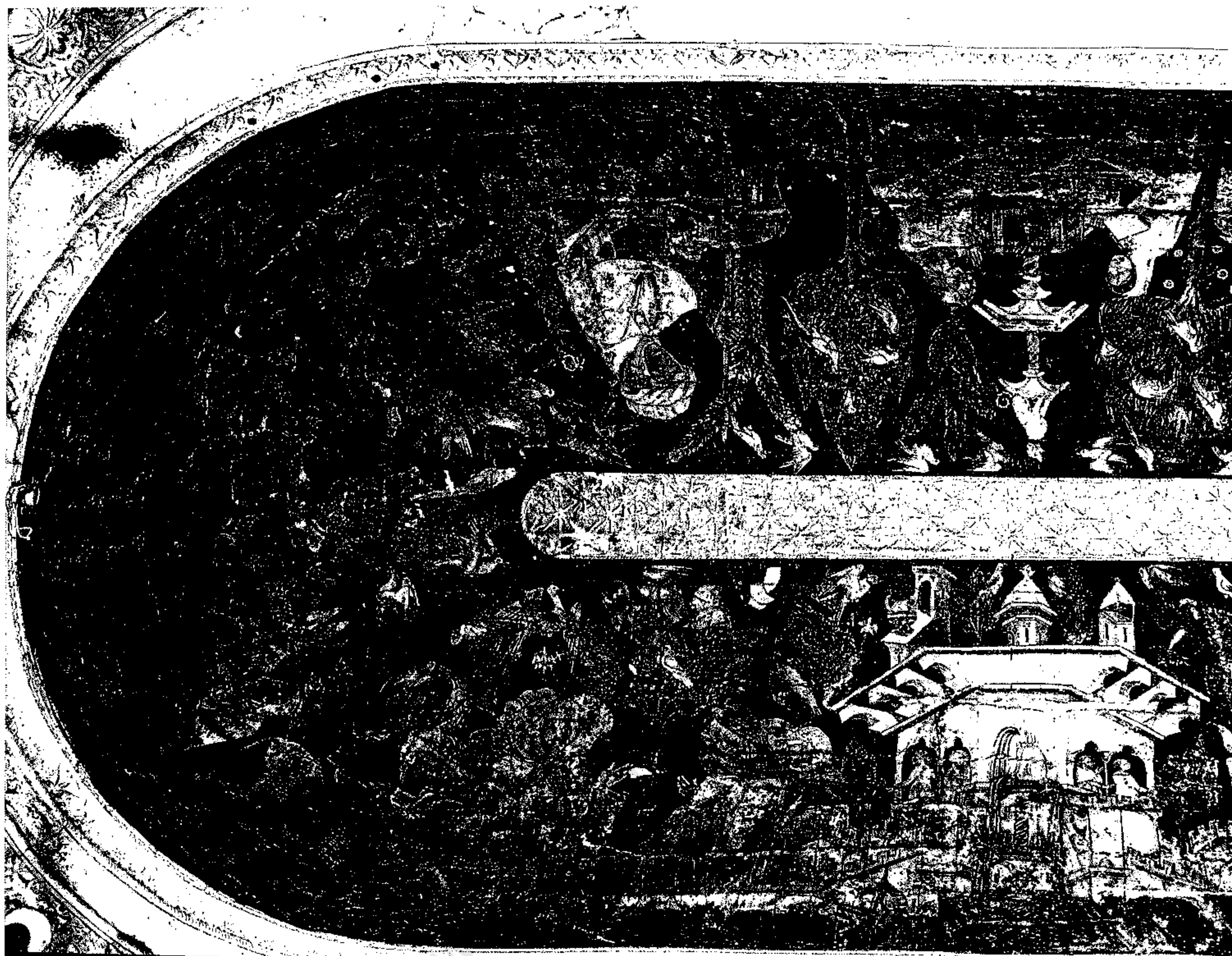
یافت می شد. مسلمانان اندلس در محاورات خانوادگی و حتی در اقامتگاههای ایران به زبان رومن سخن می گفتند. عبدالرحمن سوم (۹۱۲ تا ۹۶۱ م) خلیفه قرطبه که از یک زن اسیر مسیحی زاده شده بود، در گفت و گو با درباریان زبان عرب را رها می کرد و به رومن سخن می گفت، او بدون تعصب بود و اغماض و بلند نظری خارق العاده ای داشت. دو مورد مخصوصاً بسیار معنی دار هستند. ابن زید، که نام تعمیدی او رچه موندو بود، یک مسیحی قرطبه ای با فرهنگ بود. او در دیوان اموی منشی بود و عربی را به خوبی لاتین می دانست. عبدالرحمن سوم او را به عنوان سفیر خود به امپراتوری ژرمن و دربار قسطنطنیه فرستاد. او مأموریت خود را چنان خوب انجام داد که خلیفه مقام اسقفی شهرک الویرا در اندلس را برای او به دست آورد.

در میان بزرگان دربار قرطبه شخصی به نام حسدای بن شاپروت دیده می شد که عهده دار دیوان استیفا بود. او یک یهودی اهل ختن و بسیار با فرهنگ بود و زبانهای عربی، عبری، لاتین، یونانی و لهجه های رومن را می دانست. وقتی که یک هیئت سفارتی به پایتخت می آمد کار ترجمه با او بود. کار ترجمه عربی رساله پزشکی دیوسکوریدس [پزشک یونانی قرن اول] را که کنستانتین هفتم، امپراتور روم شرقی،

Isen q en una abbat q desian q era q es en una de va
brat abia un flu mer aladi. z abia su mugra muy
firme sa z abia un bestio pincol z era diudo della
et diol ella un dia su podras faser alguna cosa por q reyo anos
qese quando vimeses amy de noche z saldra amy syn q me la
maser tu por tal q nos no desheras qni te oyese diol su
amgo yore faze una sena con blanca como lalos del aluna
et faze en ella unas pinturas q quando las tus vienes saldras
amy dresta faze senal enre my z ty q ploguelu ael desto qd
digo otuyolo un su seño della z apuñolo z enculpado en su
apuren

venia della su amgo con a qlla senal z vegalo ella a
saba ael z diyo asy un qd q desheras fuese su amgo
en el sy apuñolo unas caser q abia de monestra a
fuese luego el seño della abra mangba q tenia el pñon en
cuyo poder estana la suana otra su amo fiente z de mandal
a qlla su ana z ella diuola et el fuese pa su seño de noche
z luego q ella vio la suana de suso del aydo q era su amgo
z falo luego ael z pugnose anella z conose el seño z diuola su
ana ala mangba del pñon





نوشت، آثار نحوی خود را به عربی تألیف کرد. به هنگام سقوط ماله به دست پادشاهان کاتولیک در سال ۱۴۸۷ تعداد بسیاری زن یهودی از شهر بیرون زدند که عربی تکلم می‌کردند و همچون مسلمانان لباس پوشیده بودند. زبان اسپانیایی کلمات بسیاری را از عربی گرفت. تماسهای زبانی بسیار قوی بود. بسیاری از کلمه‌های عربی در قرون وسطا وارد زبانهای ابری شدند. واژگان اسپانیایی در زمینه‌های آبیاری، زندگی شهری و فعالیت‌های بازرگانی، گیاه‌شناسی و تغذیه، دژسازی و حتی نامگذاری هنوز هم آثار آن تحول را بر خود دارند.

بایگاه انتقال دانش

در زمینه مبادلات فرهنگی، اسپانیای مسلمان نقش حلقه زنجیر را در امر انتقال علوم و فلسفه یونانی به غرب مسیحی ایفا کرد. در تولدو (طلیطله)، طی قرن دوازدهم ادیبانی که به ابتکار دون ریموندو، وزیر اعظم کاستیل، گرد هم آمده بودند مهمترین کتب عربی را به لاتینی ترجمه کردند: کتب نجوم، پزشکی، طبیعیات، تاریخ و فلسفه. مترجمان تولدویی آثار ارسطو، جالینوس و بقراط را که توسط بزرگانی همچون

برای خلیفه فرستاد، بر عهده گرفت. او در آن واحد هم پزشکی نامدار و هم دیپلماتی آگاه بود و در سرزمین مسیحیان مأموریتی بس دشوار را با معالجه جاقی سانچه اول، پادشاه لئون با موفقیت انجام داد و مادر بزرگ شاه یعنی ملکه تودا دوناوار در قبال پیمانی که با قرطبه بست، ده دژ بزرگ را به قرطبه واگذار کرد. حسدای از برکت حمایت خلیفه توانست از یهودیان اسپانیای مسلمان محافظت کند و از آن پس زندگی مشترک یهود و عرب در ابداعات فرهنگی انعکاس یافت. دنوش بن العبره، شاعر یهودی اسپانیا همکیشان خود را با عروض عربی و به کارگیری آن در شعر عبری آشنا کرد. هیوج نحوی رقیب سرسخت ادیبان عرب بود.

در اسپانیای سه مذهبه، چند زبانی یهودیان نکته‌ای چشمگیر بود. یهودیان اسپانیا نقش مترجم را میان مسلمانان و مسیحیان ایفا کردند. تحول و تبدل فرهنگی یهودیان غرناطه بس مشهور است. بو عبدل، شاه غرناطه دو مترجم یهودی داشت: اسحاق پردونیل و دامادش یهودا. آخرین شاعر بزرگ یهودی غرناطه، یعنی سعدیه بن دنان با استفاده از سبک متاله و پزشکی معروف یهودی غرطبه، یعنی ابن میمون، که بسیاری از رساله‌های خود را در قرن ۱۲ به عربی

[illegible]

مسلمانان و مسیحیان در مکانهای سر بسته مسابقات خاص خود را بر پا می کردند، اما مسابقات سوار کاری و نیزه بازی در میدانهای غرناطه و حتی در خود کاخ الحمراء برگزار می شد. در منطقه ختن، در روز خوان مقدس ملاکان بزرگ اندلس با شور و هیجان به «بازی نیزه» می پرداختند. مسلمانان نیزه بازی می کردند و از خود مهارت بسیار نشان می دادند. یک هیئت غرناطه ای که به دربار خوان دوم به کاستیل رفت به سبب مهارت در نیزه بازی در حضور شاه، موفقیت چشمگیر کسب کرد.

افزون بر جشنهایی که صرفاً به مسلمانان اختصاص داشتند، دو جشن فصلی نیز وجود داشت که زمان آنها بر حسب تقویم ژول سزار تعیین می شد و مشخص کننده دوره های مختلف مالی و کشاورزی در طی سال بودند. این دوره ها زیر عنوان نامهای ایرانی معروف بودند: نوروز [در اول بهار] و مهر جان [مهرگان در آغاز پاییز]. این جشنها فرصتهایی بودند برای سرور و شادکامی همه لایه های جامعه هم در شهرها و هم در روستاهای اندلس.

مردم شهرهای اندلس و اسپانیای مسیحی همچنین جشنهایی داشتند که در آنها تغییر چهره می دادند. در اشعار آندلسی قرنهای یازده و دوازده غالباً اشارات مکرری به جشنهای مسیحی، مخصوصاً عید پاک یافت می شود.

در مراسم سال نو مسیحی و پنجشنبه مقدس، مسلمانان آندلس از همان قرن دوازدهم نقل و شیرینی می خریدند. در نیمه دوم قرن سیزدهم مردم آندلس به تقلید از همسایگان مسیحی خود به برگزاری جشن میلاد مسیح و آغاز سال نو مسیحی آغاز کردند. رسم مردم آندلس در اول ژانویه تقویم ژول سزار این بود که به یکدیگر هدیه می دادند و شیرینیهای به شکل شهرها و موسوم به «مدائن» می بختند، شیرینیهایی که عادت امروزی پختن «نان کلوچه شاهانه» اسیفانی را - البته بدون انواع باقلای معجون در خمیر - به یاد می آورد. ■

۱۴۱۸ آلفونس پنجم، پادشاه آراگون خود را به کلاه گرد ایریشم نشان و لباسهای زربفتی می آراست که محمد هشتم سلطان غرناطه برایش هدیه فرستاده بود.

یک سیاح اروپایی اهل بوهم به نام لئون روشمیتال که در ۱۴۶۶ به اسپانیا رفت از پذیرایی مخصوصی که در بورگوس، در کاخ یک ملاک بزرگ، از او به عمل آمد شگفت زده شد: در میان اطرافیان کنت کاستیل زنان و دختران بسیاری یافت می شدند که مثل مسلمانان لباس پوشیده بودند. غذایی هم که مصرف شد عربی بود. در سه-گویا، دربار هانری چهارم پادشاه کاستیل، پراز مسلمانان و یهودیان بود. روشمیتال نقل کرده است که در آنجا به شیوه مسلمانان می خورده، می نوشیده و می پوشیده است.

بازیها و جشنهای مشترک

برخی از بازیها در همه نقاط مورد علاقه مردم بودند. بازی شطرنج که در قرن نهم توسط زریاب موسیقیدان به قرطبه رسید، در سراسر آندلس مورد استقبال قرار گرفت و دیری نپایید که با نام «آخدرش» در قلمرو لئون رواج یافت و در روزگار آلفونس دهم سرگرمی مورد علاقه کاستیلیها شد. شاه و همسرش که ملکه ویولانت آراگون نام داشت، شوالیه ها و بانوان دربار، سربازان و راهبان، نجبا و روستاییان، مسلمانان و یهودیان با علاقه وافر شطرنج بازی می کردند.



راشل آری به

عربی دان و مورخ فرانسوی و دارای دکترای افتخاری از دانشگاه غرناطه، مدیر تحقیق در «مرکز ملی تحقیقات علمی» در پاریس است. مهمترین آثار این خانم عبارتند از: اسپانیای مسلمان در عهد بنی نصر (۱۲۳۲ تا ۱۴۹۲) (به فرانسوی، پاریس، ۱۹۹۰) اسپانیای مسلمان، (برگزیده اسناد و متون) (به اسپانیایی، بارسلون، ۱۹۸۵)؛ مطالعه در باب تمدن اسپانیای مسلمان (به فرانسوی، لیدن، ۱۹۹۰).

قرطبه

اعراب در قرطبه شکوفا شدند؛ شادیهای مورد علاقه، شکوه و ادب و حسن محاضره حاکم بر دربار سلاطین مغربی بود. شاید که برگزاری انواع مسابقه و مبارزه با مانع از ابداعات این اعراب بوده است. آنان نمایشها و برنامه هایی داشتند که با وجود همه زمختی نشان می دادند که ملتهای دیگر خیلی کمتر از این مسلمانان ادب آموخته بودند: قرطبه تنها سرزمین مغرب زمین بود که در آن هندسه، نجوم، شیمی و پزشکی رونق داشتند. سانچه قرطبه، پادشاه لئون ناگزیر شد در سال ۹۵۶ در قرطبه به دستبوسی پزشکی برود که خودش او را به قرطبه دعوت کرده بود و پزشک خواسته بود که شاه شخصاً به دیدنش برود.

دالامبر، دیده رو

(نویسندگان فرانسوی) (دایرة المعارف، ۱۷۷۲).

سرچشمه‌های همزیستی

نوشته میگل کروس هرناندس

برای آنکه پدیده همزیستی فرهنگی در اندلس را چنانکه باید بتوان برآورد کرد بایستی این همزیستی را در متن تاریخی و اجتماعی آن جای داد.

به امپراتوری روم گردن نهند، مالیات پردازند، به قضات آن احترام بگذارند و از آنان اطاعت کنند و از قوانین مدنی تبعیت نمایند زیرا که به عقیده او قدرتی که نشانگر آنها بود منبعث از خدا بود. فقط پس از «گروش» دوگانه قسطنطنیه بود که اغماض مسیحیت به تدریج گسترش یافت (از آن پس مسیحیت مذهب رسمی امپراتوری شد و امپراتوری توسط کلیسا مسیحی گردید). در قرون وسطا مسیحیان یهودیان را مُنکران ایمان می‌دانستند زیرا که یهودیان از قبول عیسای ناصری به عنوان مسیح موعود سرباز زده بودند و لذا همه آنان را مسؤول مرگ مسیح می‌شمردند. در مورد اسلام باید گفت که مسیحیت قرون وسطا در آغاز کار چندان نظر موافقی نداشت، فقط پس از همزیستی فرهنگی در شبه جزیره ایبری بود که این برداشت به تدریج اصلاح گردید.

برعکس، اسلام بر وحدت جلی آیین خدا استوار است، آیینی که به نخستین انسان انتقال یافت و از آن پس به همه پیامبران خاطرنشان گردید و همه فرستادگان خدا، منجمله موسی در تورات برای یهودیان و عیسی در انجیل برای مسیحیان آن را استوار کردند. پیامبر اسلام نیز به نوبه خود مبعوث شد زیرا که قوانین مذهبی تحریف شده و ناقص مانده بودند. پس او واپسین فرستادگان - خاتم الانبیاء - است و لذا قرآن برای مسلمانان متن واقعی و نهایی آیین خداست.

بدینسان از نظر مسلمانان، یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند و لذا ایمان ناقصشان بدان اندازه هست که به آنان امکان شناختن خدا و ستایش او را بدهد، دستورهایش را بفهمند و انجام دهند و به رستگاری جاوید برسند.

پیمان

بر اساس اصولی که در قرآن ضبط است اسلام فقط یک جامعه را قانونی و جامع می‌داند: اُمت یعنی جامعه‌ای از

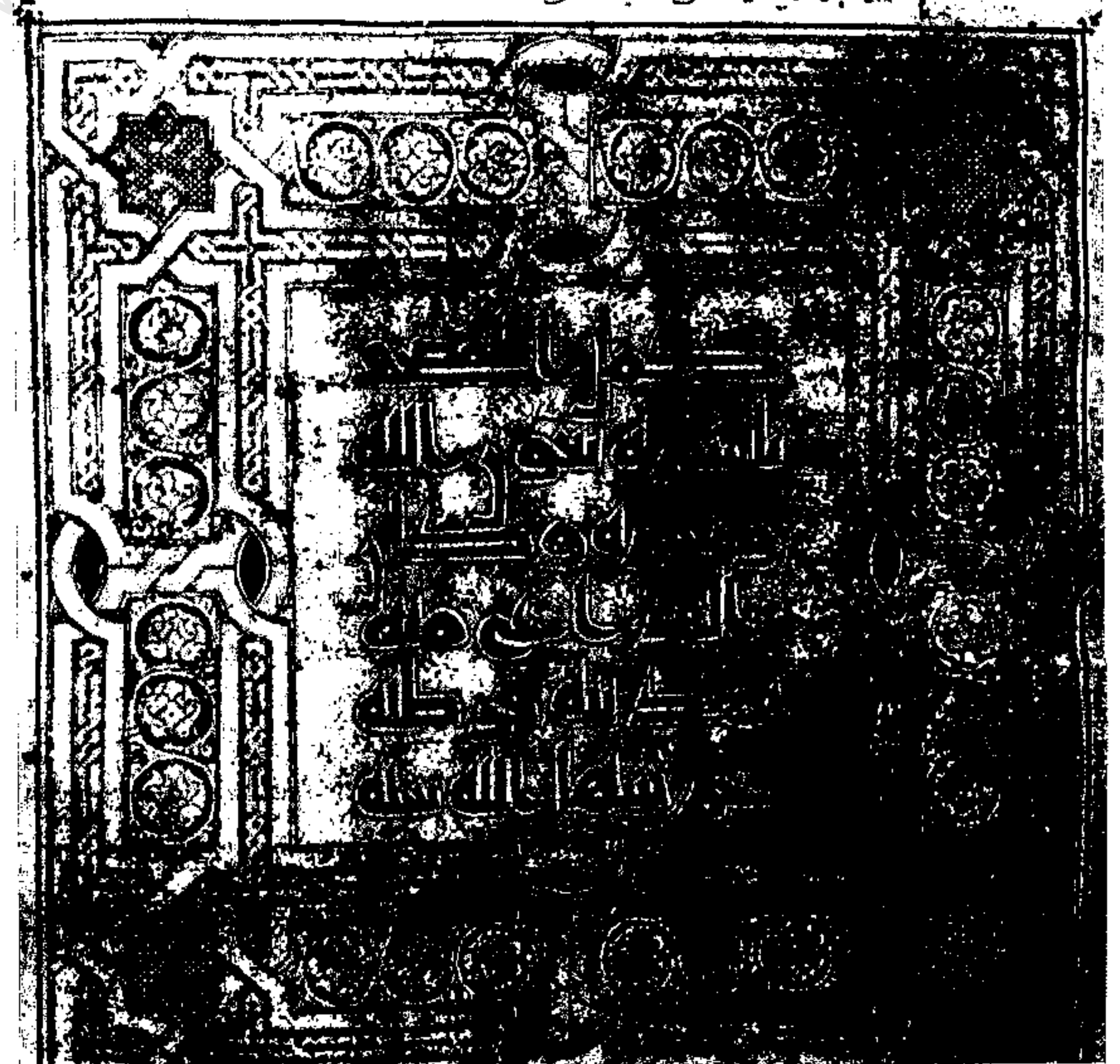
اوج همزیستی اجتماعی و فرهنگی در سرزمینهای اسلامی در میان سالهای ۷۱۱ تا ۱۰۸۶ و در سرزمینهای مسیحی در سالهای ۱۰۸۵ تا ۱۳۷۰ (م) بوده است. این امر بر اساس کدام پایه‌های مذهبی و حقوقی استوار بود؟

دین یهود هرگز برای مذاهب دیگر قائل به حق موجودیت نبوده است زیرا که تا هنگام کوچ به بابل خود را تنها آیین یکتاپرست می‌دانست؛ پس از آن و هنگامی که استقلال سیاسی خود را از دست داد وضعیت اجتماعی آن با وضعیت اجتماعی مردم اسرائیل مشتبه شد.

مسیحیت نیز در آغاز وضعیت اجتماعی مستقل نداشت، حتی قدیس پل به مسیحیان توصیه کرده بود که

قرآن اندلس (قرن ۱۲).

منه بمدینه قرطبة حرسها الله سنة



اهل ذمه از لحاظ حقوقی جزء امت به حساب نمی آمدند اما بر اساس یک فرض قضایی ضمنی که به موجب آن متضمناً به صورت اعضای یک جامعه دیگر در می آمدند، تحت حمایت قرار داشتند. البته آن جامعه دیگر وجود سیاسی نداشت اما در حقیقت به لحاظ ساختار مذهبی از حقوق مذهبی مجاز برخوردار بود. این رابطه میان امت و اهل کتاب بر اساس یک پیمان خاص، صریح یا ضمنی، برقرار شد. طرفهای این پیمان از یک سو نجبا یا اسقفها و از دیگر سو خلیفه بودند، پیمانی که شامل سلاطین اموی اندلس و شهریاران طوایف و امیرنشین های کوچکی می شد که جای خلافت را گرفتند.

هنگامی که قلمروهای سلاطین مسیحی شبه جزیره دارای جوامع قابل ملاحظه مسلمان و یهود شدند - واقعه ای که از قرن نهم به بعد تحقق یافت - پادشاهان مسیحی عملاً دفاع از این جوامع را که یک اصل اسلامی بود، برعهده گرفتند. شاهان کاستیل و لئون از آنجا که به لحاظ مقامشان حلقه پیوند میان این جوامع را تشکیل می دادند در قرنهای ۱۲ و ۱۳ صاحب عنوان «شریف سه مذهب» شدند.

یک بافت اجتماعی اصیل

سازمان بندی جامعه مسلمان قرون وسطایی به نحوی بود که تطبیق آن با طرحهای نظری جامعه شناسی امروز دشوار است؛ اصطلاح «طبقات اجتماعی» را باید در معنای ماهوی آن در نظر گرفت. وانگهی همسازی مسلمانان با اهل ذمه به صورت سه طبقه بندی متفاوت ظاهر می شود، یعنی مناسبتهای منطقی واقعی که موازی نیستند و روابط اجتماعی که همیشه با مقررات حقوقی انطباق نمی یابند. همسازی اجتماعی و همزیستی فرهنگی به سود نجبای (خواص) مسلمان که متشکل از خانواده سلطان، مقامات عالی لشکری و کشوری و آزادشدگان و غلامان سلطان بودند، تمام می شد. از این وضع همچنین بزرگان (اعیان) مسلمان یعنی ادیبان، هنرمندان معروف، بازرگانان بزرگ و ملاکان عمده سود می بردند. در عوض، توده مردم (عامه) مسلمان به سختی با مستعربها و یهودیان کنار می آمدند.

مستعربهایی که بهتر از دیگران با مسلمانان همزیستی فرهنگی داشتند نجبا بودند، طبقه ای که هم نوادگان کومیتها را در بر می گرفت و هم مقامات عالی کلیسا و تنی چند از ادیبان را. ما، از برکت نوشته های درستکارترین مستعربها نظیر ال وارو و اولوج غرطبه ای می دانیم که اینان با مسلمانان رفت و آمد داشتند، سبکها و سلیقه های ادبی آنان را می پسندیدند و حتی از اینکه به عربی خوب حرف می زدند به خود می بالیدند.



مؤمنان که به لحاظ ایمان با یکدیگر برابرند. اما گسترش اسلام، مخصوصاً در شبه جزیره ایبری، در سرزمینهایی تحقق یافت که از لحاظ اجتماعی خوب سازمان یافته بودند و اکثریت مردم آنها مسیحی یا زردشتی بودند و اقلیتهای یهودی و بودایی در کنار آنان می زیستند. همه آنان که دارای کتاب نازل شده بودند و با امضای پیمان تسلیم می شدند به اهل ذمه تبدیل می شدند. در مورد مسیحیان و یهودیان مسئله حقوقی خاصی وجود نداشت، اما در مورد زردشتیان که اهل کتاب نازل شده به حساب نمی آمدند، در آغاز کار به قیاس مسیحیان و یهودیان وضع اجتماعی مشابهی در نظر گرفته شد.

عطار، یک تزیین دیواری از جنس کاشی لاجوردی (مربعهای کوچک از جینی بدلی میناکاری شده)، در اشبیلیه، حدود سال ۱۹۰۰.



و اما در مورد یهودیان باید گفت که رهنمایان (یعنی خاخامها و ادیبان یهود) و بازرگانان ثروتمندشان با همه طبقات بالای جوامع اسلامی و مستعرب ارتباط داشتند اما هیچ تماسی با طبقات پایین نداشتند. در عین حال همزیستی فرهنگی یهودیان بسیار مؤثرتر از همزیستی مستعربها بود زیرا که یهودیان زبان عربی را به عنوان زبان بیان و تفکر خود پذیرفته بودند.

فقه مالکی که در اندلس اجرا می شد به صورت ابزاری کارآمد برای تنظیم روابط همزیستی گروههای اجتماعی درآمد. این حقوق از برخی از رسوم قضایی مرسوم اعراب در دوره پیش از اسلام نشأت گرفته بود اما از حقوق رومی تأثیر بسیار گرفت، البته اصول فقهی اسلام برپایه آن رسوم استوار است.

بدینسان هنرمندان، پیشه‌وران و خرده مالکان مستعرب و یهودی می توانستند بدون دشواری بسیار به انجام آداب سنتی خود ادامه دهند و این نکته را اسناد موجود، نسخه‌های «محاضر» و داده‌های تاریخی تأیید می کنند. بدیهی است که به محض بروز بحران در میان مذاهب این هماهنگی سازنده از میان می رفت.

سرمشکهای همزیستی

همزیستی فرهنگی خصوصیتی چند شکلی داشت: برخورد، تماس، سنت، بازآفرینی و آفرینش. این امر در قرنهای هشتم تا دهم بسیار کارآمد بود، در آن مدت اصول حقوقی و عقیدتی ناظر بر همزیستی به گونه‌ای رضایتبخش اجرا شدند.

تماس میان دستاوردهای خارجی مخصوصاً «واردات» فرهنگی اسلامی شرق با تولید محلی به راستی فوق العاده بود. کافی است که به هنر عصر خلافت و برنجوم، ریاضیات،



بالا، یک صفحه از تفسیر کتاب یوحنا اثر بناتوس لیپانا کنشیش اسپانیایی، نسخه خطی صومعه سنت سه‌ور (جنوب غربی فرانسه)، اواسط قرن ۱۱. این صحنه آن قسمت از کتاب را نشان می دهد که به شجره مسیح مربوط است. تأثیر هنر عرب در آن به خوبی محسوس است.

راست، شمعدان هفت شاخه یا «منورا»، مینیاتور یک تورات عبری که توسط یوسف اُسرفاتی در جروره‌را در اسپانیا تذهیب شده است (پایان قرن ۱۲).

پزشکی و تفکر آن زمان نگاهی بیفکنیم. کاری که در زمینه بازآفرینی انجام گرفته است به لحاظ اهمیت و گستردگی هنوز هم جلب توجه می کند و این در حالی است که فرهنگ مستعرب به دلایلی بر روی تفکر اسلامی بسته بوده است. در عوض، تفکر یهود چندان در آن نفوذ کرد که مثلاً می توان در فلسفه اندلس دو جریان موازی اما مرتبط با هم را باز شناخت: فلسفه اسلامی - عربی (ابن باجه، ابن طفیل، ابن رشد) و فلسفه یهودی - عربی (ابن جُبیر، ابن میمون) زیرا که این متفکران معمولاً زبان عربی را برای بیان دقایق ادبی و فلسفی به کار برده اند.

البته میان عُمران (سیر فرهنگی) اسلامی و یهودی تفاوتی وجود داشت که البته به قلمرو و مشترک و جهانی فلسفه (نجوم، ریاضیات، علوم، پزشکی، منطق و ماوراء الطبیعه) مربوط نمی شدند. من در اینجا به ذکر یک نمونه از آفرینش و بازآفرینی قناعت می کنم که از برکت همزیستی فرهنگی در زمینه خاصی حاصل شد که زمینه تخصصی خودم، یعنی فلسفه، است. رسم است که تهافت التهافت ابن رشد را (که علیه تهافت

وردهای تفکر ابن سینا و ابن رشد (که پس از ارسطو، بیشتر از هر کس در اثر توماس اکویناس قدیس یاد شده است) که از برکت ترجمه آثارشان در تولدو شناخته شده بودند.

یک چنین همزیستی فرهنگی فقط در سایه اصول مذهبی و حقوقی ممکن شده است که نمی توان بُرد آنها را ندیده گرفت زیرا که بارها از حدود خود فراتر رفته اند.

قضیه عبارت است از یک تصادف خارق العاده در تاریخ، که شاید در عصر خود بی نظیر بوده است و مشابه آن به ندرت در جاهای دیگر و زمانهای دیگر دیده شده است. چیز شایسته، درخور و سازنده ای که وجود داشته است امر اجتماعی توانایی همزیستی، و در بسیار موارد، همزیستی براساس اصول مذهبی و قضایی بوده است.

روزگار ما که به خود می بالد که از اصول لیبرال تر و جهانی تر برخوردار است، چندان نمونه هایی که قابل مقایسه با آن عصر باشد به دست نمی دهد.

یک جامعه جدید

در اسپانیا، احیا و نوسازی از شمال نیامد، آن هم با قبایل وحشی؛ بلکه از جنوب آمد، با اعراب پیروزمند (...) که خیلی بیش از آنکه کشورگیر باشند کشورگشایی مستعدن کننده بودند (...). از این طریق این فرهنگ جوان، استوار، هوشمند همراه با پیشرفتهای بسیار سریع که تازه چشم باز کرده و می درخشید، وارد سرزمین ما شد؛ تمدنی که از برکت عشق پیامبر پدید آمده بود نکات خوب یهودیت و علوم روم شرقی را جذب کرد، و علاوه بر آن تمدن بزرگ هندو، آثار مقدس ایران و بسیار چیزهای برگرفته از چین اسرارآمیز را برای ما به ارمغان آورد.

و اکنون مشرق زمین بود که در اروپا رخنه می کرد، و نه همچنان داریوش و خشایارشا از راه یونان که البته آنان را پس راند تا آزادی خود را حفظ کند، بلکه از یک قطب دیگر، یعنی اسپانیا که چون بازیچه شاه - فقیهان و اسقفهای جنگ طلب بود از مهاجمان با آغوش باز استقبال کرد.

مهاجمان طی دو سال، چیزی را گرفتند که پس گرفتن آن هفت قرن طول کشید. پس این امر تهاجمی نبود که به زور اسلحه تحمیل شده باشد، بلکه جامعه ای نو بود که ریشه های سخت خود را در همه جهات پیش می راند. اصل آزادی وجدان، یعنی سنگ بنایی که عظمت واقعی ملتها بر آن استوار است، برای آنان ارجمند بود. آنان در شهرها، که اختیار و اداره شان در دستشان بود، کلیسای مسیحی و کنیسه یهود را به راحتی تحمل کردند.

از قرن هشتم تا قرن پانزدهم زیباترین و غنی ترین تمدنی که در قرون وسطای اروپا پدید آمده است، ساخته و پرداخته شد و تکامل یافت.

ویسته بلاسکو ایباز (نویسنده اسپانیایی)
(در سایه کلیسای اعظم، ۱۹۰۳)



الفلاسفه غزالی نوشته شده است) با کتاب دلالة الحائرين ابن میمون و کتاب مدخلی بر ضد کافران اثر توماس اکویناس قدیس مقایسه می کنند. و حال آنکه این سه کتاب به صورتی انکارناپذیر سه اثر هستند که در نوع خود و در عصر خود منحصر به فرد بودند. همخوانی میان آنها فقط به سبب موضوعاتی است که تفکر در قرون وسطا و در به کارگیری برخی از آداب و شیوه ها رایج بودند.

البته بدون آگاهی از دانشهای خاص اسلامی نمی توان تهافت التهافه را فهمید؛ دلالة الحائرين هم بدون آگاهی از سنتهای خاخامی فهمیده نمی شود، و بدون آگاهی از حکمت مسیحی نمی توان مدخلی بر ضد کافران را دریافت. اما این هر سه سنت با حکمت برگرفته از یونانیها وجه مشترکی دارند، در حالی که با فلسفه ای که اسلام باز آفرید چنین وجه مشترکی ندارند.

در اینجا بیگمان پای یک رابطه پیچیده ناشی از تأثیرات متقابل در میان است: دو کتاب از کتابهایی که نام بُردیم توسط متفکران اندلس نوشته شده اند و کتاب سوم، اثر توماس اکویناس، را نمی توان فهمید مگر با توجه به رها-

میگل کروس هرناندس

محقق اسپانیایی که در دانشگاه آزاد مادرید به تدریس تفکر اسلامی مشغول است. او قبلاً در دانشگاههای غرناطه و سالامانکا تدریس می کرده است. چند کتاب چاپ کرده است از جمله: تاریخ تفکر در جهان اسلام (۲ جلد، ۱۹۸۱)؛ ابن رشد: زندگی، آثار، تفکر و تأثیرات (۱۹۸۶)؛ یک مقدمه و هفت کاوش در تاریخ اندیشه.

قلمرو دیدار شرق و غرب

نوشته ج. درک لتهم

چگونه یکی از اعقاب خلفای اموی و جانشینانش پدید آورنده قلمرو دیدار شرق و غرب شدند.

در برابر مهاجمان چندان مقاومت کند. پس از سقوط تولدو، پایتخت گوتها، قرطبه در اکتبر ۷۱۱ فتح شد. در ژوئیه ۷۱۲ موسی ابن نصیر که نگران وانهادن افتخار فتوحات به طارق بود در رأس ۱۸۰۰۰ سپاهی که بیشترشان عرب بودند گام به شبه جزیره نهاد. رقابت بین این دو سردار مانع آن نشد که تلاشهایشان را در راه پیروزی هماهنگ سازند. بخش اعظم شبه جزیره در سال ۷۱۴ میلادی فتح شد و سرزمین ثروتمندی که اعراب نامش را اندلس نهادند به متصرفات خلفای اموی ضمیمه گشت. این سرزمین که اسپانیاییان امروزه آن را آندالوسیا می خوانند مهمترین بخش جنوبی اسپانیای کنونی را تشکیل می دهد و از تغییر کلمه «واندالیسیا» درست شده است. «واندالیسیا» نامی بود که واندالها به بایتیکای رومی (بخش جنوبی اسپانیا) داده بودند و اندلس به معنای اخص به اسپانیای مسلمان نشین قرون وسطا اطلاق می شود.

قرطبه امویان نیز مانند روم یک شبه بنا نشد. شکوه شهر خلفا معجزه چراغ جادوی علاء الدین نبود. این شهر از دل تاریخی پیچیده و طولانی، تاریخ خلفای اموی، سر برآورده است.

بنیانگذار سلسله امویان اسپانیا

در سال ۷۵۰ عباسیان بر شام مسلط شدند؛ فاتحان به نابود کردن تمام افراد خاندان اموی کمر بستند. اما یکی از امویان به نام عبدالرحمان، نوه هشام ابن عبدالملک از کشتار جان به در برد و پس از سرگردانیهای بسیار به مغرب رسید و در آن سرزمین از کمک و حمایت طایفه بربر مادرش برخوردار شد. عبدالرحمان که سیاستمداری زیرک بود، موقع را برای عزیمت به اسپانیا و جلب عناصر وفادار به امویان در آن سرزمین مناسب دانست، بی آنکه وجود مخالفان مصمم و فعال خود را از نظر دور بدارد؛ در مه ۷۵۶ عبدالرحمان فاتحانه به کاخ قرطبه گام نهاد و بعد از نماز جمعه در مسجد جامع او را که هنوز بیست و پنج سال تمام نداشت امیر اندلس خواندند. او سی سال به نام عبدالرحمان اول حکومت کرد. پس از او چهار امیر دیگر اندلس همین نام را بر خود نهادند.

در سال ۹۳ هجری (۷۱۱ میلادی) ولید ابن عبدالملک ششمین خلیفه اموی از شام بر متصرفات اسلامی حکم می راند. موسی ابن نصیر، یکی از حکام او، از قیروان، در تونس کنونی، سیاست توسعه متصرفات غربی را به یاری طارق ابن زیاد دنبال می کرد که یکی از موالی او بود و فرماندهی ۷۰۰۰ بربر افریقای شمالی را به عهده داشت. طارق در بهار ۷۱۱ میلادی از تنگه ای که دریای مدیترانه را به اقیانوس اطلس متصل می کند گذشت و بر صخره ای در کنار همان تنگه در اسپانیا فرود آمد. از آن پس صخره را جبل طارق و تنگه را تنگه جبل طارق خواندند.

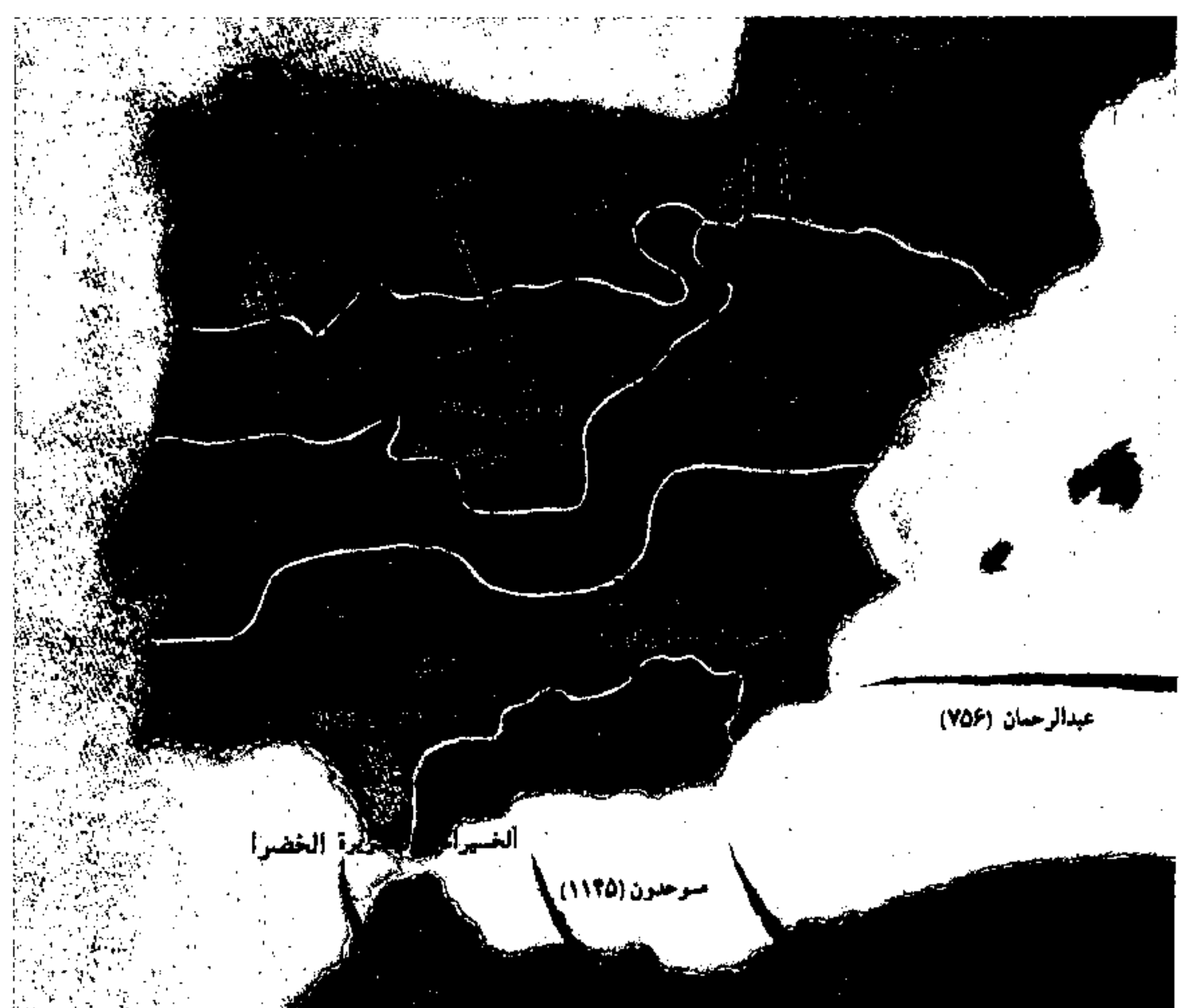
پیاده شدن سپاهیان طارق در شبه جزیره ایبری نخستین مرحله نبردهایی بود که دو قرن به طول انجامید و به تأسیس سلسله امویان اسپانیا یا اندلس منجر شد که بنیانگذارش خود را از اعقاب خلفای بنی امیه می دانست. طارق نخست با سپاهیان خود و نیرویی که از افریقا به کمکش فرستاده بودند با رودریگ شاه گوتها مقابله کرد. رودریگ را قبلاً با سکهها با حملات ناگهانی و پی در پی خود در شمال شبه جزیره سخت به ستوه آورده بودند. نظام منفور شاهان گوت نتوانست

خطوط منحنی توسعه قلمرو

اسلامی را در شبه جزیره ایبری

در ۸۵۰، ۱۱۰۰، ۱۲۰۰ و ۱۲۵۷

نشان می دهد.



مستعربان و یهودیان با نظام جدید که آنها را از چنگ نظام خودکامه و دشمن خوی گوتها نجات داده بود وفق یافتند. این خود عربها بودند که با رقابتهای طایفه‌ای و دسایس درباری، حسادت و بغض خود برای عبدالرحمان مشکلاتی فراهم می‌کردند که معمولاً به برخورد های نظامی و بلواهای مختلف منجر می‌شد. از سوی دیگر بربرها نمی‌توانستند بپذیرند که اعراب به آنان به چشم مسلمانان منطقه دوم بنگرند که سنن و فرهنگی بسیار متفاوت با آنان دارند.

همان طور که انتظار می‌رفت توطئه و بلوا در همه جا چند برابر شد. امیر دریافت که نباید برای مقابله با آشوبها فقط بر بخشی از جمعیت متکی باشد، حتی اگر آن بخش از همخوان و طرفداران امویان تشکیل شده باشند. از این رو، سپاهی منضبط از بربرهای مزدور و بردگان اروپایی آن سوی کوههای پیرنه تدارک دید. این یگانه راه مقابله با دسیسه‌های درباری و حملات مسیحیان شمال کشور بود.

عبدالرحمان پرورش یافته شام بود و نظام دیوانی خلفای اموی را به اسپانیا تحمیل کرد که بنابر آن قدرت در دست امیر متمرکز بود و او آن را به حکام وفادار و صالحش در ولایات تفویض می‌کرد.

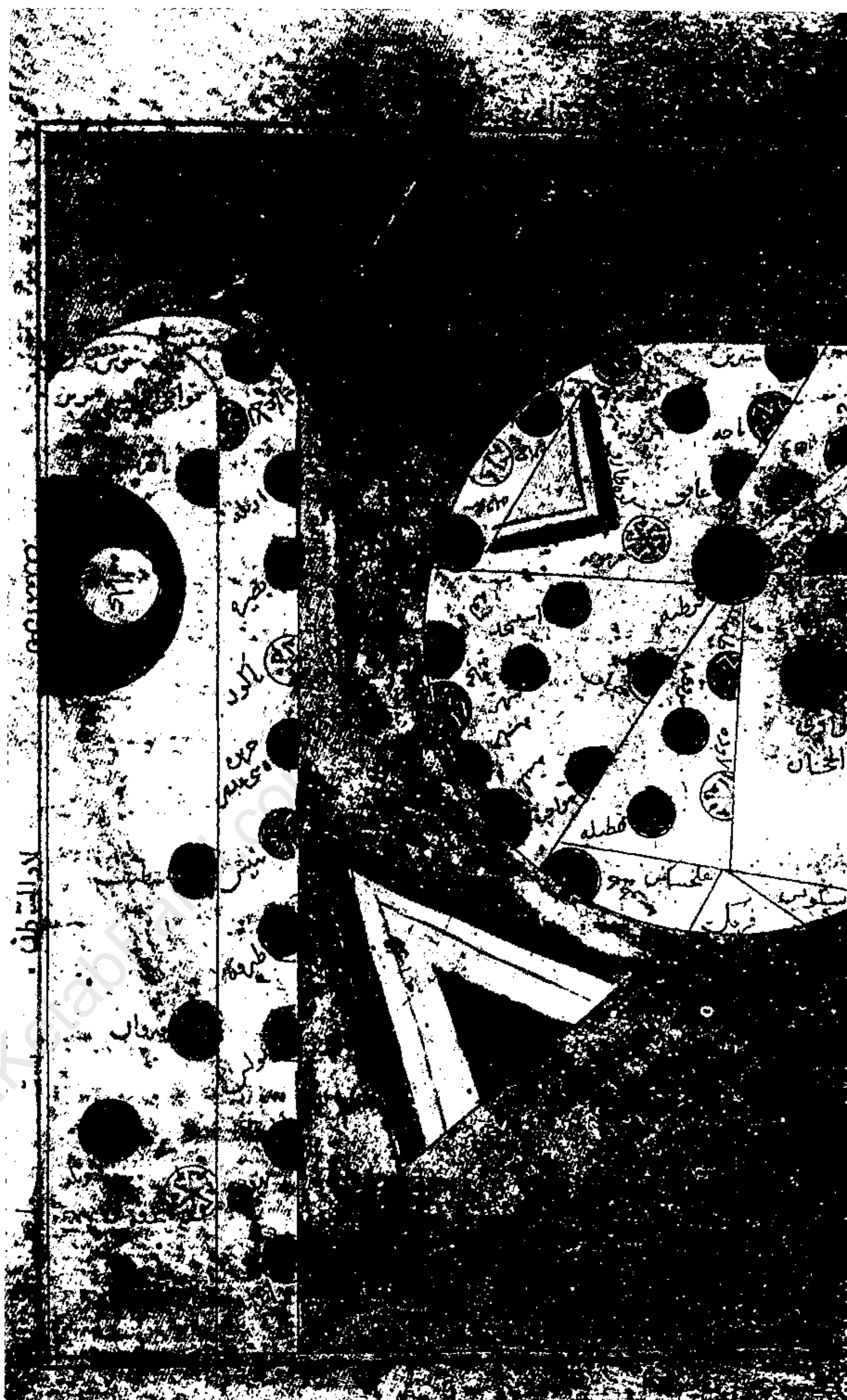
بنیانگذار امویان اسپانیا در ۷۸۸ درگذشت. او دولتمرد بزرگی بود، چون توانست قلمرو خود را آرام و از آن دفاع کند. عبدالرحمان بنیانگذار سلسله‌ای شد که دو برابر سلسله امویان شام دوام آورد و در اروپای قرون وسطا با شکوه تمام درخشید.

تاریخی پرتلاطم

تمام فرمانروایان اندلس بعد از عبدالرحمان مانند او کوشیدند برای مقابله با سلسله‌ای از دسایس پی در پی، اقتدار سیاسی و نظامی خود را تحکیم بخشند.

شبه جزیره ایبری سرزمینی وسیع بود با بخشهایی جدا از هم. مسأله راههای ارتباطی و حمل و نقل در آن به نوعی بود که به تحکیم قدرت مرکزی کمکی نمی‌کرد. حکام ولایاتی که با قرطبه بسیار فاصله داشتند گاه چون جبارانی عمل می‌کردند که بیشتر مراقب منافع خویش اند تا منافع امیر اموی. اینان غالباً تسلیم وسوسه نفس می‌شدند و علم طفیان بر می‌افراشتند، به ویژه در ولایات سرحدی نظامی که بخش مسلمان نشین جنوب اسپانیا را از قلمرو مسیحیان در شمال جدا می‌کرد.

وانگهی با گذشت زمان ذهنیات اقوام و پیروان مذاهب گوناگون اندلس تحول می‌یافت. کانونهای اغتشاش در میان نومسلمانان و مستعربان پدیدار می‌شد و شمار فزاینده‌ای از ناراضیان سیاسی و مذهبی مسلمان به قرطبه روی می‌آوردند. امیران اموی در عین حل مشکلات داخلی ناگزیر به مقابله با



نسخه‌ای از نقشه استخری. در این نقشه شبه جزیره (سمت راست) و شمال آفریقا مشاهده می‌شود (قرن چهاردهم).

ولی اعلام امارت عبدالرحمان نخستین مرحله در مبارزه قدرت بود که به سبب ترکیب جامعه «اندلس» سخت پیچیده گشته بود. اقلیت مهاجران بربر و عرب در دورانها و شرایط گوناگون به جامعه رومی - ایبرایی وارد و در آن مستقر شده بودند. بسیاری از ساکنان شبه جزیره اسلام آورده و آداب و رسوم اعراب را تمام و کمال پذیرفته بودند. اینان را نومسلمانان (مولدون) می‌خواندند. اما بخش اعظم مسیحیان ساکن آن سرزمین را مستعربان یا «عربی مآبان» می‌خواندند. این عده با حفظ زبان خود به عربی نیز سخن می‌گفتند و بسیاری از رسوم اعراب را پذیرفته بودند. باید بیفزاییم که جامعه یهودیان نیز در آن دیار از اهمیت بسیار برخوردار بود.



محوطه مدینه الزهراء، پایتخت
تشریفاتی امویان که در قرن دهم
کنار قرطبه بنا شده بود.

خطر دایم مهاجمان مسیحی در شمال بودند.

حکومت حکم اول (۸۲۲-۷۶۹) در اسپانیا به همین سبب آکنده از آشوب بود. شورش شهر نو مسلمان تولدو در ۷۹۷ و قیام مردمی «حومه» (آراوال) قرطبه که از سوی مخالفان اسلام در نهان تقویت می شد به شدت سرکوب شد. بارسلونا برای همیشه به دست مسیحیان افتاد و مبارزه ای دایم برای مطیع کردن حکام نافرمان در ایالات نظامی سرحدی ساراگوس، تولدو و مریدا جریان داشت.

ولی همه این مشکلات کافی نبود، چون امویان با دو مسأله دشوار دیگر نیز مواجه شدند. نخست آشوبهای فزاینده مستعربان: چند مسیحی متعصب که می خواستند با اهانت علنی به پیامبر اسلام «شهادت طلبی» کنند آرامش این مردم صلحدوست را بر هم زدند. این جنبش که مقارن پایان حکومت مسالمت آمیز و روادار عبدالرحمان دوم (۸۵۲-۸۲۲) روی داد سرانجام موقعیت تحمل ناپذیری هم برای امیر و هم برای شمار بسیاری از اتباع مسیحی او که در چنبر تحریک و سرکوب گرفتار آمده بودند پدید آورد. ولی در ۸۸۰، در زمان حکومت جانشین عبدالرحمان دوم، به نام محمد اول (۸۸۶-۸۵۲) وضع از این هم بدتر شد. چون حکومت با قیام مرتد نومسلمانی به نام ابن حفصون مواجه شد که می خواست قانون خود را بر تمام اسپانیای مسلمان تحمیل کند. این جنبش که در جنوب شبه جزیره آغاز شده بود، علاقه و همدردی جماعات غیر عرب را برانگیخت و حدود نیم قرن به طول انجامید.

سیاست متین و مقتدر حکم اول پدر عبدالرحمن دوم، سبب شد که فرمانروایی این امیر که خود سیاستمداری بسیار قابل بود سی سال در آرامش نسبی با رونق تمام ادامه یابد. در دوران حکومت وی اصلاحات دیوانی مهمی انجام شد و سطح فرهنگ و تمدن ارتقا یافت. علاقه شدید این امیر به موسیقی و هنر جز با عشق شدیدش به تدارک ناوگان دریایی نیرومندی که بتواند جلو غارت نورسها را بگیرد قابل قیاسی نبود.

امیر استثنایی

سیاهترین دوران فرمانروایی امویان اسپانیا دوران حکومت عبدالله (۹۱۲-۸۸۸) بود که برای نوه و جانشین خود، عبدالرحمان سوم (۹۶۱-۹۱۲) خزانه ای خالی و قلمروی متلاشی بر جای نهاد. اما کیمیای امیر جدید که هنگام رسیدن به سلطنت هنوز بیست سال هم نداشت، این میراث سیاه را به زر مبدل ساخت. بردباری، قوه تشخیص و شخصیت امیر از سنش بیشتر بود و نیرو و شور جوانی در او با قوه تمیز سیاسی قوی و حس وظیفه شناسی شدیدی توأم شده بود. مادر و مادر بزرگ پدری اش در اصل مسیحی بودند. عبدالرحمان خود مسلمانی بود مقید به فرایض مذهبی، اما غیر متعصب. او در دوران امارت خود در برابر یهودیان و مستعربان به تناسب اوضاع و احوال، رواداری نشان می داد. امیر از هنگام به قدرت رسیدن با تمام کسانی که در برابرش سر تعظیم فرود نمی آوردند سرسختانه رفتار کرد و

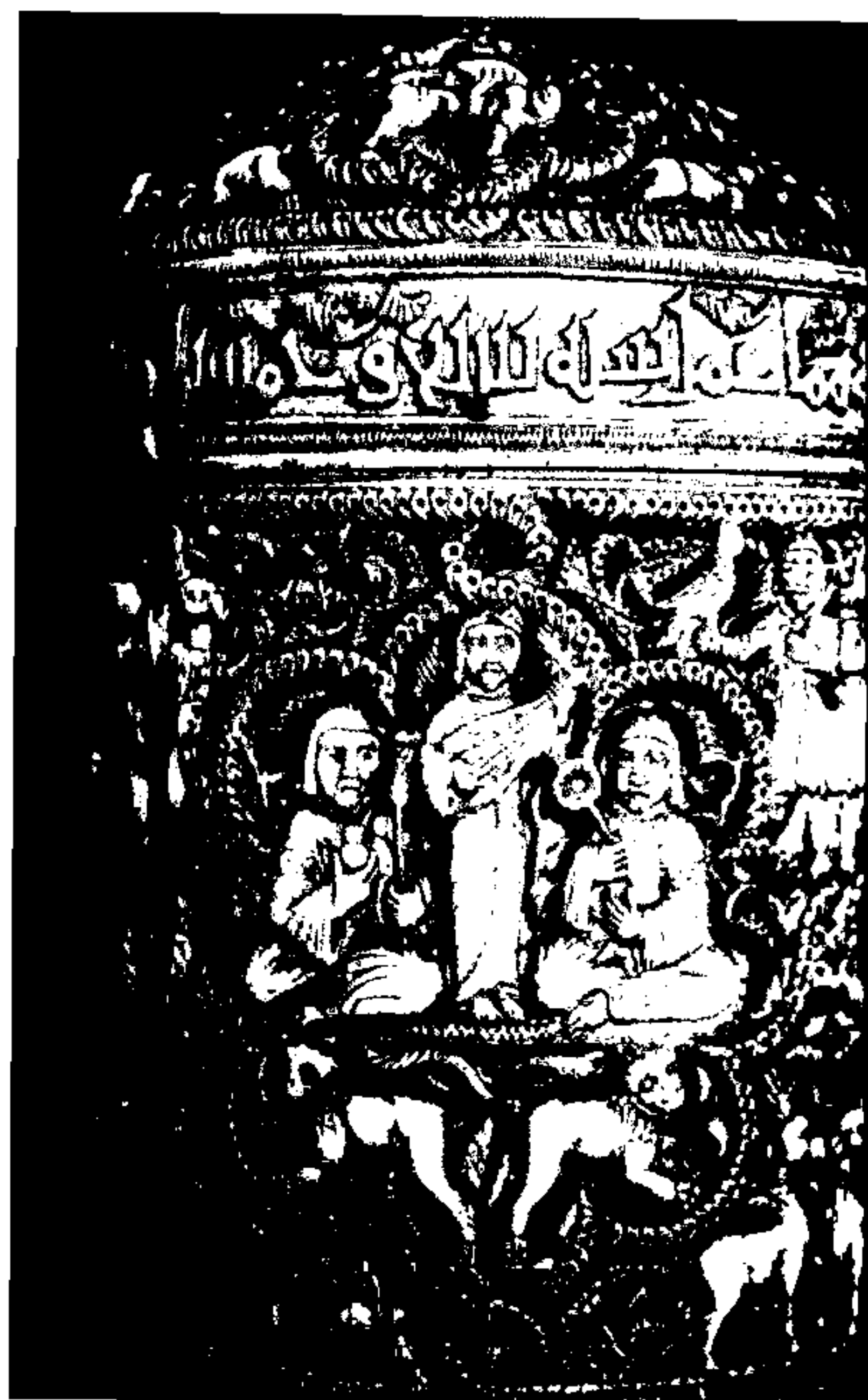
تمام حکام خود را با سیاستمداری یا به اجبار وادار به ادای سوگند وفاداری کرد. از ۹۱۳ بر شهر غنی غرناطه مسلط شد؛ سال بعد به یک سلسله جنگهای جزئی بر ضد ابن حفصون مرتد دست زد که بر تمام اسپانیای جنوبی سروری می کرد. پس از مرگ ابن حفصون در ۹۱۷ پسرانش تا ۹۲۸ علم طغیان برافراشتند. سرانجام در ۹۳۲ با انقیاد آلگاروه (الغرب)، در اسپانیای شرقی و آخرین نقاط مقاومت، چون تولدو و ساراگوس، قلمرو عبدالرحمان سوم روی آرامش به خود دید.

اوج خلافت

مهمترین واقعه تاریخ امویان اسپانیا در ۹۲۹ روی داد. در این سال عبدالرحمان لقب «ناصرالدین الله» را به لقب «امیرالمؤمنین» افزود. با این کار خلافت امویان شام که در سال ۷۵۰ بر چیده شده بود از نو برپاگشت. هدف این امیر جلوگیری از بسط نفوذ فاطمیان مصر بود که در افریقای شمالی اعلام خلافت کرده بودند و امنیت دروازه های اندلس را به خطر افکنده بودند.

ناصرالدین الله، هنگام مرگ در سال ۹۶۱، قلمروی با مرزهای مشخص و قدرتی مستحکم به میراث نهاد. در دوران خلافت او اندلس بر اثر اقتصادی پویا و سیاست تجاری فعال در کرانه دریای مدیترانه به سرزمینی شکوفا تبدیل شد.

جعبه کوچک در دار از عاج به نام
المغیره یکی از پسران
عبدالرحمان سوم، خلیفه بزرگ
اموی (قرن دهم).



ج. درک لثهم،

بریتانیایی، دکتر ادبیات از آکسفورد،
استاد برجسته مطالعات عرب و اسلامی
در مؤسسه مونیر دانشگاه ادینبورگ.
وی در گذشته ریاست این مؤسسه را به
عهده داشته است. مؤلف مقالات و آثار
متعدد است و برای تهیه تاریخ ادبیات
عربی کمبریج و دائرة المعارف اسلام
همکاری می کند. کتاب اسحاق یهودی:
دربارۀ تپها، ۱۹۸۰ و از اسپانیایی
مسلمان تا بربریت: مطالعاتی درباره
تاریخ و فرهنگ غرب مسلمان، ۱۹۸۶
از او منتشر شده است.

قلمرو اندیشه

غرب انعکاس نور ملایم ماه را در خدا می دید آنگاه که اسپانیای اعراب و یهودیان خدا را در خورشید باروش و قدرت خلافتی که مواهبش را سیل آمیا فر می بارید به تأمل نشسته بود. اسپانیا قلمرو نبرد بود. آنجا که مسیحیان پدیدار می شدند، خاک بی ثمر می شد و آنجا که اعراب حضور می یافتند آب و زندگی از هر سو می جوشید. جویبارها روان می شدند، خاک سبزی می گرفت و باغهای پرگل از دل آن می روید. قلمرو اندیشه نیز به گل نشست، بدون بربرها، ما چه می بودیم؟ آیا نباید به این حقیقت شرم آور اعتراف کنیم که دیوان محاسباتمان تا قرن هجدهم اعداد عربی را که بدون آن انجام دادن ساده ترین محاسبات ممکن نیست هنوز به کار نبسته بود؟

ژول میشله

نویسنده و مورخ فرانسوی (اصلاح دینی و تجدید حیات، ۱۸۵۵)

جمعیت قرطبه، ده برابر پاریس بود و در اعتبار و شکوه از بغداد و تمام پایتختهای اروپا گوی سبقت ربوده بود. یگانه رقیبش قسطنطنیه، پایتخت امپراتوری بیزانس بود و سیاستمداران اموی فقط آن را همتای قرطبه می شمردند. سفرای فرانسه، آلمان، ایتالیا و دیگر نقاط اروپا به دربار خلیفه رفت و آمد می کردند. خلیفه از بعضی از ولایات افریقای شمالی که وابسته بدو بودند و نیز سرزمینهای مسیحی نشین اسپانیا که برخی از آنها دست نشاندۀ اش بودند خراج می گرفت.

حکم دوم، جانشین عبدالرحمان صلح و رونق میراث پدر را حفظ کرد. او شیفته فرهنگ و کتاب بود. به همین سبب به تشویق عالمان مذهبی و غیر مذهبی (از جمله منجمان و ریاضیدانان) پرداخت و ترتیبی داد تا بینوایان بتوانند از تعلیم و تربیتی ابتدایی برخوردار شوند. یکی از بزرگترین معتبرترین کتابخانه های اسلامی در دوران وی بنا شد. ولی در میان تمام این کارها این مسجد جامع قرطبه است که تقدس عمیق و ذوق تحسین بر انگیز او را در هنرها می نمایاند. در دوران او مساحت این مسجد که بهترین گواه شکوه امویان و گوهر گنجینه معماری بشر است با الحاق بخشهایی جدید که زیبایی غریبی دارد، دو برابر شد و محراب مسجد با چنان تزیینات ظریفی آراسته گشت که آن را به شاهکاری بدل کرده است.

با مرگ حکم اضمحلال امپراتوری امویان اسپانیا آغاز شد. حکومت پسرش، هشام دوم (۱۰۱۳-۹۷۶) که هنگام به قدرت رسیدن کودکی بیش نبود، به نابودی خلافت در ۱۰۱۳ انجامید.

قرطبه، شهر پر شکوه

خلافت قرطبه در قرن دهم میلادی یکی از لحظات حساس تاریخ اندلس است. برای کشف اصالت زیبایی-شناختی آن، مسجد جامع یک نمونه بسیار روشنگر است.

یک اشتباه تاریخی مکرر که بایستی از آن اجتناب شود نسبت دادن همه دستاوردهای فرهنگی و معماری تمدن اندلسی به دستگاه خلافت قرطبه است. مثلاً قدیم‌ترین و در عین حال اصیل‌ترین قسمت‌های مسجد معروف قرطبه مدیون توجه امیران محلی است نه خلفای اموی. پس از اضمحلال خلافت و در روزگار طوایف (امیرنشین‌ها) است که لطافت شعر اندلسی واقعاً شکوفا شده است. و برخی از معروف‌ترین آثار هنری مسلمانان اندلس مثل جیرالدای اشبیلیه، که مناره قدیمی مسجد المهدی این شهر است و یا کاخ وسیع الحمراء که توسط سلطان غرناطه در حدود اواخر قرن ۱۳ ساخته شد، دیرزمانی پس از روزگار خلفا ساخته شده‌اند.

البته می‌توان تصور کرد که مشخص‌ترین دستاوردهای فرهنگ عرب و اندلسی نشان از آن دوره خلافت، که تقریباً کوتاه و در حدود یک قرن بود، دارند.

پیش از استقرار خلافت اموی در عصر عبدالرحمن سوم (در ۹۲۹ میلادی) در قرطبه، اسپانیای مسلمان در زمینه فرهنگی و علمی، در چهارچوب یک فرهنگ عرب و مسلمان «ایالتی» کم‌تنوع و وابسته به اسلام مشرق زمین، پیشرفتی بس اندک کرده بود.

جهش فرهنگی که در روزگار خلافت صورت گرفت، کیفیتی کاملاً متفاوت داشت و آن عمدتاً عبارت از پیشرفتی بود که از اهمیت‌یابی سیاسی قرطبه به عنوان کانون یک قدرت توانمند و با اعتبار سرچشمه می‌گرفت، زیرا که به گونه‌ای کما بیش آگاهانه می‌کوشید تا با درخشش خلافت عباسی بغداد در عصر اعتلای خود برابری کند و در اندلس شرایط یک جهش مشابه را باز بیافریند. قصد خلفای اندلس ایجاد یک تمدن تازه نبود بلکه می‌خواستند که در همه زمینه‌ها از بغداد تقلید کنند و یا برآن پیشی گیرند.

داخل مسجد (بزرگ) اموی در دمشق (سوریه)، که در سال ۷۰۵ بنیاد نهاده شده است.



یک کانون مرکزی درخشان

قرطبه در قرن دهم به صورت یکی از بزرگترین کانونهای سیاسی و فرهنگی جهان اسلام در آن روزگار که با بغداد و قاهره پهلو می‌زد، درآمد. ابن حوقل، جغرافیدان عرب که در نیمه دوم آن قرن به قرطبه رفته آن را برابر نیمی از بغداد تخمین زده و گفته است که این شهر «در مغرب همانند ندارد، نه در بین النهرین علیا و نه در سوریه یا مصر، چه از جهت تعداد جمعیت و چه از لحاظ گستره جغرافیایی، و سطح زیر بنای بازارها و نظافت اماکن و معماری مساجد و تعداد فراوان گرمابه‌ها و کاروانسراها».

در روزگاری که بزرگترین شهرهای اروپا بیشتر از چند



نخستین مسجد جامع قرطبه.

ستایش مسجد

همین شکوه و تجمل در زمان حکم ثانی، فرزند و جانشین عبدالرحمن که از ۹۶۱ تا ۹۷۶ خلافت کرد، در بسیاری از کارهای عظیمی که منجمله در مسجد قرطبه انجام داد، مشاهده می‌شود. والاترین بخش مسجد یعنی محراب آن به گونه‌ای شکوهمند با قوسهایی کاملاً ابداعی تزین یافت که طرحی است بسیار به هم پیچیده از قوسهای نعل اسبی چند پره و مزین به یک شبکه از حجاریهای مرمری یا سنگی که با رنگهای سفید یا سرخ غنای خاص یافته‌اند.

این چند رنگی تباین میان همان رنگها را که میان زاویه‌های متناوب سنگ و آجر وجود دارد، به یاد می‌آورد، رنگهایی که اصالت زیباشناختی قدیمی‌ترین قسمتهای مسجدی را که در زمان خلافت ساخته شدند، تأمین کردند. اما شباهت میان دو مرحله بنا از چند یادآوری مستتر همشکل فراتر نمی‌رود. در واقع در برابر اعتدال شکیل طاقنماهای قرنهای ۸ و ۹، تزئینات فراوان بناهایی قرار دارد که در عهد الحکم ثانی ساخته شدند که شاهد درخشان ثروت خلافت در آن روزگار و نیز نشانه توانایی ابداع و مهارت هنرمندانی است که برای او کار کردند.

با شکوه‌ترین دستاورد این دوره خلافت در مسجد جامع قرطبه گنبدهایی هستند که پیش از محراب و بر فراز رواق

هزار نفر جمعیت نداشتند قرطبه دست کم صد هزار نفر جمعیت و چند صد هکتار وسعت داشت (بارسلون در قرن دهم کمتر از ده هکتار وسعت داشت).

نخستین خلیفه یعنی عبدالرحمن سوم که تا ۹۶۱ (میلادی) خلافت کرد، مساحت پایتخت اندلس را با ایجاد شهرک سلطنتی مدینه الزهراء که در پایین قرطبه در دامنه تپه‌های ساحل شمالی گوادال کویر، ساخت دو برابر کرد. به برکت متون و مخصوصاً معماری، برعکس آنچه در مورد مرکز قرطبه می‌دانیم، از وسعت دقیق کاخ سلطنتی خلفای قرطبه آگاهی داریم. این کاخ در پایان عصر خلافت به کلی ترک شد ولی ویرانه‌های آن هنوز هم گواه بزرگ درخشش مادی و قدرت حکومت آن زمان هستند.

حصار این کاخ در حدود صد هکتار را در بر می‌گیرد و می‌توانسته است در حدود ده هزار نفر را در خود جای دهد. چندین طبقه کاخ و باغ، که به وقت کاوش و بازسازی شده‌اند، مشرف بر شهر بودند. باستان شناسان و معماران اسپانیایی مخصوصاً به بازسازی «تالار ثروت» توجه داشته‌اند، بنایی که با تجمل تزین شده بود و به میدان بزرگی راه می‌یافت که یک استخر بزرگ در وسط آن قرار داشت. ما از طریق متون می‌دانیم که از این حیاط برای بارعام استفاده می‌شده است.

معنی که متوسل به امپراتور قسطنطنیه شدند که یک استاد موزائیک کار را به قرطبه فرستاد تا کار را شروع کند و هنرمندان محلی را تعلیم دهد. او یک محموله سنگهای شیشه رنگی لازم برای کار همراه داشت.

به هم پیوستنها و اصالت

این نکته که خلافت قرطبه، به گونه‌ای ممتاز «چهار راه فرهنگها» بوده است در هیچ جا به خوبی مسجد جامع قرطبه تأیید نمی‌شود. برای اثبات این ادعا به وجه کامل بایستی همه قسمتهای مسجد را یک به یک واریسی کرد.

ستونها و سر ستونهای کهنی که در آن به کار رفتند از بناهای باستانی رومیان در اسپانیا برگرفته شده بودند، اما از نقاط دورتر، مخصوصاً تونس امروزی که بناهای قدیمی در آنجا بسیار بود نیز وارد کردند.

شکل اصیل قوس نعل اسبی که مشخصه هنر اسپانیایی - عربی است، مسائل حساسی را در مورد منشأ آنها مطرح می‌کند. این شکل عیناً در خاورمیانه دوره اموی به کار می‌رفته است و بعید نیست که خانواده خلافت آن را آگاهانه از سوریه منتقل کرده باشد. اما غالباً گفته می‌شود که از هنر ویزیگوتی گرفته شده است، یعنی در واقع از هنر بومی سابق بر فتح مسلمانان.

یک مشخصه دیگر قسمتهای دوره خلافت مسجد، روی هم سوار شدن دو سطح طاقنماست که بر اثر آن می‌توان ارتفاع گنبد را به میزان محسوسی بالا برد. این شیوه، به گونه‌ای زمخت‌تر و ناشکیل‌تر در بنای مسجد جامع دمشق به کار رفته بود، و تصور می‌رود که همین مسجد سرمشق نخستین معماران قرطبه بوده است. اما غالباً تصور شده است که فکر ساختن این گونه بنا احتمالاً از مشاهده قناتهای رومی گرفته شده است زیرا که طاقنماهای آنها به گونه‌ای شگفت‌آور مانند طاقنماهای مسجد بزرگ قرطبه‌اند. به کارگیری هلالهایی که متناوباً از سنگ سفید و آجر سرخ ساخته شده‌اند ممکن است ریشه گرفته از شیوه‌های معماری محلی دوره امپراتوری روم باشد یا تقلیدی از بناهای امویان در شرق که آنها هم از روی نمونه بناهای روم شرقی ساخته شده بودند، مانند قبة الصخره در بیت المقدس.

خلافت قرطبه بسیاری از شکلهایی را که در دوره قبل به کار می‌رفتند، به کار گرفت اما آنها را به میزان قابل توجهی تکمیل و غنی کرد: از جمله با استفاده از قوسهای متقاطع، ابداع انواع گرهها در طراحی، اقتباس فنون جدید ساختمان گنبد از شرق که جملگی از علاقه به نشان دادن عظمت اموی - که همچنان به سنت قدیمی سوریایی خود پایبند بود - سرچشمه می‌گرفت.

یک جمع توانمند و سازنده

در عین حال لازم است که در مورد خصلت «چند فرهنگی» خلافت قرطبه دچار اشتباه نشویم. تمدن درخشانی که مخصوصاً از این تاریخ به بعد در اسپانیای مسلمان رونق



صفحه سمت چپ، محراب مسجد

جامع قرطبه.

بالا، بخشی از کاشیکاری

محراب.

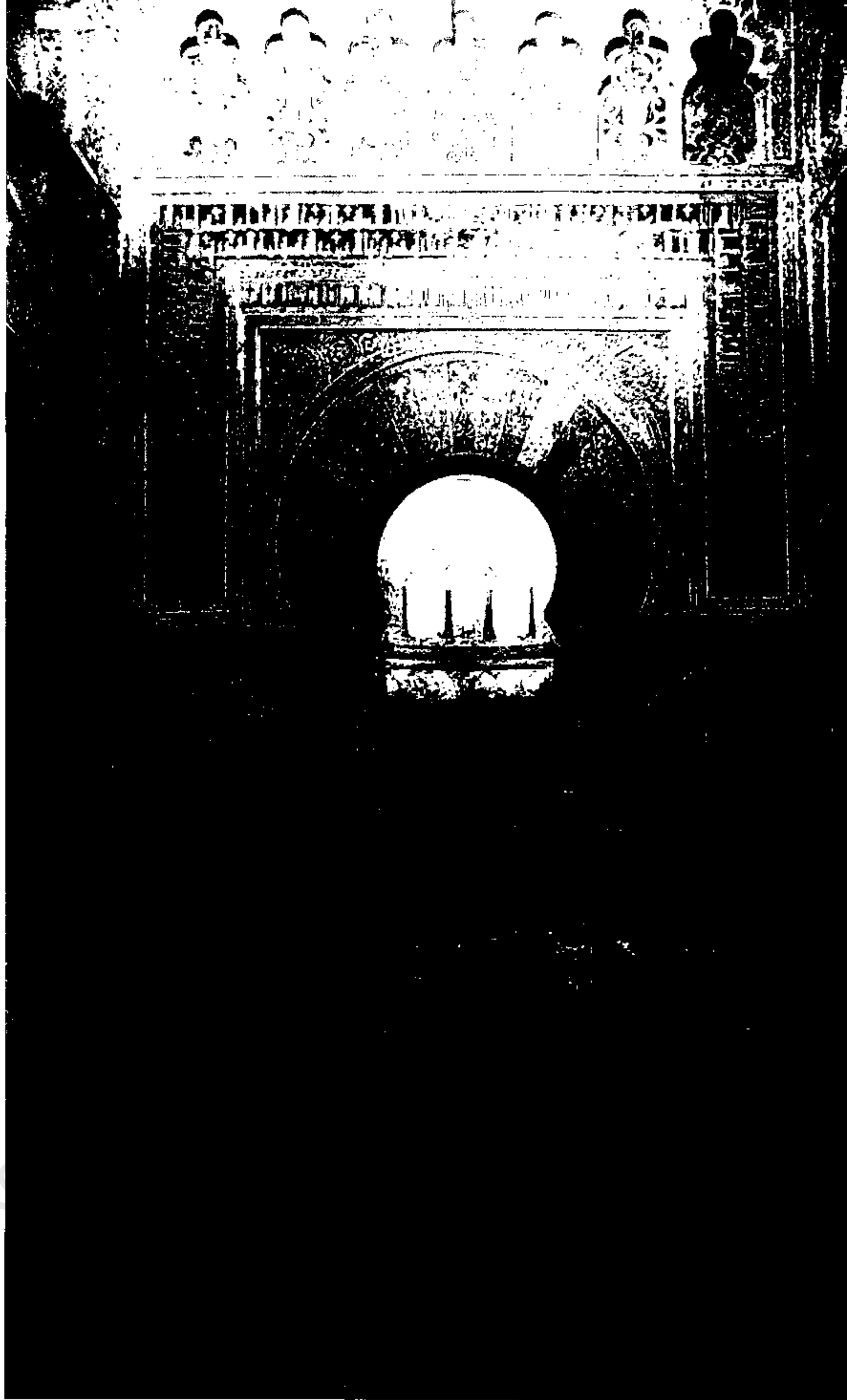
اصلی منتهی به آن، ساخته شده‌اند. این گنبدها برپایه فنی که در هنر اندلسی کاملاً تازگی داشت، یعنی قوس بندیهایی به هم تابیده سنگی، بنا شده‌اند. این شیوه قوس بندی بعدها تأثیری عمیق در هنر «اسپانیایی - مغربی» قرنهای ۱۲ تا ۱۴ برجا گذاشتند. برخی از مورخان هنر حتی تصور کرده‌اند که این شکلهای اصیل هنر اندلسی بعدها موجب رونق هنر قوس زنی چهارخیم در اروپای مسیحی شدند.

این شکلهای به خودی خود تزیینی بودند اما در قرطبه معماران و تزیین‌گران بر آن شدند تا آنها را با به کمک خودشان یا به کمک اثرات چند رنگی کامل کنند و برای این کار فن دیگری را که در اسلام قرون وسطا به ندرت به کار رفته است، یعنی موزائیک را به کار گرفتند و البته به کمک هنرمندانی که از نقاط دور دست آمده بودند. برای این کار نه تنها منابع مالی دستگاه خلافت و مهارت فنی هنرمندان بسیج شدند بلکه حتی از روابط سیاسی هم بهره گرفته شد به این

شهری که دارای بیشترین کتاب است

در محضر المنصور یعقوب، سلطان مغرب مشاخره ای میان ابن رشد و رئیس، ابوبکر بن زهر در گرفت. ضمن مباحثه ابن رشد در مورد برتری قرطبه به ابن زهر گفت: «من آنچه را تو می‌گویی نمی‌فهمم، اما به اثبات رسیده است که اگر مردی دانا در اشبیلیه فوت کند و بخواهند کتابهایش را بفروشند آنها را به قرطبه خواهند برد، و اگر بخواهند خود را از شر آلات موسیقی او برهانند آنها را به اشبیلیه می‌برند.» او افزود: «در تمامی جهان قرطبه تنها شهری است که دارای بیشترین تعداد کتاب است».

المغزی، مورخ تونس،
(نفع الطیب)



اندلس، تمثیل یکدلی جهانی

«سنگی در آب پرتاب شد و نخستین دایره آگاهیها را پدید آورد. دایره‌ای که، امیدواریم گسترش و توسعه یابد تا تصویرهای مثبت را تقویت کند و راههای تازه‌ای به سمت صلح، مخصوصاً منطقه آشفته خاورمیانه بیابد...» محققى که در برنامه «اشتراک فرهنگی در اندلس، رهاورد مسیحیان، یهودیان و مسلمانان برای تمدن جهانی در شبه‌جزیره ایبری» شرکت کرده بودند، نخستین اجلاس خود را که در ۱۹۹۰ در یونسکو (پاریس) تشکیل شد، با این کلمات به پایان رساندند.

این برنامه توسط انجمن بین‌المللی تحقیق در راه صلح، که یک سازمان غیردولتی است و در ۱۹۶۵ ایجاد شده و بیش از ۷۰ کشور عضو آن هستند، پیشنهاد شد، و توسط گروهی بین‌المللی از محققان انجام گرفت و هدف از آن جان دادن به حال و هوای صلح اندلسی آن روزگار در ذهن انسانهای امروزی بود.

پس از اجتماع پاریس، گردهمایی دیگری در ماه مه ۱۹۹۱ در قرطبه برگزار شد. ضمن آن کارشناسان نامدار گوناگون به مطالعه جریان انواع مبادلات پرداختند: اقتصادی، حقوقی، مذهبی، ادبی، هنری که اندلس صحنه آنها بود، و نیز تأثیر اندلس بر اروپا و مدیترانه.

گردهمایی سوم در (ژانویه ۱۹۹۲) در یونسکو برگزار شد. پیش‌بینی شده است که اجتماعات دیگر هم ترتیب داده شود، از جمله اجتماع عرب و اروپا در سویل (ژوئن ۱۹۹۲). نتایج این تحقیقات به صورت کتاب و نوار ویدئو منتشر خواهند شد، همچنین قرار است که یک موزه سیار ایجاد گردد.

و به تنظیم ساختارهای اصلی کمک کردند که عناصر برگرفته از قلمرو شرق در آن شرکت داشتند.

در برخی از زمینه‌ها به نظر می‌رسد که خلافت توانسته است از راه متمرکز کردن مواد و نیروی انسانی که در قرطبه فراهم آورد، تقریباً چیزهایی دیگر بیافریند. مثلاً صندوقهای عاج کنده‌کاری شده‌ای که از ظریف‌ترین آثار هنرهای پیر تجمل قرن دهم اندلس هستند (تصویر صفحه ۲۷)، عملاً بیسابقه بودند. شاید در اینجا هم بایستی به تأثیر دست کم نسبی هنر روم شرقی توجه یافت که در آنجا کار بر روی عاج به درجه کمال رسیده بود.

در عین حال زیبایی‌شناسی این هنر تازگی دارد و قطعاً ابتکار عمل آن منشأ حکومتی داشته است زیرا که همه این آثار در کارگاههای حکومت پدید آمده‌اند. اینکه خلافت به شکلی شرط لازم تحقق این آثار بوده — که از زیباترین آثار هنر جهان به شمار می‌روند — از آنجا معلوم است که با از میان رفتن خلافت، این هنر هم دیگر باقی‌نمانده است. ■

گرفت تا اندازه‌ای نتیجه تماس خودجوش میان فرهنگها و سنتهای سه مذهب یکتاپرست است که در آن هنگام در شبه جزیره ایبری در کنار هم وجود داشتند. اما مبادلات ناشی از روابط میان اسلام، مسیحیت و یهودیت در قالب یک آیین فلسفی وحدت‌گرایی برابر انجام نگرفت. جنبه رسمی و حکومتی آن تحرک هیچ جای تردید ندارد. آنچه به تشکیل تمدن اندلسی کمک کرد قبل از هر چیز نفوذ مشرق زمین است — نخست عباسیان و نیز روم شرقی. در حالی که حکومت اموی صرفاً عربی و مسلمان بود.

البته نادیده گرفتن نفوذ عناصر محلی اسپانیایی در تألیف تمدن اندلسی افراط‌آمیز خواهد بود. فاتحان عرب و بربر قرن هشتم اگر هم می‌خواستند نمی‌توانستند گذشته‌ما قبل اسلامی شبه جزیره را بزدایند، به ویژه که بسیاری از عناصر آن، هر چند که مادی هستند، باقی ماندند و در ابعاد گوناگون با عناصری که مشرقیان و مغربیان آورده بودند، در هم آمیختند. البته این عناصر در متنی کاملاً نو به کار گرفته شدند

پیرگیشار

مورخ فرانسوی، استاد تاریخ قرون وسطا در دانشگاه لیون است. او متخصص روابط میان مسلمانان و مسیحیان در شبه جزیره ایبری در قرون وسطا است و چند کتاب نوشته است از جمله: اسپانیا و سیسیل مسلمان در قرنهای ۱۱ و ۱۲ (لیون، ۱۹۹۰)؛ مسلمانان والنسیا و فتح دوباره (قرنهای ۱۱ تا ۱۳) (انجمن فرانسه در دمشق، ۱۹۹۱).

رهاورد مسیحیت

مسیحیان مستعرب اسپانیا به سبب
تعلق فرهنگی دو گانه به صورت
مفصل دو عالم فرهنگی در آمدند.

que caluoluna cordis
Reuerētia una aqur et
us ex equitā cuncta exēcia
quālibet lingūsi fuerūna
quidā sup fūia ex eis



et una p medium sicci matis
a quasi pto muto ad exat
uauia dñi die illi etl

ساخته شد. اقدامات تبعیض آمیز مثل حمل یک لباس
مشخص و یا ممنوعیت ساختن بناهای فرهنگی تازه سالها
بعد رواج یافتند.

موسی راه عبور از دریای سرخ را
بر روی مصریان می بندد. مینیاتور
یک تورات مستعرب از قرن دهم
که در لئون (اسپانیا) حفظ شده
است.

همانندان و شهیدان

به دلیل فقدان داده های آماری، تنظیم نمودار اسلامی شدن
شبه جزیره دشوار است. بیگمان این کار در مراحل پایایی
صورت گرفته و از محیطهای روستایی که مسیحیت عمیقاً به
آنها نرسیده بود آغاز شده است. ازدواجهای مختلط و
پیوندهای همسایگی که میان جوامع روستایی پدید می آمد در
درازدت موجب فرسودگی طبیعی مسیحیت شدند.

مستعربها که بودند و چه رهاوردی برای تمدن اندلس
داشتند؟ این اصطلاح که در قرن ۱۱ پیداشده است، در
معنای واقعی به معنای مسیحی عرب شده است، اما به طور
عام به معنای مسیحیان شبه جزیره ایبری است که در دوره
تسلط مسلمانان می زیسته اند.

جامعه مستعرب به هیچ وجه یکدست نبود. حرکتی که
در جهت طرد یا قبول فرهنگ و جامعه حاکم انجام گرفتند
بس پیچیده بودند. در نهایت مستعربهای «واقعی» کسانی
هستند که کمابیش عمیقاً به آن فرهنگ و جامعه پیوستند.
در واقع وضع مسیحیان اندلس به رفتاری که در آغاز
نسبت به مهاجم داشتند، بستگی داشت. بسیاری از آنان گردن
گذازدند و به این ترتیب در درون سرزمینهای نومسلمان
«تبولها» بی پدید آوردند. مردم شهرهایی مانند کویمبرا و
سانتارم که مقاومت نشان ندادند، در امان ماندند و امتیازهای
خود را حفظ کردند. اما شهرهایی که مقاومت کردند گاهی به
شدت بهای آن را پرداختند.

وقتی که زمینها میان گروههای فاتح تقسیم شدند
مسیحیان امکان یافتند تا در قبال پرداخت خراج و جزیه از
آزادی و مالکیت زمینهای خود برخوردار شوند. البته میزان
خراج و جزیه در طول زمان افزایش یافت و حتی خراجهای
استثنایی دیگر بر آنها افزوده شد که موجب ناخوشنودیهای
اجتماعی شدید گردیدند.

مسیحیان نیز همچون یهودیان، یک ملت دیگر اهل کتاب،
اجازه داشتند که مطابق قوانین خود رفتار کنند و رؤسای
مذهبی و غیرمذهبی خود را برگزینند و آزادانه به دین خود
عمل نمایند. به این ترتیب در اوایل امر صومعههای تازه ای
که محافظ سنت مسیحی و کانون فرهنگ لاتینی بودند،

نوشته روزا گریو

سورت زبان رایج (حتی در دربار و تشکیلات دیوانی) و نیز زبان ادبیات عامه در آمد و مسیحیان زبان عربی را به عنوان زبان فرهنگ پذیرفتند.

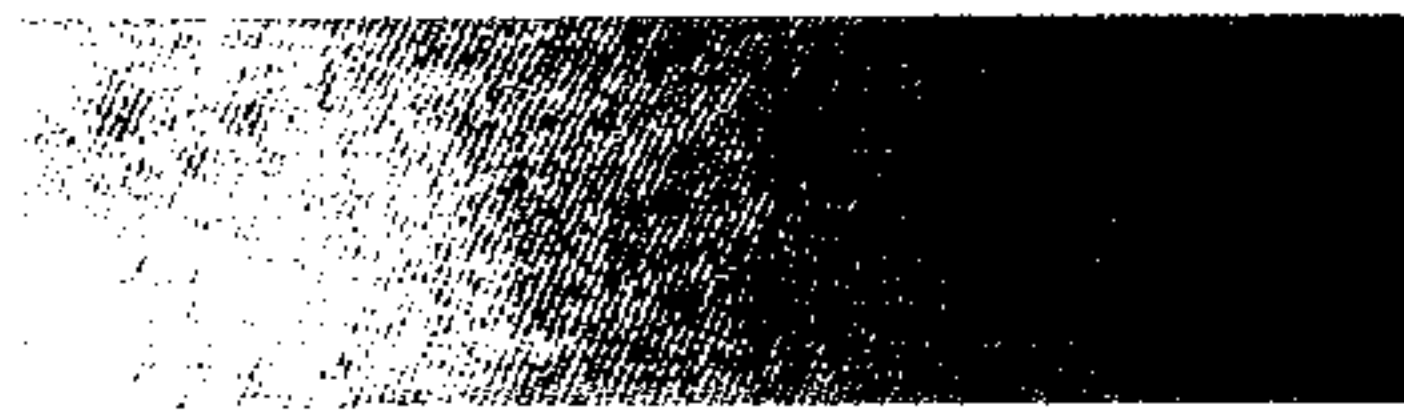
به این ترتیب عربی گرایی به گونه‌ای انکارناپذیر در بوته آزمایش عرب و اندلس به صورت عامل کمال درآمد. اما این کمال بدون برخورد به مانع صورت نگرفت. در قرن نهم بخشی از مستعربها که هنوز عمیقاً به ریشه‌های مسیحی و اسپانیایی خود دلبسته بودند به فکر افتادند تا با قربانی کردن خود هویت خویش را حفظ کنند. بیشتر نامزدهای شهادت داوطلبانه حاصل ازدواجهای مختلط بودند یعنی به چشم جامعه، مسلمان به حساب می‌آمدند. آنان، با این موهبت والا بر آن بودند تا رفتار مسیحیان دیگر را که به نظرشان بی‌اندازه ساکت و همرنگ جماعت می‌نمودند، نکوهش کنند. لذا بسیاری از مستعربها از ترس انتقام‌جویی ترجیح دادند که به اسلام بگریند، و برخی دیگر که نگران حفظ ایمان خود بودند، راه تبعید را در سرزمینهای شمال شبه جزیره، در پیش گرفتند.

در قرن دهم یعنی زمان اوج خلافت قرطبه، یک دوره آرامش برای مستعربها آغاز شد، برخی از آنان نهایت مهارت خود را که از فرهنگ دوگانه‌شان نشأت می‌گرفت، به کار گرفتند. رچموندو معروف به ابن زید مرد بسیار با فرهنگی بود که با عربی و لاتین نیک آشنایی داشت و نیز دیپلماتی ورزیده بود که مأموریتی شایسته را در دربار اوتسون اول بنیادگذار امپراتوری مقدس ژرمن انجام داد. تقویم قرطبه که کار اوست نشانگر این ادغام دو فرهنگ اندلسی یعنی لاتین - مسیحی و عرب - مسلمان است.

این تقویم که سالنامه‌ای است حاوی اطلاعات کشاورزی، هواشناسی، تقویم جشنهای مقدس مسیحی همراه با محل برگزاری آنها، هم به عربی (اما با الفبای عبری) و هم به لاتینی نوشته شده است.

مترجمان و فرهنگ نویسان

سه زیانه بودن مستعربها آنان را مخصوصاً شایسته انجام کار مترجمی می‌کرد و بدینسان به صورت پلی میان فرهنگ غربی اروپایی و فرهنگ مشرق زمین در آمدند. در میان هدایای مجللی که امپراتور روم شرقی برای عبدالرحمن سوم فرستاد یک نسخه از کتاب تواریخ ضد مشرکان، اثر اُرس نویسنده مسیحی همعصر اوگوستن قدیس (قرن ۴ و ۵) یافت می‌شد.



occidit
in mediis
operum
phantom
mafe - N

F ilia cum
a a que
a sinia

هر جا که مسیحیت باقی می‌ماند معمولاً شکل غیر تعصب‌آمیز می‌یافت. مستعربها شیفته برخی از افکار مخالف آیین کاتولیک شدند مثل فرزند خواندگی که ضمن انکار الوهیت مسیح، در ظاهر مشابهتی با عقاید اسلامی می‌یافت. مسیحیت حتی به صورت اصولی آن سرانجام برخی از واجبات اسلامی را پذیرفت مانند ختنه، مناهای غذایی و حتی دو همسری پنهانی.

وانگهی مشابهت در جهت دیگر هم صورت گرفت. مسلمانان ضمن وفادار ماندن به دین خود سرانجام در جشنهای عمده مسیحی مشارکت جستند. در این رخنه متقابل زبانهای دو طرف نقش عمده داشتند. زبان رومن مستعربها به

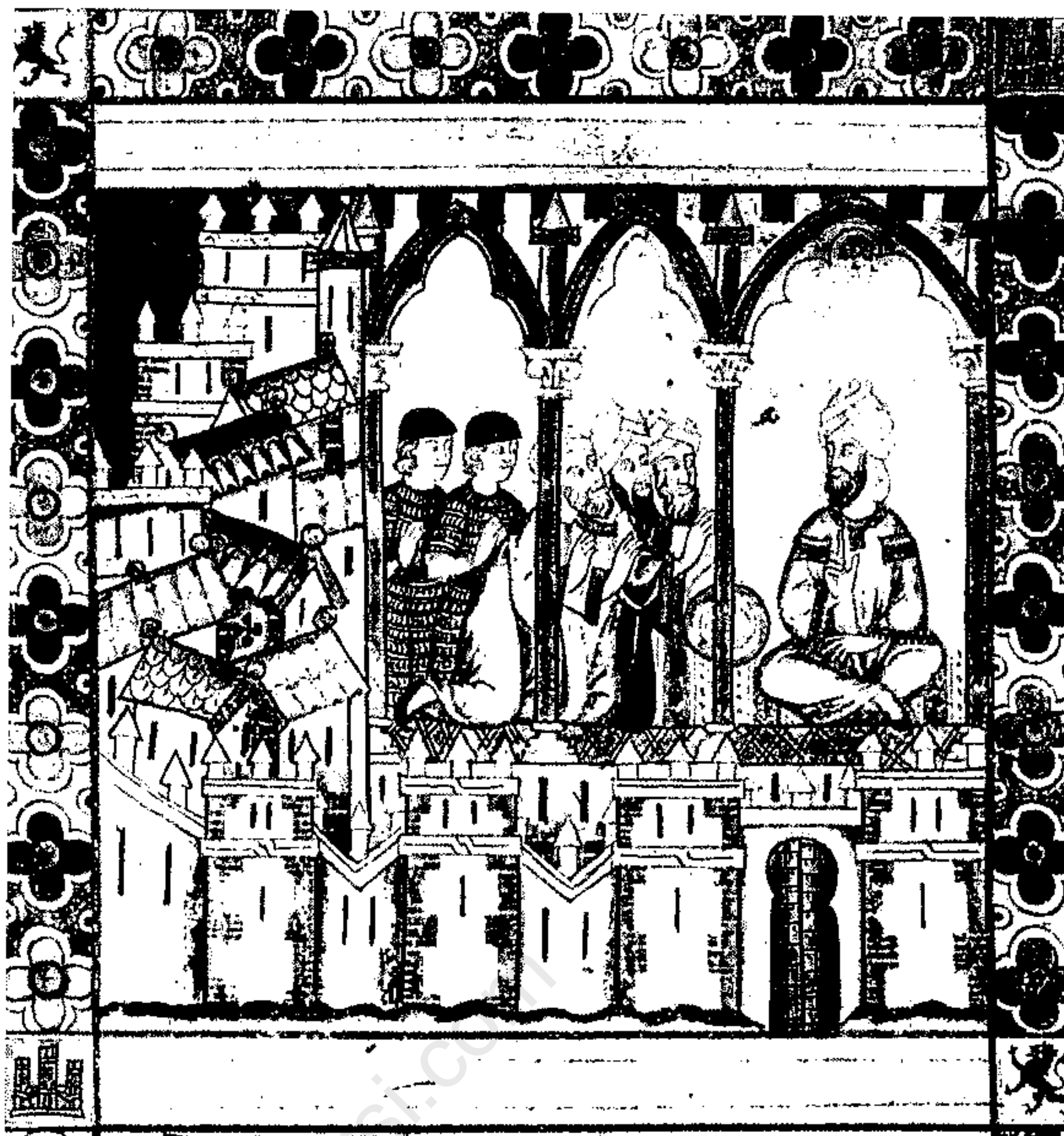
این کتاب توسط یک مستعرب به عربی ترجمه شد و از آن پس شهرت بسیار یافت. این کتاب به اعراب امکان داد تا از گذشته یونانیان و رومیان آگاه گردند و در میان آنان کسانی پدید آمدند که تاریخ عرب و اندلس را تداوم طبیعی تاریخ اسپانیا و ویزیگوت دانستند.

مستعربها نه فقط مترجم که فرهنگ نویسانی چیره دست در عربی نیز بودند و به انتقال فرهنگ و ویزیگوتی کمک کردند. ایزیدورس اشبیلیه‌ای، آخرین قدیس کلیسای غرب (قرن ۶ و ۷) کتابی نوشته است به نام اتیمولوژی یا ریشه‌ها که گنجینه‌ای واقعی از معرفت دینی و غیردینی آن روزگار است و همراه با انواع و اژگان عربی دست به دست گشت و حتی برخی از فصول آن به عربی برگردانده شد.

چنین می‌نماید که زبان لاتینی در میان مستعربها نقش سنتی ابزار انتقال معرفت و زبان آیینی را از دست داد. بدینسان در همان اوایل، تورات، یادست کم بخشهایی از آن و نیز متون فقهی به عربی ترجمه شدند و همراه با شروح عربی در اختیار مسیحیان که بیش از پیش جذب ادبیات عرب می‌شدند، قرار گرفتند.

ترجمه عربی کتاب مقدس فقط به سود مسیحیان عربی‌دان نبود. نویسندگان عرب - اندلسی، و حتی معروفترینشان مثل ابن حزم فقیه، مورخ و شاعر قرن ۱۱، در برخی از کتابهایشان که برای رد مسیحیت نوشته بودند نشان دادند که عمیقاً با کتاب مقدس آشنایند.

در فراسوی حرکتهای جذب و دفعی که مشخصه همزیستی میان دو جامعه‌اند، می‌توان به طور خلاصه نتیجه گرفت که: در قرن دهم اعراب اندلسی مشخصه اسپانیایی و مستعربها خصلت عربی خود را از راه احترام به دین خود حفظ کردند. و این، در عالمی و در روزگاری که اقوام و آیینهای مختلف عمدتاً در جهت ندیده گرفتن یکدیگر و نابود کردن متقابل خود می‌کوشیدند، کم موفقیتی نبود. ■



مینیاتوری که کتاب سرودهای سانتاماریا رازیت می‌بخشد، و آن مجموعه‌ای از سرودهای مذهبی در تقدیس مریم باکره، و اثر آلفونس دهم (۱۲۲۱ تا ۱۲۸۴) است.

بایین، تئگ به شکل طاووس از مفرغ ریخته و حکاکی شده (قرن ۱۲)، یک نوشته دوزبانه زیر یک صلیب که روی بدنه حک شده است. مضمون نوشته چنین است (به عربی): کار خدمتگزار شاه مسیحی، و (به لاتینی): عمل سلیمان.

روزا گریو،

خانم روزا گریو که برزیلی سوئیسی الاصل است، محقق تاریخ قرون وسطا است. او قبلاً دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ژنو بوده و اکنون در دانشگاه سوربن در کار تدارک رساله دکتری خود است درباره فرهنگ، معنویت و ذهنیت در شبه جزیره ایبری در قرون وسطا چندین مقاله نوشته و چند کنفرانس داده است.

جهانهای آزاد

آزادی اندیشه و بیان، تمامیت و خلاقیت ذهنی سه خصوصیت اصلی آفرینش فکری اصیل اندلس در قرن ۱۱ هستند.

البته دانشمندان و روشنفکران در سرزمینهای طوایف گاهی بر اثر برخی از شرایط سیاسی با پست و بلندهای تأثیر آور روبرو می‌گردیدند. اما در عین حال، آزادی بیان علی‌رغم قیود بسیاری که در نتیجه محدودیتهایی پدید می‌آمدند، وجود داشت و گواه این امر نوشته‌های دانشمندان آن عصر در زمینه‌های مختلف است (...).

روشنفکران مخالفت اصولی با ملوک طوایف نداشتند و اینان نیز همه دانشمندان را تحت تعقیب قرار نمی‌دادند. بلکه برعکس، از لحاظ سیاسی به آنان نیاز داشتند و می‌کوشیدند تا تعداد هر چه بیشتری را به دربار خود جلب کنند. اهمیت این پدیده در این است که برخی از ملوک طوایف، که از معروفترینشان هستند، خود دانشمندان شایسته‌ای بودند (...).

در عین حال (...) غالب دانشمندان اندیشه‌های خود را در بیرون از حوزه سیاسی این شاهان پروراندند و مستقلاً عمل کردند.

محمد بن عبود، مورخ مراکشی

(تاریخنگاری اندلس در دوران ملوک الطوایف) در مجله غرب مسلمان و مدیرانه، شماره ۴۰، ۱۹۸۵.



همگرایی یهود و عرب

نوشتہ حیم زفرانی

دانشمندان یهودی اندلس در برخورد با تفکر عرب عوالم اسطوره‌ای، فلسفی، شاعرانه و علمی خود را گسترش دادند و در مقابل، به گونه‌ای مؤثر به تمدن اندلس غنا بخشیدند.

یهودیت هرگز به خوبی آنچه در تمدن اسلام اندلسی به خود دید در یک حالت تعاونی سازنده با یک فرهنگ دیگر قرار نگرفته است. وضعیت ذمی بودن که در مورد یهودیان و مسیحیان به عنوان اهل کتاب اجرا می شد از بعضی جهات خفقان آور و غالباً ناپایدار بود، اما در مقایسه با وضعیتی که یهودیان دیگر نقاط اروپا داشتند، یک وضعیت حقوقی مجموعاً لیبرال بود با درجه بسیار بالای خودمختاری قانونی، اداری، مالی و فرهنگی.

خصوصیت وسیعاً غیر مذهبی تمدن اسلامی اندلس به اهل کتاب امکان می داد تا خود را وارثان یک سنت فرهنگی بزرگ و قابل احترام احساس کنند. زبان حاکم یعنی عربی که کمتر از لاتینی به مذهب حاکم وابسته بود، معمولاً و بدون قید و شرط برای مطالعه متون مقدس به کار می رفت.

«انقلاب بورژوازی» قرنهای ۸ و ۹ به ظهور یک جامعه یهودی کاملاً جدید در اسلام، که کاملاً متفاوت از اروپای مسیحی قرون وسطایی بود، انجامید. در حالی که در روزگاران پیش از اسلام یهودیان عمدتاً کشاورز یا پیشه ور خرده پا بودند، در عهد اسلامی به موقعیتهای بالا و تصمیم گیرنده در امور جاری و مقامات اداری و صنعت و امور مالی و مشاغل آزاد رسیدند.

این نخبگان تازه که از فراغت و منابع لازم برخوردار بودند، به زندگی معنوی برتر و توقعات فکر و ذهنی گسترده‌تر و سلیقه‌های ظریف‌تر دست یافتند. و لذا همچون یک جامعهٔ مسلمان و مسیحی هم سطح، به مطالعهٔ علوم و شعر و فعالیت‌های هنری و سرگرمی‌های جدی یا تفریحی رایج پرداختند. اکنون شاهد گسترش جوامع یهودی در کشورهای اسلامی و مهاجرت یهودیان از کشوری به کشوری و رونق مسافرت هستیم.

در زمینهٔ زبانی تعاون مذهبی از همان قرون اول اسلام به صورت پیدایش زبان بین‌المللی تازهٔ تمدن و فرهنگ ظاهر شد و آن زبان عربی بود که از آغاز زبان انتقال فرهنگ به شمار می‌رفت، و نیز زبان آرامی که در متون تلمودی به کار رفته بود. یهودیان زبان عرب را در خدمت تمامی فعالیت‌های فکری خود به کار گرفتند: ادبیات مذهبی و غیر مذهبی، علم و مذهب، ترجمه و تفسیر تورات و میسنا [تلمود]، رساله‌های

دینی و فلسفی، آداب مذهبی، دستور زبان و لغتنامه‌نویسی، مکاتبات.

ادیبان یهودی و مسلمان به هم خانوادگی زبانهای عربی، عبری و آرامی پی بردند. اما فقط یهودیان، که به سه زبان مسلط بودند، توانستند اساس مطالعه تطبیقی زبانها را پی ریزی کنند.

یک صفحه از تورات چند زبانه که در اوایل قرن ۱۶ توسط دانشگاه آلکالا، در نزدیکی تولدو، زیر نظر کاردینال سیسنروس چاپ شده است متن که به زبانهای یونانی، عبری، لاتینی و کلدانی است در ستونهای موازی چاپ شده است.

[illegible]

در زمینه ادبیات، بررسی سنتهای کتبی یا شفاهی عرب و یهود، نشانگر ساختارها و عناصر مشترک است. مشابهت میان تلمود، مدراش (مجموعه‌ای از مواظظ و قصه‌ها) و فولکلور یهودی از یک سو با معادل‌های عربی آنها یعنی ادبیات احادیث و رفتار مذهبی از دیگر سو بسیار چشمگیر است. همچنین قهرمانان (ابراهیم، موسی، یعقوب، یوسف) و موضوعهای داستانهای مذهبی و شعر عامیانه و ضرب‌المثل‌هایی که در میان هر دو ملت یافت می‌شوند، بسیارند.

شعر عبری که در تماس با شعر عرب دگرگون شد، عمده فنون شعری خود را مدیون میراث اندلسی خویش است. از قرن دهم به بعد دوش بن العبره اساس عروض عبری را بنا نهاد که بازتاب عروض عربی است. او قواعد آن را در عروض عبری اعمال کرد. موضح نیز که یک صورت شعری پدید آمده در اندلس است، در شعر عبری پذیرفته شد. در کنار توجه به سرمشقهای یهودی شرقی به تدریج یک نوع شعر معتبر و سنگین رونق گرفت که در آن به بیان علاقه و عشق به هنر پرداخته می‌شد که به دلیل شکل و محتوای خود قابل قیاس با شعر عربی بود. در این شعر علاقه به رقابت با طبقه عالی و نخبگان فکری مسلمان آشکارا مشهود است.

سهم اعراب در این میراث ادبی چندان خوب تحلیل رفت و جا افتاد که می‌توان گفت در سنت یهود ادغام گردید. نویسندگان یهود توانستند از عناصر عالم فرهنگی یهود و عرب آن روزگار یک تعاون مشترک تقریباً کامل پدید آورند. در همان احوال که تشنجات میان مذاهب کاهش می‌یافت، کوشش می‌شد تا اختلافها و تناقضهایی که ممکن بود از برخورد زبان عبری و تفکر تعصب‌آمیز یهودی با یک عنصر

خیابانی در محله قدیمی یهودی نشین قرطبه



زبانی و فرهنگی بیگانه پدید آیند، در خلاقیت شعری راه نیابند.

بدینسان در آثار یحیی بن خلفون و أسلاف او شاهد نوعی کار تکامل بخشیدن به یک عروض اساساً یهود هستیم که در جهت بیان یک عالم غیر مذهبی که یهودیان تا آن هنگام نادیده می‌گرفتند، به کار رفته است.

در مکتب تصوف

بدون شناخت محیط اسلامی و معرفت تصوف در آثار مؤلفان یهودی نمی‌توان معنویت و تعالیم باطنی یهود را فهمید و یا حتی تصور کرد.

وقتی که به استعاره عرفانی قدیمی یهود یعنی مَرکَبه (ارابه الهی) و به ذکر مسلمانان و اصل حبس نفس می‌اندیشیم به فکر می‌افتیم که عرفان قدیمی یهود را در تشکل تفکر باطنی مسلمانی سهیم بدانیم. اما برعکس آن درست‌تر است و تأثیر تصوف اسلامی در تصوف یهود بسیار بیشتر بوده است. جای لکنت و تمجیع عارفان یهودی قرنهای ۵ و ۶ را فصاحت پرشور عارفان مسلمانی گرفت که از برکت زبان عربی یک ابزار بیانی درجه اول در اختیار داشتند. «زهد» مسلمانی از همان آغاز مهر خود را بر پیشانی تصوف، معنویت و اخلاق یهودیت در قلمرو اسلام نهاد. بسیاری از زهاد و صوفیان یهودی در مکتب تصوف اسلامی نوعی معنویت را آموختند که آن را به فرهنگ یهود سپردند، این آموزش نخست به زبان عربی و بعد از طریق ترجمه به عبری و دیگر زبانهای آن زمان انجام می‌گرفت. این کار توسط کسانی انجام گرفت همچون: یحیی ابن پاکودا، ابراهیم ابوالقیفا، ابراهیم و عبیده بن میمون (فرزند و نوه ابن میمون معروف).

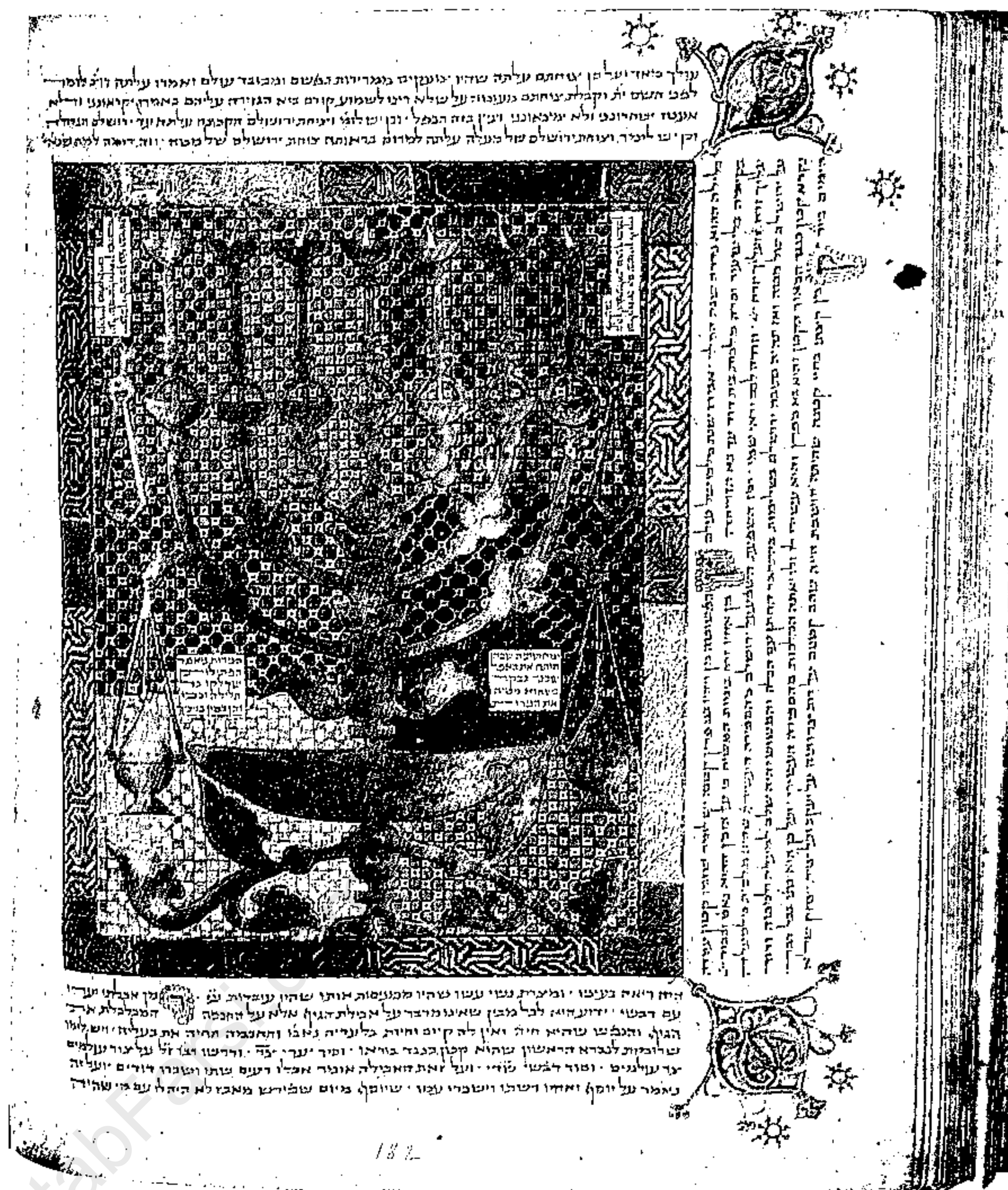
از تعالیم ابن عربی (۱۱۶۵ تا ۱۲۴۱ م) که چهره درخشان تصوف است (و در مرسیه اسپانیا زاده شده) و از عبادات متصوفه اندلس نقطه‌های مشترک و قطبهای مشابهتی به دست می‌آید که در آنها تعالیم باطنی و معنوی یهود و مسلمان به هم می‌رسند.

تعلیمات غزالی (۱۰۵۸ تا ۱۱۱۱)، یکی از بزرگترین متفکران و فقهای اسلام و تجربه معنوی او تأثیر بسیار بر تاریخ تفکر در شرق و غرب و مخصوصاً بر متفکران یهود گذاشته‌اند. این تأثیر در دو سطح متفاوت و در دوره مختلف تحقق یافته است.

تفکر غزالی در قرنهای ۱۲ و ۱۳ بر آن دسته از مؤلفان یهود اثر گذاشته است که به عربی می‌اندیشیدند و می‌نوشتند. از آن جمله است یهودای حَلوی که برجسته‌ترین شاگرد غزالی بود. او از همان آغاز، انتقاد عدم کفایتی را که غزالی به فیلسوفان و مخصوصاً فلسفه ارسطو در کتاب معروف تهافت الفلاسفه کرده بود، پذیرفت و همچون او خطری را که فلسفه برای ادیان الهی داشت، دریافته بود. اما در مورد موسی بن میمون گفته می‌شود که به آثار غزالی، منجمله کتاب او در رد فلسفه آشنا بوده است.

از رفتار طرد گرایانه‌ای باشد که از واکنش دفاع از خود نشأت گرفته است و آن نیز ناشی از یکتاپرستی کمال‌گرایی است که آنان را به حفظ هویت مذهبی در برابر فریبندگیهای بت‌پرستی منبعث از تمدن روم و یونان برمی‌انگیخت. رفتار مسالمت‌آمیزتر نسبت به «حکمت» یونان فقط وقتی ممکن شد که اندیشه یکتاپرستی از رهگذر مسیحیت و مخصوصاً اسلام — که از لحاظ نظریه وحدت و الوهیت به یهود نزدیکتر است — فائق آمد.

از آن پس یهودیت از آزمایش یونانیت سر بلند بیرون آمد. اما یهودیت در عین ادامه همان راه تفکر فلسفی اسلام و قبول پیشرفته‌ترین داده‌های علمی در مورد مسایل اساسی مذهبی روش مستقلانه‌ای نسبت به اسلام در پیش گرفت. و همین امر تألیف آثار بزرگ فلسفی و دینی یهود را در قرنهای ۱۰، ۱۱ و ۱۲ توجیه می‌کند، مثل آثار ابن جبرئیل و موسی بن میمون که به صورت آثار کلاسیک یهودیت بنیادگرا باقی مانده‌اند.



تذهیب تورات عبری اثر فرهنگی، که توسط ایشاک کرسکا — که در شمال اسپانیا و جنوب فرانسه فعالیت می‌کرده (نیمه دوم قرن ۱۴)، نسخه‌برداری و مصور شده است.

از قرن ۱۳ به بعد آثار غزالی به عبری ترجمه شدند و یهودیان ایالت اسپانیا که عربی نمی‌دانستند آنها را خواندند و واریسی و تفسیر کردند. این آثار از محبوبیت بسیار برخوردار شدند. وانگهی برخی از آنان همچون ابن رشد، فیلسوف بزرگ قرن ۱۲ قرطبه، فقط از طریق عبری به برخی از آثار غزالی دسترس داشته‌اند.

گذرگاه حکمت یونان

در زمینه فلسفه، یکی از مشخصات چشمگیر تعاون مشترک یهود و عرب ورود علم و شیوه‌های تفکر یونانی به عالم یهود از طریق ادبیات عرب است. یونانی شدن تفکر یهود از راه اسلام بدان سبب پدیده‌ای بس شگفتی‌آور است که بسیاری از یهودیان روابط نزدیک و گاه سازنده با عالم روم و یونانی داشتند.

اما سرمشقی که از فیلون اسکندریه‌ای (قرن اول پیش از میلاد و قرن اول میلادی)، فیلسوف یهودی یونانی تبار و آشنا به اندیشه یونانی بازمانده بود، تأثیر درخوری بر فرهنگ یهود برجا گذاشت. در ادبیات تلمودی و مدراسی آثار بسیار از حضور یونان — زبان یا تمدن — یافت می‌شود اما اثری سطحی بر فرهنگ یهود برجا گذاشته‌اند. شاید این امر ناشی

حیم زفرانی
استاد کرسی زبان عبری در دانشگاه پاریس و مدیر واحد تحقیق در «مرکز ملی تحقیقات علمی» فرانسه است و درباره یهودیت و اسلام تحقیق می‌کند. او چندین مقاله و کتاب درباره ادبیات (کتبی و شفاهی)، تفکر و زبانهای یهود در غرب مسلمان نوشته است، از جمله: شعر یهود در غرب مسلمان (پاریس، ۱۹۷۷، که در ۱۹۸۴ به عبری ترجمه شده) و هزار سال زندگی یهودان در مراکش (پاریس، ۱۹۸۳ که در ۱۹۸۷ به عبری و عربی ترجمه شده است).

سفر از آندلس به مشرق زمین

توازن روابط میان اندلس و کشورهای شرق مسلمان در آغاز به سود مشرق زمین بود: سفر از آندلس به سوی مشرق در میان دانشمندان رواج بسیار داشت زیرا که جریان تمدن‌ساز همواره از مرکز به سمت نقاط کم‌فرهنگ‌تر روان می‌شود. اندلس در آغاز بر علوم شرقی بسیار تکیه می‌کرد و آنها را همچون سرمنشأ و اساس شناخت خود می‌شمرد. به همین دلیل مسافرت عامل تقویت و تأیید پیوند میان دو طرف شد و به زندگی علمی و فرهنگی اندلس امکان رشد و توسعه داد. این مسافرتها به اندلس امکان دادند تا از صورت کشور نسبتاً عقب مانده و وابسته به مشرق به صورت رقیب و گاهی بالاتر از آن در آید.

آ. ذوالنون طه،

نویسنده عراقی «اهمیت سفرهای علمی میان شرق و اندلس» در مجله غرب مسلمان و مدیترانه، شماره ۴۰، ۱۹۸۵.



راههای معرفت

نوشته خوان ورنیت

اندلس یک پل فرهنگی واقعی بود که نه تنها علم و فلسفه اعراب بلکه بخشی از فلسفه یونانی مخصوصاً آثار ارسطو را به اروپا شناساند.

الزهرای جراح بزرگ که در میان مسیحیان به نام ابوالکاسیس شهرت دارد و آثارش خیلی زود به لاتینی ترجمه شده اند. او مؤلف گنجینه‌ای واقعی از معرفتهای پزشکی عصر خویش است که در آنها بیماریها را تشریح کرده است از جمله: هموفیلی، عامل جرب، استفاده از یک نوع مورچه برای التیام جراحات و نیز بسیاری از ادوات جراحی.

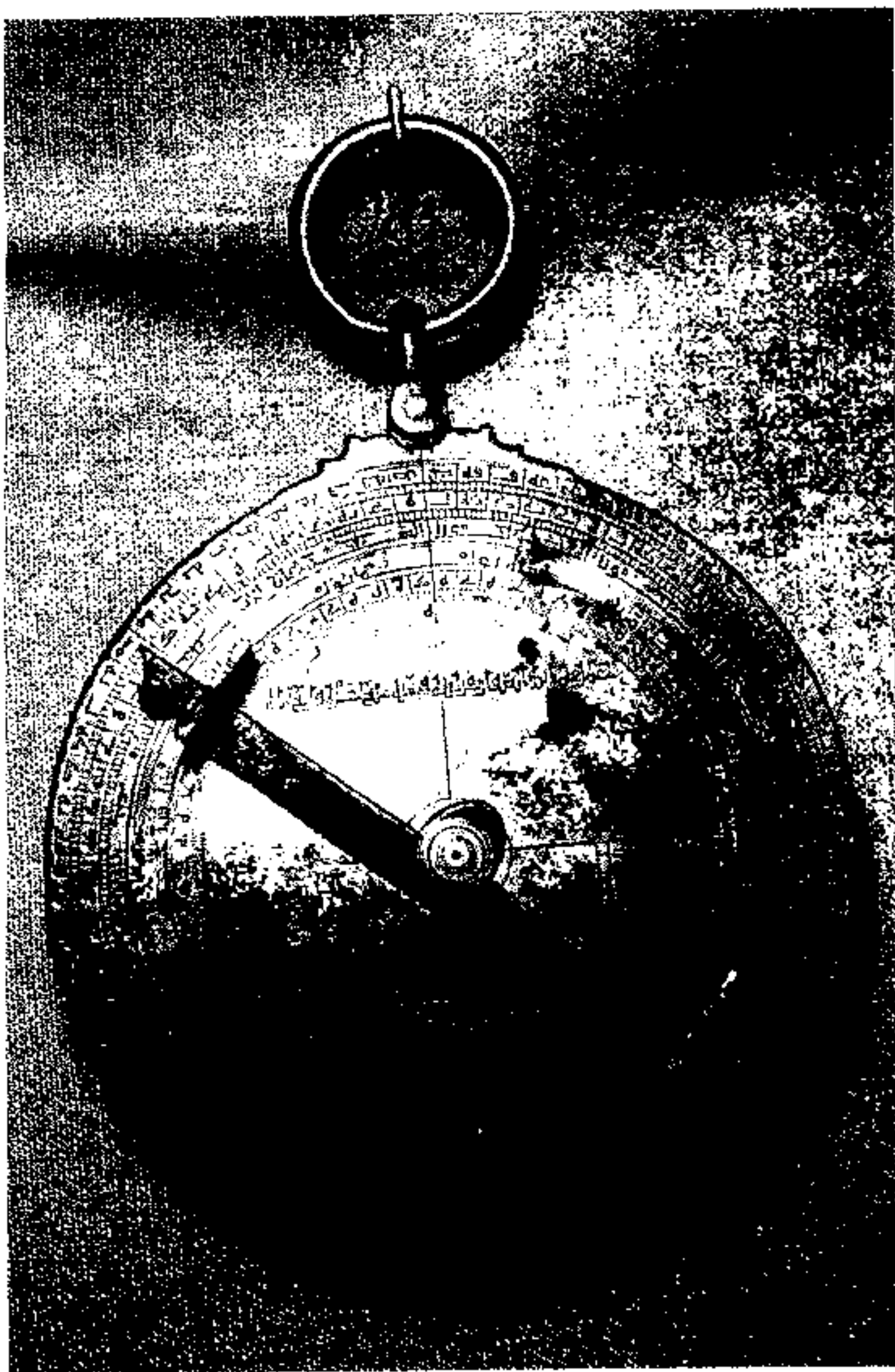
بر این نامها می‌توان نام مسleme المغربیتی مادریدی منجم و شیمیدان را افزود. خلاصه آثار او از برکت کار کشیشان مستعرب صومعه ریبول تقریباً همزمان با تألیفشان به اروپا می‌رسیدند و از آنجا به صومعه‌های واقع در دره راین آلمان، سن گال (سوئیس) و رایشناو (آلمان) فرستاده می‌شدند. راه طبیعی که امروزه مسافران اروپای مرکزی برای رفتن به اسپانیا می‌پیمایند، در قرن ۱۰ تنها راه ارتباطی شبه

فقط دانشمندان اندلس امکان دستیابی به تمامی فرآورده‌های علمی روزگار خویش را، به هر زبان که بود - عربی، عبری، یونانی یا لاتینی - داشته‌اند.

چنین بود که یک هیأت از روم شرقی یک نسخه از رساله معروف دیوسکوریدس، پزشک یونانی (قرن اول پیش از میلاد) را که مواد پزشکی نام داشت مخصوصاً به قرطبه برد تا آن را تصحیح کنند. روایت عربی آن از قدیم وجود داشت و با مقایسه متن یونانی با متن عربی بسیاری از نقایص آن را رفع کردند و مثلاً نام بسیاری از گیاهان را به دقت تعیین کردند. این کار با همکاری کشیش نیکولا که به همین خاطر از شرق آمده بود، انجام گرفت.

در این محفل دانشمندان نامهای سرشناس یافت می‌شدند: حسدای بن شپروت که پزشک و وزیر بود، ابن جُلجل که پزشک و داروساز بود، و شاید نیز ابوالقاسم

ابولکاسیس (ابوالقاسم)، جراح عرب که در قرن دهم در قرطبه می‌زیست، در حال سرکشی در بیمارستان شهر. کنده کاری متعلق به اواخر قرن ۱۹.



یکی از قدیم‌ترین اسطرلابهای شناخته شده، ساخته شده از مس در قرطبه در اوائل قرن ۱۱ میلادی.

قسطنطنیه و بیت المقدس شد. در کتاب او که با کتاب الانواع (کتاب مواضع فلکی) ارب بن سعد - پزشک و صاحب منصب همعصر رچه موندو - التقاط یافته است، عناصر نجوم هندی و بین‌النهرینی و نیز قول منجم بزرگ، البطانی، البته به صورت عامه‌پسند، یافت می‌شود.

ترجمه عربی کتاب تاریخ ضد مشرکان اثر نویسنده مسیحی، اُرس، حاصل همکاری قاضی مسلمان قاسم بن اسبق و قاضی مسیحی ولید بن خیزران است. رساله ریاضیات الخاندریا نیز که مجموعه‌ای از متون کوتاه لاتینی است و اسامی عربی بسیاری از ستارگان به صورتی کمابیش صحیح در آنها ضبط شده‌اند و هنوز هم به کار می‌روند، احتمالاً به همین ترتیب تألیف شده است.

دانشهای دیگری هم که فنی‌تر بودند در دسترس عامه قرار گرفتند. مَسْلَمَةُ مادری که منجم دربار اموی بود، الواح موسی خوارزمی ریاضیدان بزرگ بغداد را با نصف النهار قرطبه منطبق کرد، یادداشت‌هایی درباره ساختن اسطرلاب نوشت و رصد‌های نجومی انجام داد. این کارها سبب شدند تا خیلی زود، البته با نامی دیگر، در اروپا معروف گردد. ترجمه‌ها و خلاصه‌های لاتینی آن آثار نیز در توسعه این اصطلاحات عربی در زبانهای دیگر تأثیر داشته‌اند که از آن جمله است «ازیموت» (السمت).

خوآن ورنث،

عربی‌دان اسپانیایی، استاد ممتاز دانشگاه بارسلون و عضو فرهنگستان بین‌المللی تاریخ علوم، متخصص علوم عربی و انتقال آنها به اروپای قرون وسطا و جدید و صاحب چند کتاب از جمله: علوم در اندلس (سویل ۱۹۸۶) و از عید الرحمن اول تا ایزابل دوم (بارسلون، ۱۹۸۹).

در میان راه‌های انتقال این همه دانش به اروپا روشی وجود داشته است که نبایستی نادیده گرفته شود و این حیّان بزرگترین مورخ اندلس بدان اشاره کرده است: و آن تأثیر اسیران جنگی عرب است که در خاک مسیحیان می‌زیسته‌اند. برخی از آنان از فرهنگ والا برخوردار بودند و اربابانشان توانستند بهترین سود را از آن ببرند.

جزیره با نقاط دیگر اروپا بود. در واقع راه‌های پیرنه غربی و پیرنه مرکزی از زمان شکست شارلمانی در جنگ رون سه‌وز (۷۷۸ م) بسته شده بودند.

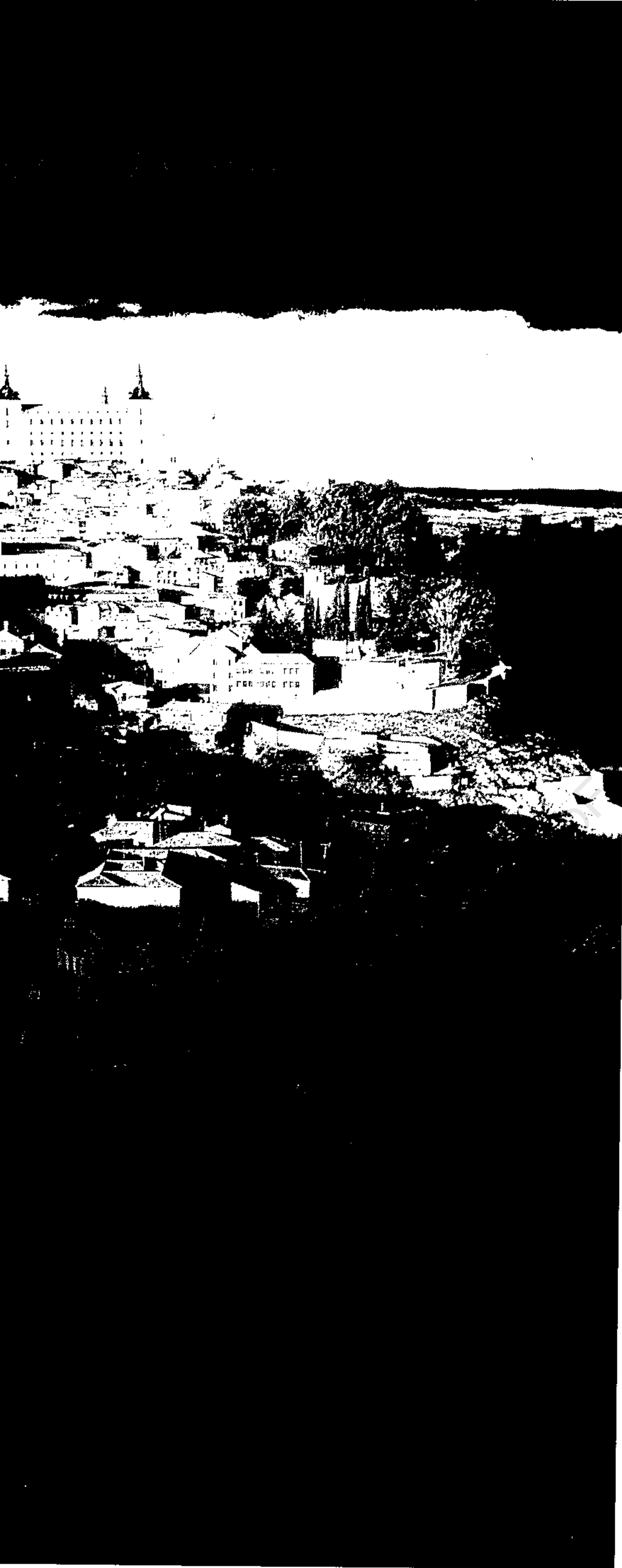
همین امر این نکته را توجیه می‌کند که قدیم‌ترین اسطرلاب که به دست ما رسیده و حاصل کار مشترک اسپانیای قدیم و اعراب است، طوری ساخته شده است که با عرض جغرافیایی بارسلون تطبیق کند. همچنین در مرز اسپانیا (کاتالونینا) بود که ژربر اوریلک جوان به تحصیل پرداخت و بعدها به نام سیلواستر دوم شهرت یافت. پس از بازگشت به فرانسه چندان سواد اندوخته بود که در آغاز او را ساحر می‌شمردند. او یکی از کسانی است که دانشهای نور را به اروپا منتقل کرد، اما مدتی طول کشید تا این دانشها - شمارش دهمی اعداد، چرتکه، ساختن ابزارهای دقیق مثل اسطرلاب و صفحه ساعت و دواير آن - وارد قلمرو عمومی شوند.

ژربر به هنگام ترک شبه جزیره می‌دانست که کشوری را ترک می‌کند که نه تنها فرهنگ علمی آن بسی برتر از فرهنگ مسیحی است بلکه محققان آن (اگر بتوان دانشمندان قرن دهم را چنین نامید) نیز از پیشرفت در همه زمینه‌ها باز نمی‌ایستادند. به همین سبب ژربر برای آگاهی از تحول کارهای ایشان «رابطی» در بارسلون داشت (به نام لویپتوس، که اخیراً معلوم شده است که سرشماس سونیفرد نام داشته است) که از او می‌خواست تازه‌ترین کتابهایی را که در اندلس نوشته می‌شوند برایش بفرستد.

دستاوردهای همکاری

به همین دلایل سفیران کشورهای مسیحی در قرطبه، همچون گومار که بعدها اسقف گرونا شد، از اقامت در اندلس برای همکاری با همقطاران مسلمان خود بهره می‌گرفتند. گومار به درخواست امیرزاده که بعداً خلیفه شد و حکم ثانی المستنصر نام گرفت، تاریخ پادشاهان فرنگ را تدوین کرد که خلاصه آن خیلی زود در مشرق دست به دست می‌شد و در مروج الذهب مسعودی حفظ شده است.

توسعه کتابخانه کاخ قرطبه هم که سرانجام دارای چهارصد هزار جلد کتاب شد (و از آن همه امروزه فقط یک جلد باقی است) مدیون همین امیرزاده است. علاقه او به کتاب چندان بود که کتابهای مورد علاقه خویش را به بهای زر می‌خرید. به همین سبب است که کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی که حاوی اطلاعات بسیار درباره قرنهای نخستین اسلام است، در قرطبه پیش از مشرق زمین شناخته شده بود. از برکت اطلاع از تاریخ ورود برخی از کتابهای محفوظ مانده می‌توان دریافت که یک کتاب طی دو سال از مشرق به قرطبه و از آنجا به اروپا می‌رسیده است. این سرعت انتقال اطلاعات نشانی از همکاری میان دانشمندان مذاهب و فرهنگهای مختلف است. مثلاً کشیش رچه موندو، مؤلف یک تقویم آیینی، پیایی سفیر اندلس در امپراتوری مقدس ژرمن،



مکتب تولدو

مترجمانی که در انتقال میراث
فرهنگی عربی-یونانی از اندلس
به اروپا نقش کلیدی داشتند

در قرن دوازدهم بود که نخستین مدرسه ترجمه از زبان عربی به اسپانیایی در شهر تولدو (طلیطله) در اسپانیا تأسیس شد. مؤسس آن دون ریموندو، سراسقف تولدو (از ۱۱۲۶ تا ۱۱۵۱) بود. ریموندو که راهبی بندیکتی و زاده آژن در جنوب فرانسه بود به اهمیت فلاسفه عرب زبان برای فهم آثار ارسطو پی برد و تصمیم گرفت تا آثار ایشان را در دسترس ملت‌های لاتینی زبان قرار دهد.

دومینیکوس گوندیسالینوس، سرشماس سیگوویا، یکی از برجسته‌ترین محققانی بود که ریموندو به خدمت گرفت. وی بخش اعظم شفای ابن سینا و نیز مقاصد الفلاسفه غزالی و احصاء العلوم فارابی را ترجمه کرد.

اما گوندیسالینوس عربی نمی‌دانست و در این کسار واسطه‌ای مسلمان یا یهودی را به خدمت می‌گرفت تا او متن عربی را به کاستیلی ترجمه کند و سپس خود آن را از زبان کاستیلی به زبان لاتینی برگرداند. از میان همکاران وی دو تن ممتاز بودند: یکی شخصی سلیمان نام و مهمتر از او، یوهانس هیسپالنسیس (که به نام‌های دیگر از جمله اوندیر، یونس بن داوود، یوحنا اشبیلیه‌ای نیز مشهور است). هویت اصلی این دو بسیار بحث‌انگیز بوده است.

مهمترین مترجم تولدویی بی‌تردید جرارد اهل کرمونا (۱۱۸۷ - ۱۱۱۴) بوده است. از برکت وجیزه‌ای که شاگردانش درباره زندگی و کار او باقی نهاده‌اند، ما می‌دانیم که جرارد پس از اتمام تحصیلاتش در ایتالیا به تولدو رفت تا

عبدالرحمن بدوی، فیلسوف و مورخ فلسفه مصری است که در دانشگاه‌های مصر، لیبی و کویت ریاست بخش فلسفه را بر عهده داشته و اسناد مدعو در سوربن بوده است. وی مؤلف بیش از صد کتاب به زبان‌های فرانسوی و عربی و عمدتاً مربوط به فلسفه اگزیستانسیالیسم، فلسفه یونانی و عربی و نیز فلسفه معاصر آلمان است.

خود را جانشین کلمات اصلی عربی می ساخت. یک منشی بر این کار نظارت داشت و مسئولیت روایت نهایی لاتینی را برعهده می گرفت و نام خود را روی اثر می گذاشت. همین روشن می سازد که چرا یک ترجمه غالباً به افراد متفاوت منسوب است.»

چارلز هومر هسکینز، متخصص امریکایی فرهنگ قرون وسطایی نیز در کتاب خود دربارهٔ رنسانس قرن دوازدهم، همین نظر رنان را دارد. برخی از ترجمه‌های موجود در کتابخانه ملی پاریس هم که از طریق زبان اسپانیایی از زبان عربی به لاتینی برگردانده شده این نظر را تأیید می کنند.

دستاوردهای پراهمیت مترجمان تولدویی در واقع کار مشترک مسلمانان عرب زبان، یهودیان و مسیحیان لاتینی زبان بوده است. بنابراین گرچه بسیاری از دستنوشته‌های موجود نام مسیحیان را دارد و غالب مورخان نام آنان را بر زبان می آورند ولی نامنصفانه است اگر تمام اعتبار کار را از ایشان بدانیم. گوندیسالینوس، جرارد کرمونایی، مایکل اسکات و دیگران ضمن کار از مسلمانان عرب یا محتمل‌تر از آن، از یهودیان مدد گرفته‌اند. گاهی تنها کار مترجمان مسیحی لاتین زبان محدود به آن بوده است که آنچه را دستیارانشان به لاتینی یا اسپانیایی بد ترجمه کرده بودند به زبان لاتینی خوب در آورند.

بخش اعظم ترجمه‌های عربی به لاتینی در اسپانیای قرن دوازدهم آغاز شد و تولدو از این بابت فعالترین مرکز بود. اما این کار در شهرهای دیگر از جمله بارسلون، تاراگونا، سگوویا، لئون و پامپلونا نیز صورت گرفت. نظیر همین فعالیت در آن سوی کوه‌های پیرنه، در شهرهایی چون تولوز، بزیر، تاربون، مونپلیه و ماری می جریان داشت.

اروپا از یرکت همین ترجمه‌ها بود که از یک سو با فلاسفه، ریاضیدانان، پزشکان و منجمان یونانی و از سوی دیگر با مفسران یا همتایان عرب زبانانشان آشنا شدند. چنانکه هسکینز می نویسد «جذب این دانش به توسط اروپای غربی بود که نقطه عطف کارساز در تاریخ تفکر اروپا گردید.»

دربارهٔ مجسطی بیشتر فرا گیرد. کتاب اخیر رساله‌ای بود در نجوم اثر کلاودیوس بطلمیوس، منجم و ریاضیدان و جغرافیدان معروف یونانی قرن دوم میلادی که در آن زمان فقط به عربی موجود بود. جرارد در واقع آثار علمی بسیاری در تولدو کشف کرد که به زبان عربی بود و بلافاصله آغاز به یادگیری این زبان کرد تا آنها را بخواند و بعدها، به زبان لاتین در آورد. او در نهایت بیش از هفتاد اثر از این بسیار را ترجمه کرد، از جمله مجسطی را که در سال ۱۱۷۵ به پایان رساند.

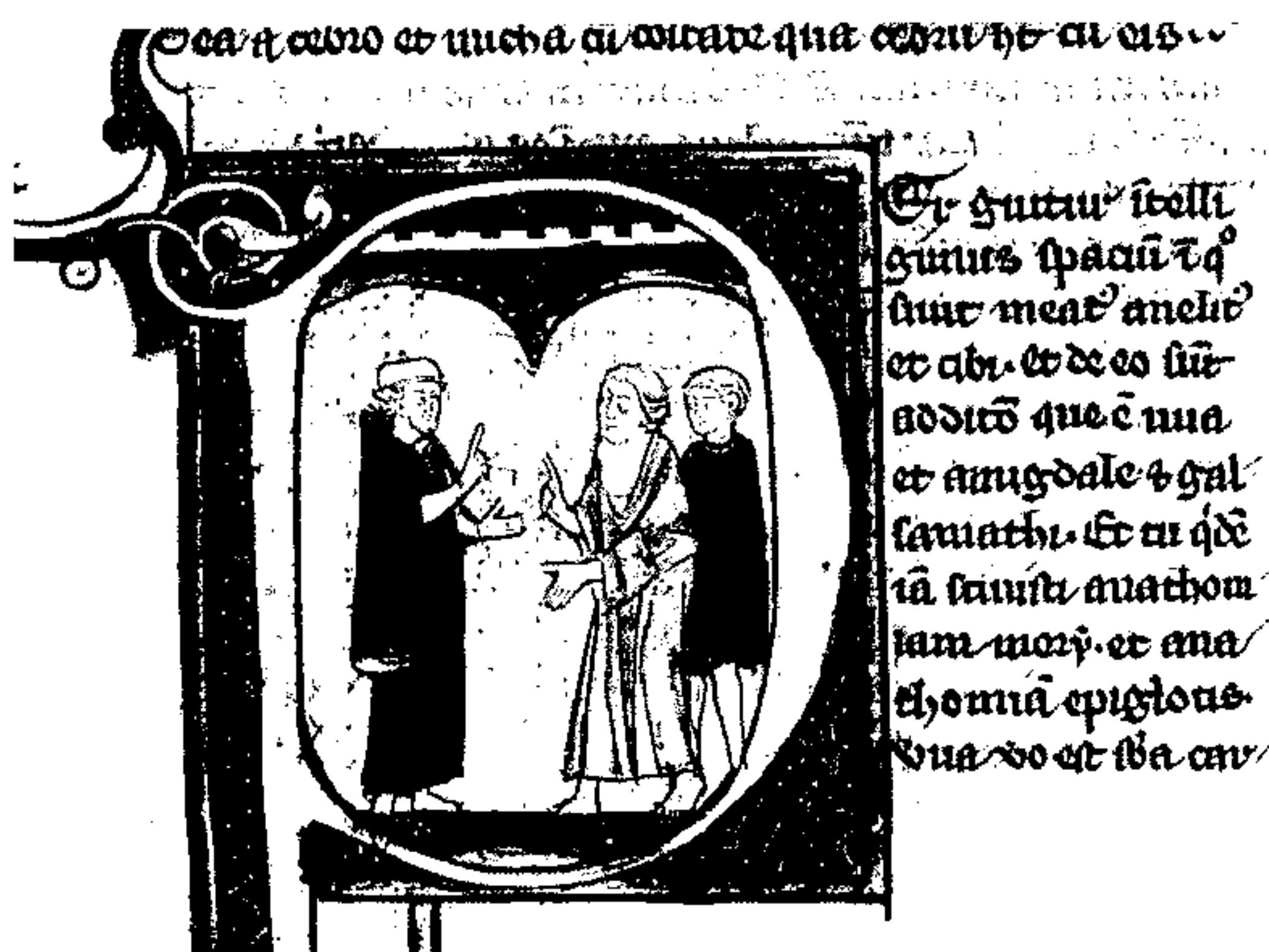
ترجمه‌های جرارد عملاً دربرگیرندهٔ تمام قلمرو علم زمان خود او بود. از آن میان چندین رساله از ارسطو (طبیعیات، دربارهٔ آسمان، در کون و فساد، کائنات) و نیز کتابهایی از کندی، بطلمیوس، اسحاق اسراییلی، ابن سینا، جالینوس و دیگران.

مترجم بزرگ دیگر مایکل اسکات (حدود ۱۱۷۵ تا حدود ۱۲۲۵) بود که در انگلستان متولد شد، در دانشگاه اکسفورد تحصیل کرد و سپس به پاریس رفت و عاقبت در تولدو قرار یافت. پس از آموختن زبان عربی و عبری مترجم پرکار عربی به لاتینی شد. در اواخر زندگی به دربار امپراتور فردریک دوم در سیسیل، دیگر مرکز مهم ترجمه از زبان عربی، دعوت شد.

ترجمه‌های اسکات مشتمل بر تفاسیر بسیار ابن رشد دربارهٔ ارسطو و نیز کتاب بطروجی دربارهٔ افلاک بود که بر پیشرفت علم نجوم تأثیر فراوان داشت.

ترجمه‌های مکتب تولدو مسائل بسیاری در مورد انتساب آنها برانگیخت. ارنست رنان، نویسنده و مورخ فرانسوی در شرحی دربارهٔ ابن رشد نوشت: «محقق است که فضلالی لاتینی زبانی که به تولدو سفر می کردند چندان دقتی دربارهٔ صحت کار منشیان خود به کار نمی بردند، و... نام مترجم غالباً در پردهٔ ابهام می ماند.

تقریباً همیشه یک یهودی، اغلب یک تازه مسلمان، ترجمه‌ای خام می کرد، تحت اللفظ کلمات لاتین یا زبان بومی



الکازار کلمه‌ای در اصل عربی است (القصر) که در اسپانیا برای قصر محصور قرون وسطایی به کار می رود. راست، چشم اندازی از شهر تولدو که الکازار در افق آن نمایان است. چپ، بخشی از قانون ابن سینا دربارهٔ معالجهٔ گواتراز یک نسخهٔ لاتینی تزیین شده.



نوشته
رشید صباغی

بورخس در جستجوی ابن رشد

نویسنده بزرگ آرژانتینی می‌کوشد فضای حیات فکری اندلس را در قالب داستان بازسازی کند.

بود، آنجا که اشیایی اندک وجود داشت اما هریک از آنها گویی قایم به ذات و ابدی بودند.»

مطالب بالا از کتاب جستجوی ابن رشد (La buscade Averroës, 1947)، اثر نویسنده بزرگ آرژانتینی خورخه لوئیس بورخس (۱۹۸۶ - ۱۸۹۹) نقل شده است. درونمایه‌ها و اشخاص نامدار فرهنگ عربی - اسلامی در این اثر بورخس پیوسته به چشم می‌خورند (بورخس خود پیشتر اعلام کرده بود که هزار و یک شب بزرگترین کتاب دنیاست). از میان همه نوشته‌هایی که بورخس به فرهنگ عربی - اسلامی اختصاص داده است، کتاب جستجوی ابن رشد به بهترین نحو رابطه خاصش با این فرهنگ و به خصوص با یکی از جنبه‌های استثنایی آن، یعنی دنیای اندلس را نشان می‌دهد.

اندلس، از نگاه بورخس، عرصه یک ماجرای معنوی استثنایی است. جایی است که بر آثار ارسطو، «این یونانی، این سرچشمه تمام فلسفه»، شرح‌هایی نوشته می‌شود. جایی که مردم «اوراق نوشته‌های اسکندر افرویدی را زیر و زیر می‌کنند» جایی که عالمان دستنویسهای کمیابی را که امیران کتابدوست گرد می‌آورند، با غرور بررسی می‌کنند. جایی که

ابن رشد، طبیب، فیلسوف، حقوقدان، و بزرگترین مفسر ارسطو در میان اعراب، در قرطبه، در خانه‌اش نشسته است. در کار نوشتن اثر فلسفی تهافت التهافت است «که در آن، برخلاف نظر غزالی، حکیم ایرانی، مؤلف تهافت الفلاسفه، آمده است که خداوند باریتعالی تنها از قوانین عام جهان آگاه است، از قوانینی که به انواع مربوط است، نه به افراد.» «بایقینی آرام و از راست به چپ می‌نوشت؛ کوششی که برای رسیدن از صغری و کبری به نتیجه و برقرار کردن رابطه میان بندهای بلند به کار می‌بست او را از احساس خفکا و آرامش ژرف خانه باز نمی‌داشت.

«در اعماق خواب نیمروز بغبغوی دو کبوتر عاشق بلند شد؛ از یک گوشه نادیده حیاط زمزمه فواره‌ای برخاست؛ در دوران ابن رشد، که نیاکانش اهل بیابانهای عربستان بودند، حضور همیشگی آب احساسی از سپاسگزاری برمی‌انگیخت. «در آن پایین باغچه‌ها و باغستانها، پایین‌تر گوادالکویر غرقه در کار خویش و سپس شهر محبوب قرطبه، که مرتبه‌اش فروتر از بغداد و قاهره نبود، همچون سازی پیچیده و ظریف، غنوده بود، و گرداگرد آن (این را نیز ابن رشد احساس می‌کرد) تا افق دوردست سرزمین اسپانیا گسترده

بر سر مسایل شعری و بدیعی بحثهای داغ در می گیرد. جایی که سنجش میزان اعتبار «معجزات» می تواند به بحثی در باب حدوث و قدم قرآن مجید بینجامد.

گشادگی و پذیرندگی فکری عظیم، اشخاص پرمایه و در تقابل با یکدیگر، احترام عمیق به آزادی عقیده دیگران، گفتگو و تبادل اندیشه ها که خود به هنری مبدل گشته است، آن گونه که بورخس وصف می کند، از مشخصات نخبگان اندلس است. ابن رشد، با شخصیت دیگر داستان، فراش متاله، وارد بحث می شود و این نظر را رد می کند که «نوعی گل سرخ جاودانی... در باغهای هندوستان یافته شده است» — یکی از درونمایه هایی که به تمام معنی بورخسی است — «که گلبرگهای خونرنگ آن حروفی را نشان می دهند با این کلمات: «لا اله الا الله، محمداً رسول الله» اما این مخالفت سبب بروز جدلی نشد. دیدگاه فراش متاله اهل سنت، که در نظرش هر معجزه نشانه ای از الوهیت بود، می تواند با دیدگاه یک عقل گرا همزیستی داشته باشد.

بورخس در قالب شخصیت ابوالقاسم سیاح، در مقابل سه شخصیت دیگر داستان، یعنی فراش متاله، عبدالملک شاعر و ابن رشد، به نحوی شیطننت آمیز نوعی برابر نهاد قرار می دهد. ابوالقاسم، که مردی معمولی و خودمانی و اهل

سمت راست، خورخه لوئیس

بورخس

پایین، جوی، آب نما و فواره ها در

باغچه های جنرالیف، کاخ

تابستانی فرمانروایان بنی نصر در

غرناطه (قرن چهاردهم).



عمل است، و «حافظه اش آینه ترسهای آشناست»، تجربه هایی از زندگی دارد که با تجربه های آن مردان اهل اندیشه و اعتقاد بسیار متفاوت است. وقتی از او می خواهند که معجزاتی را نقل کند می گوید «ماه بنگال همان ماه یمن نیست، اما با همان کلمات توصیف می شود». او که مرد محتاطی است، هرگز مستقیماً پاسخ نمی دهد، اما نبض شنوندگانش را به دست می گیرد و با زبردستی دیالکتیکی درشتیهای پرسشها را نرم و هموار می کند.

آیا این گونه احتیاط کاری می تواند از خاطره سرزمینهایی دیگر، سرزمینهایی دور از اندلس، که در آنها مدارا و تحمل عقاید مخالف بسیار کمتر است، ناشی شده باشد؟ آیا اندلس واقعاً همان سرزمین دلخواهی بود که بورخس توصیف می کند؟ آیا اندلس نیز، علاوه بر آن وجوه عالی خود، مانند هر کشور دیگر سهمی از بلاهت و دهشت نبرده بود؟ زندگی خود ابن رشد نیز گویی این نکته را تأیید می کند — البته اگر دلیلی برای اثبات آن لازم باشد. او طعم خفت را نیز در کنار افتخار چشیده و از ستم حکام کودن رنج برده بود؛ در کتابسوزانی که برایش به قیمت کار سخت و انکار لذات نفسانی تمام شد، حضور داشت، و نه تنها پشتیبانی وفادارانه دوستان راستین بلکه نفرت لجوجانه آدمهای کم مایه را تجربه کرد.

اما اندلس بورخس نه از آن تاریخ است و نه از آن نوعی واقعگرایی ادبی که می خواهد حیاتی، مکانی و زمانی را بازسازی کند. بورخس چنین هدفی را دنبال نمی کند، و از آن کمتر، چنین توهمی را به خود راه نمی دهد. منظور داستان بورخس کاملاً چیز دیگری است. عنوان اسپانیایی داستان *La busca de Averroes* را می توان به دو معنی در نظر گرفت: یکی به معنای جستجویی که ابن رشد می کند و دیگری به معنای در جستجوی ابن رشد — یعنی تلاش خود بورخس برای بازآفریدن این فیلسوف و سرنوشتش به حقیقی ترین وجه ممکن.

در نخستین بندهای داستان، ابن رشد در کتابخانه اش سخت گرم کار توصیف شده است. با مسئله ای دست و پنجه نرم می کند که بسیار مایه نگرانی اوست. در آغاز بوطیقای ارسطو، که در کار نوشتن شرحی بر آن است، به دو کلمه تراژدی و کمدی برخورد کرده است. «هیچکس در جهان اسلام سر در نمی آورد که این دو کلمه چه معنایی دارند.» به همه منابع رجوع می کند، نسخه های آثار حنین بن اسحق نستوری و ابو بشر متی را زیر و رو می کند. اما بی فایده است. و با این حال «نادیده گرفتن این دو کلمه کلیدی... محال بود.»

بورخس دو بار ابن رشد را در برابر پاسخی که جستجو می کند قرار می دهد. مورد نخست صحنه ای است که طی آن حواسش «بر اثر شنیدن صدایی آهنگین» پرت می شود، از مهتابی به پایین نگاه می کند و «پایین، در حیاط تنگ و خاکی چند کودک نیمه برهنه» را می بیند «که مشغول بازی بودند. یکی، بر شانه دیگری ایستاده و پیدا بود که ادای مؤذنی را در می آورد؛ با چشمانی بسته می خواند که «لا اله الا الله».



ابن رشد، بالا سمت چپ، و
فیثاغورس. جزیی از نقاشی
دیواری مکتب آتن (۱۵۱۰-
۱۵۰۹)، اثر رافائل، نقاش بزرگ
ایتالیایی، در استانا
دلا سیناتورای واتیکان.

پسرکی که او را بدون حرکت نگه داشته بود نقش مناره را بازی می کرد؛ پسر دیگر در میان گرد و خاک به زانو درآمده و نقش مؤمن نمازگزار را به عهده داشت. این بازی چندان طول نکشید؛ همه می خواستند مؤذن باشند...»

بار دوم از طریق داستانی است به نقل از ابوالقاسم سیاح درباره چیز غریبی که در چین دیده بود: «یک روز بعد از ظهر، تاجران مسلمان سین کالان مرا به خانه چوبین رنگ شده ای بردند که عهده زیادی در آن زندگی می کردند. توصیف این خانه محال است، ظاهراً یک اتاق بیشتر نبود با ردیف اتاقکها و ایوانهایی که روی یکدیگر قرار داشت. در این اتاقکها اشخاصی مشغول خوردن و نوشیدن بودند، روی کف و روی متهابی هم همین طور. کسانی که روی متهابی بودند طبل و چنگ می نواختند، مگر پانزده بیست نفری که (با نقابهای ارغوانی) مشغول دعا و آواز خواندن و گفتگو بودند. آنها اسیر زندان بودند، اما زندان را کسی نمی دید؛ سوار بر اسب سفر می کردند اما کسی اسبی را نمی دید؛ می جنگیدند، اما شمشیرها نشین بود؛ می مردند و سپس دوباره برمی خاستند.

«فراش گفت: اعمال دیوانگان از اقتضای پیشگویی عاقلان بیرون است.

«ابوالقاسم ناگزیر توضیح داد: این اشخاص دیوانه نبودند، تاجری به من گفت که آنها داستانی را نمایش می دهند.

«هیچکس نفهمید، هیچکس گویی نمی خواست بفهمد...»

«فراش پرسید: آیا این اشخاص حرف می زدند؟»

«ابوالقاسم پاسخ داد: البته که حرف می زدند. حرف می زدند و آواز می خواندند و سخنان خود را با نتیجه ای ختم می کردند.»

رشید صباغی، نویسنده و روزنامه نگار
مراکشی، مؤلف مقاله ای درباره فلسفه
قرن بیستم فرانسه است که به زودی به
عربی منتشر خواهد شد. درباره سیاحان
فرانسوی در مراکش نیز مطالعاتی کرده
است که در ۱۹۹۲ به زبان فرانسه انتشار
می یابد.

«فراش گفت: در این صورت، بیست نفر لازم نیست. یک ناطق واحد می تواند هر چه را که بخواهد به زبان آورد، حال مطلب هر چقدر پیچیده باشد...»

در کلمات تراژدی و کمدی اطلاع از تئاتر مستتر است، حال آنکه تئاتر در روزگار ابن رشد در فرهنگ عرب هنری ناشناخته بود. فیلسوف ما، که اسیر فرهنگ خود است، نمی تواند تصور کند که این کلمات چه معنایی دارند مگر آنکه از خود نمایش تئاتری تصویری داشته باشد. به همین دلیل، وقتی نمونه ای از آن را در مقابل چشمان خویش دارد - کودکانی که نقش مؤذن را بازی می کنند - نمی تواند آن را ببیند. آدمی فقط وقتی می تواند چیزی را ببیند که مفهومی از آن را در ذهن داشته باشد؛ هر چیز دیگر «نامرئی» خواهد ماند. از آنجا که تئاتر همچون یک مقوله فرهنگی وجود ندارد، مقوله دیگری که آشناست، یعنی نقالی، جای آن را می گیرد.

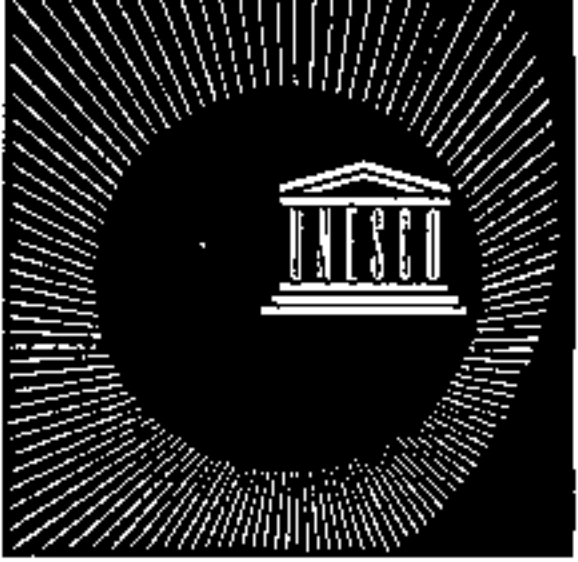
ابن رشد سپیده دمان به خانه باز می گردد و به کتابخانه اش می رود. با این احساس که سرانجام معنای این دو کلمه مبهم را یافته است این مطالب را به دستنویسش می افزاید: «ارسطو مدح را تراژدی و هجو و لعن و نفرین را کمدی می نامد. در صفحات قرآن و در تعلقات کعبه تراژدیها و کمدیهای قابل ستایش فراوانی وجود دارد...»

بورخس سپس مؤخره ای به داستان می افزاید و ضمن آن توضیح می دهد که در این داستان «سعی کرده است که فرایند شکستی را روایت کند»، شکست جستجویی که مرزهای فرهنگی خود آن راهش را سد کرده است، و سپس می افزاید که جستجوی ابن رشد خود او نیز به همان دلیل شکست می خورد: «احساس کردم کار ابن رشد، که می خواست تصور کند نمایشنامه چیست بدون آنکه هیچ تصویری از تئاتر داشته باشد، بیش از کار من، که می خواهم ابن رشد را تصور کنم در حالی که جز قطعاتی چند از رنان، لین و آسین پالاسیوس منبع دیگری ندارم، عبث و بیهوده نیست»

آیا واقعاً می توان جز فرهنگ خود فرهنگ دیگری را شناخت؟ با ساده ترین تعبیر از کلام بورخس، می توان گفت که فرهنگها به روی یکدیگر بسته اند. اگر چنین باشد، جستجوی اینکه اندلس چگونه بود ناممکن می شود، و تلاش برای بازآفرینی اندلس به ناگزیر تصویری کژدیده به بار خواهد آورد. اما چنین جستجویی درسی اخلاقی نیز به دست می دهد: شناختن یعنی آگاه بودن از دیگری، از «دیگری محض»، و احترام گذاشتن به آن است - و این چیزی است بسیار متفاوت از ظاهر سازیهای فاجعه بار «فرا نظرافکتی کلی نگرانه».

بورخس درباره ابن رشد می گوید: «در تاریخ کمتر موردی ثبت شده است که زیباتر و هیجان انگیزتر از کار این طبیب عرب باشد که زندگی خود را وقف اندیشه های مردی کرد که چهارده قرن میانشان فاصله بود.»

داستان بورخس ادای دیلتی عالی از معاصران ما به لحظه ای استثنایی از حیات فکری جامعه اندلس است. ■



فعالیت‌های یونسکو

گریس بامبری سفیر یونسکو می‌شود

خواننده مشهور ایرانی آمریکا گریس بامبری به خاطر دستاوردهایش به عنوان یک هنرمند و نیز کارهایش در حمایت از ابتکارهای آموزشی، بهداشتی و جوانان جهت محرومان، به عنوان سفیر افتخاری یونسکو انتخاب شده است. طی مراسمی در پایان اجتماعی بین‌المللی تحت عنوان «فرهنگ و دموکراسی» (که از ۴ تا ۶ سپتامبر ۱۹۹۱ به ابتکار یونسکو در پراگ برگزار شد)، مدیر کل یونسکو آقای فدریکو مایور اعتبارنامه‌های خانم بامبری را به ایشان تقدیم کرد. آقای مایور به این مناسبت اظهار داشت که خانم بامبری «در استعداد هنری و بهره‌گیری از این استعداد ترکیبی ماندنی از آنچه را که فرهنگ دموکراسی می‌خوانیم به نماد بدل می‌سازد».

فیلم مستند ساخته یونسکو برای روز بین‌المللی سوادآموزی

یک فیلم مستند ۵۲ دقیقه‌ای که دشواریهای زندگی کودکان خیابانی را در آفریقا به تصویر می‌کشد به وسیله یونسکو و در همکاری با «دفتر کودکان کاتولیک» تهیه شده است. فیلم که عنوان آن «آیا ممکن است شب کوتاه باشد» را بر خود دارد، اساساً برای تلویزیون تهیه شده است، اما می‌توان از آن برای استفاده‌های غیر تجاری نیز بهره گرفت. این فیلم برای نخستین بار در ۹ سپتامبر در مقر یونسکو و به مناسبت بیست و ششمین سالروز بین‌المللی سوادآموزی به نمایش درآمد. آیا ممکن است شب کوتاه باشد بخشی از کارزار جلب توجه همگان به مشکلات کودکان خیابانی و نیازهای آموزشی آنهاست. امروزه در دنیا بیش از ۱۰۰ میلیون کودک در سن دبستان وجود دارند که هرگز با هیچ کلاس درسی نگذاشته‌اند.

شبکه اطلاعاتی درباره علوم و تکنولوژی جدید

یونسکو برنامه‌ای را به منظور ایجاد یک شبکه اطلاعاتی کامپیوتری آغاز کرده است. این برنامه به مدارس تمامی دنیا امکان می‌دهد از آخرین تحولاتی که در آموزش علم و تکنولوژی روی داده است، با خبر شوند. این برنامه بخشی از شبکه بین‌المللی اطلاعات در زمینه آموزش علم و تکنولوژی (INISTE) را تشکیل می‌دهد. INISTE در ۱۹۸۴ آغاز به کار کرد و هم اکنون ۲۵۵ نهاد از ۱۳۰ کشور در آن عضویت دارند. شبکه جدید چگونگی

تدوین برنامه تحصیلی هر یک از اعضاء را در دروسی نظیر فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و ریاضیات تشریح می‌کند. بانک اطلاعاتی کامپیوتری براساس پردازش بلادرنگ قابل دستیابی بوده و هم بردیست و هم دیسک سخت ذخیره می‌شود.

ایالات متحده ورود قاچاق مصنوعات مایاها را ممنوع می‌کند

ایالات متحده ورود قاچاق مصنوعات مایاها را از منطقه پتن در گواتمالا ممنوع کرده است. این ممنوعیت براساس قانونی استوار است که از یک کنوانسیون یونسکو ناشی می‌شود. این کنوانسیون یگانه سندی است که به تجارت قاچاق اشیاء فرهنگی پرداخته و مورد پذیرش بین‌المللی قرار دارد. این تصمیم که پس از درخواست رسمی دولت گواتمالا از دولت ایالات متحده برای ممنوع کردن قاچاق اشیاء با ارزش فرهنگی براساس کنوانسیون اتخاذ شد، از غارت بیش از ۲۲۰۰ نقطه تاریخی و باستانی در پتن، یک ناحیه پست دارای جنگلهای حاره‌ای جلوگیری می‌کند. طبق اظهار دولت گواتمالا بیش از ۸۵ درصد این نقاط باستانی با پیچیدگی فزاینده‌ای مورد غارت قرار داشتند. ممنوعیت شامل ظرف، گلدان، کاسه، طبل، بشقابهای دارای نقش و نگار و مصنوعات از جنس یشم، سنگ چخماق، صدف، استخوان و دیگر مواد می‌شود. این چهارمین بار است که ایالات متحده از بند ۹ کنوانسیون که به نقل و انتقال قاچاق اشیاء فرهنگی می‌پردازد (۱۹۷۰) استفاده می‌کند. این کنوانسیون به وسیله ۷۱ کشور امضاء شده است.

برندگان جایزه موسیقی

آهنگ ساز ژاپنی تورو تاکه میتسو و موسیقی‌شناس فرانسوی ژاک شایلی جایزه امسال شورای بین‌المللی موسیقی / یونسکو را به دست آوردند. از بنیاد گائودیموس هلند نیز به طور ویژه تجلیل به عمل آمد. همچنین از طرف یونسکو به سه برنده، مدال موتسارت اعطا شد. تا که میتسو ۶۰ ساله کارهای با ارزشی در زمینه ترکیب سازهای شرقی و اروپایی انجام داده است. یک کار او که بیش از همه به اجرا درآمده است رکوئیم برای سازهای زهی (۱۹۵۷) است. ژاک شایلی ۸۱ ساله، یک معلم موسیقی، یک رهبر ارکستر و موسیقی‌شناس متخصص در قرون وسطا، یونان باستان و نیز در کارهای باخ، موتسارت و واگنر است. بنیاد گائودیموس به گردآوری و میزبانی آهنگ سازان جوان از سراسر جهان و برگزاری سمینارها مشغول بوده است. این بنیاد همچنین سفارش می‌دهد، ضبط و تکثیر می‌کند و جایزه می‌دهد.

دهمین سالگرد جایزه

یونسکو برای آموزش صلح

جایزه یونسکو برای آموزش صلح نخستین بار ده سال پیش اعطا شد. این جایزه ۶۰/۰۰۰ دلاری که از طرف بنیاد صنعت کشتی سازی ژاپن در اختیار یونسکو قرار گرفته است، به فعالیتهای برجسته در زمینه «برپا کردن بنیانهای دفاع از صلح در اندیشه انسانها» تعلق می‌گیرد و هر سال طی مراسمی در مقر یونسکو در پاریس به برنده اعطا می‌شود. برندگان براساس توصیه هیئت زوری بین‌المللی مرکب از محققان و دولتمردان و از طرف مدیر کل یونسکو نامزد بردن جایزه می‌شوند. هیئت زوری توصیه خود را پس از بررسی اسامی بسیاری که از سراسر جهان به یونسکو فرستاده می‌شوند، اعلام می‌کند.

در گذشته، آموزش در زمینه «هشدار دادن به افکار عمومی و بسیج وجدان بشری به خاطر امر صلح» عموماً از حمایت و شناسایی سزاوار و مبرمی که لازمه آن است برخوردار نبوده است. این جایزه دگرگونی و تغییر قابل توجهی در این امر پدید آورده است و توجه پیوسته و سیعتری را به پیامی که در ۱۹۱۱ به وسیله یکی از دو برنده نخست (سال ۱۹۸۱) بیان شد، جلب کرده است. این برنده، یعنی سازمان جهانی جنبش پیشاهنگی اعلام کرده است که «صلح نمی‌تواند تحقق یابد و تضمین شود... مگر اینکه روح صلح در اندیشه و روح مردمان وجود داشته باشد و این با آموزش تحقق می‌یابد».

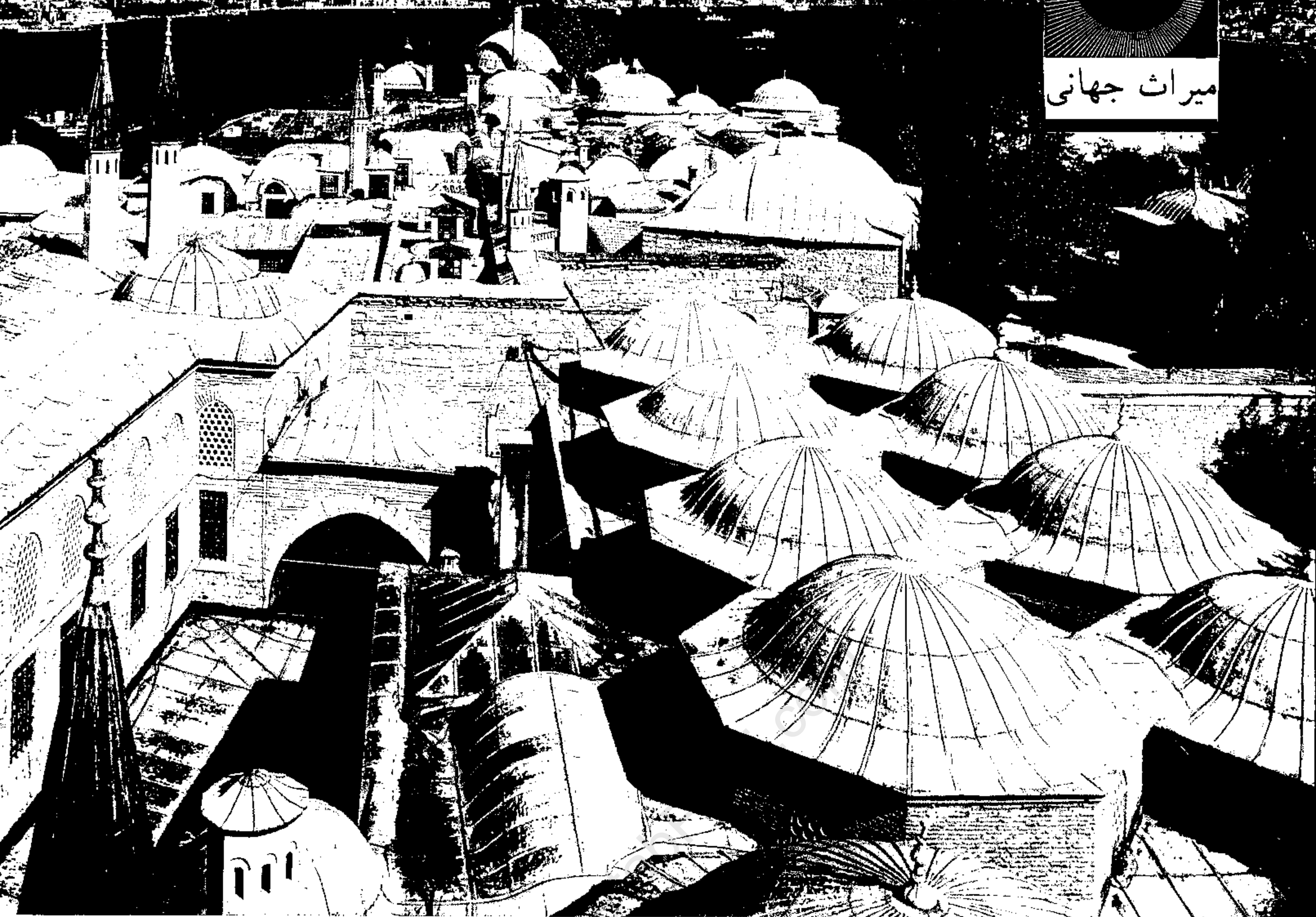
در این سالها زوری جایزه آموزش صلح، مجموعه گوناگونی از برندگان را به فعالیتهای گسترده و متنوعی در این زمینه دست زده‌اند، انتخاب کرده است. در بررسی اخیری که درباره برندگان جایزه به عمل آمد آشکار شد که جایزه فعالیتهای عظیمتری را در این جهت برانگیخته است. هلنا یکونسن از فنلاند (۱۹۸۱) اظهار داشت: «شهرتی که جایزه یونسکو به وجود آورد، نقش مهمی در افزایش علاقه پرورشگران فنلاندی و مردم به طور اعم در زمینه آموزش صلح داشت. در ۱۹۸۷-۱۹۸۵ قانونی که «پرورش کودکان و جوانان را با روحیه عشق به صلح» اجباری می‌کرد به اجرا درآمد».

طبق گزارش، چندین برنده جایزه نقش فعالتری در درون یونسکو و در نظام سازمان ملل بر عهده گرفته‌اند. برای مثال جمعیت بین‌المللی پژوهشهای صلح، پروژه‌ای در مورد «همزیستی فرهنگها در اندلس» اجرا کرده است. (صفحه ۳۱ را ملاحظه کنید).

وجوهی که به برندگان تعلق می‌گیرد، به آنها امکان می‌دهد خدمات خود را در زمینه پیشبرد آموزش صلح گسترش بخشند. از جمله اقداماتی که با وجوه اختصاص یافته انجام می‌شوند، تأمین هزینه سفر پژوهشگران صلح از کشورهای در حال توسعه برای شرکت در اجلاس دوسالانه ۱۹۹۰ جمعیت بین‌المللی پژوهشهای صلح، تأمین هزینه تهیه و چاپ کتابی در زمینه حفظ صلح که به عنوان یک متن پایه برای آموزش حرفه‌ای مقامات نظامی و دیپلماتها مورد استفاده قرار می‌گیرد، تهیه کتابی در زمینه مبارزات زنان مصری و اسرائیلی به خاطر صلح، پژوهش درباره نظام عادلانه جهانی و تهیه مجموعه فیلمی درباره امر توسعه و صلح است.

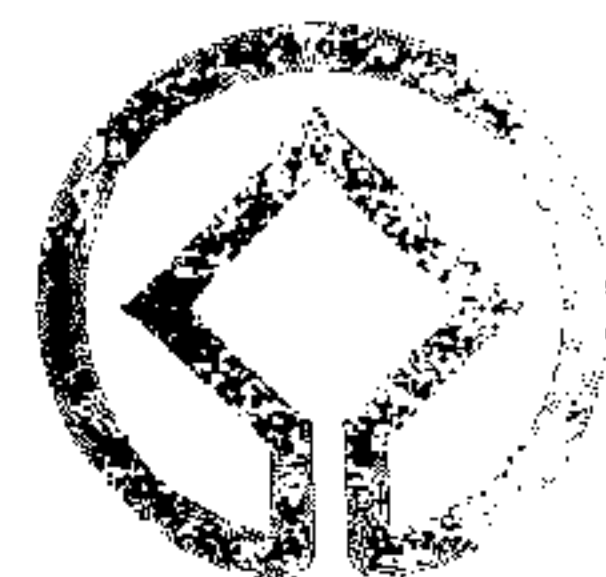
بتی ریردان و اونگکو عبدالعزیز

اساس این مقاله مطالعه مفصلی است که به وسیله بتی ریردان (ایالات متحده) و اونگکو عبدالعزیز (مالزی)، هر دو اعضای هیئت بین‌المللی زوری جایزه یونسکو به خاطر آموزش صلح، انجام گرفته است.



حرمسرای توپکاپی

نوشته کارولین هارت



کارولین هارت،

روزنامه‌نگار فرانسوی، عضو بخش میراث فرهنگی یونسکو از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷. او در حال حاضر به عنوان بخشی از پروژه جاده ابریشم یونسکو در تدارک آماده کردن نمایشگاهی در مورد «جاده زرد»، یک مسابقه اتومبیل سواری است که در فاصله ۱۹۳۲ - ۱۹۳۱ در بیروت تا تیت برگزار شد.

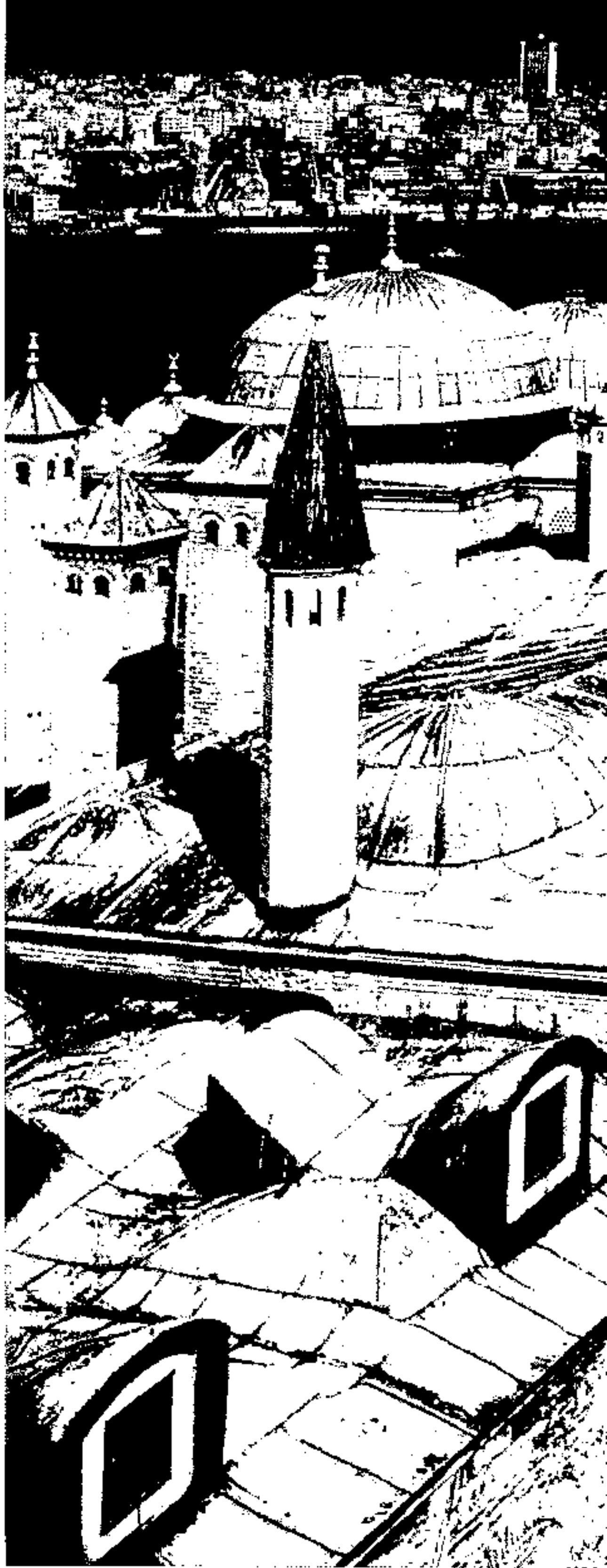
سلطان، حرمسرا، حرم: این واژه‌ها دیر زمانی است که تمدن عثمانی را در خیال ساکنان مغرب زمین تجسم می‌بخشند. سلطان، فرمانروای یک امپراتوری عظیم که از مصر تا ایران و از بغداد تا بلگراد دامن گسترده است، همچون یک شخصیت افسانه‌ای به نظر می‌رسد که از قدرتی بی‌پایان و لذاتی بی‌انتهای برخوردار و بهره‌مند است. در این تصورات زندگی سلطان در حرمش، همچون زندگی در باغی بهشتی مشحون از لذات دنیوی به نظر می‌آید.

واقعیت بسار متفاوت بود. حرم حصارى تحت تسلط تشریفات و مقررات اکید و سخت و زیر سیطره والده سلطان مادر سلطان حاکم بود. عشق در این حصار اگر نه آیینی، تابع قواعد و قوانین معین بود. برخی از سلاطین از عیشها و لذات آن سواستفاده می‌کردند، دیگران تنها بنابر عادت و سنت بدانجا می‌رفتند و اکثریت سلاطین طریق اعتدال درپیش می‌گرفتند.

در میانه قرن شانزدهم، زنان حرم سلطان به

حرمسرای جدید توپکاپی نقل مکان کردند. قصر توپکاپی به اقامتگاه خاندان سلطنتی تبدیل شد و این موقعیت را تا قرن نوزدهم حفظ کرد. این قصر شگفت‌انگیز بر تپه‌ای مشرف به دریای مرمره، تنگه بسفر و شاخ زریں و در گستره‌ای به فراخی ۷۰۰۰۰۰ مترمربع، با باغهایی وسیع، تراسهایی مشرف به دریا و فضایی مشحون از زمزمه آبها احداث شده بود. حرمسرا در قلب این مجتمع عظیم قرار داشت و مکانی بود که تنها سلطان از حق ورود بدان و گردش آزادانه در درون آن برخوردار بود.

این قلمرو ممنوعه به سربازخانه‌هایی متصل بود که قرارگاه سربازانی بود خشن، با موهای بلند و مسلح به تبرزین که اهل نواحی کوهستانی آناتولی بودند. این سربازان با قطع درختان هیزم قصر را تامین می‌کردند و برای جلوگیری از وسوسه شدن به اجبار یقه‌های بلندی می‌پستند که چرخاندن و برگرداندن سر را غیرممکن می‌ساخت و زلف بافته‌شان همچون چشم‌بند عمل می‌کرد.



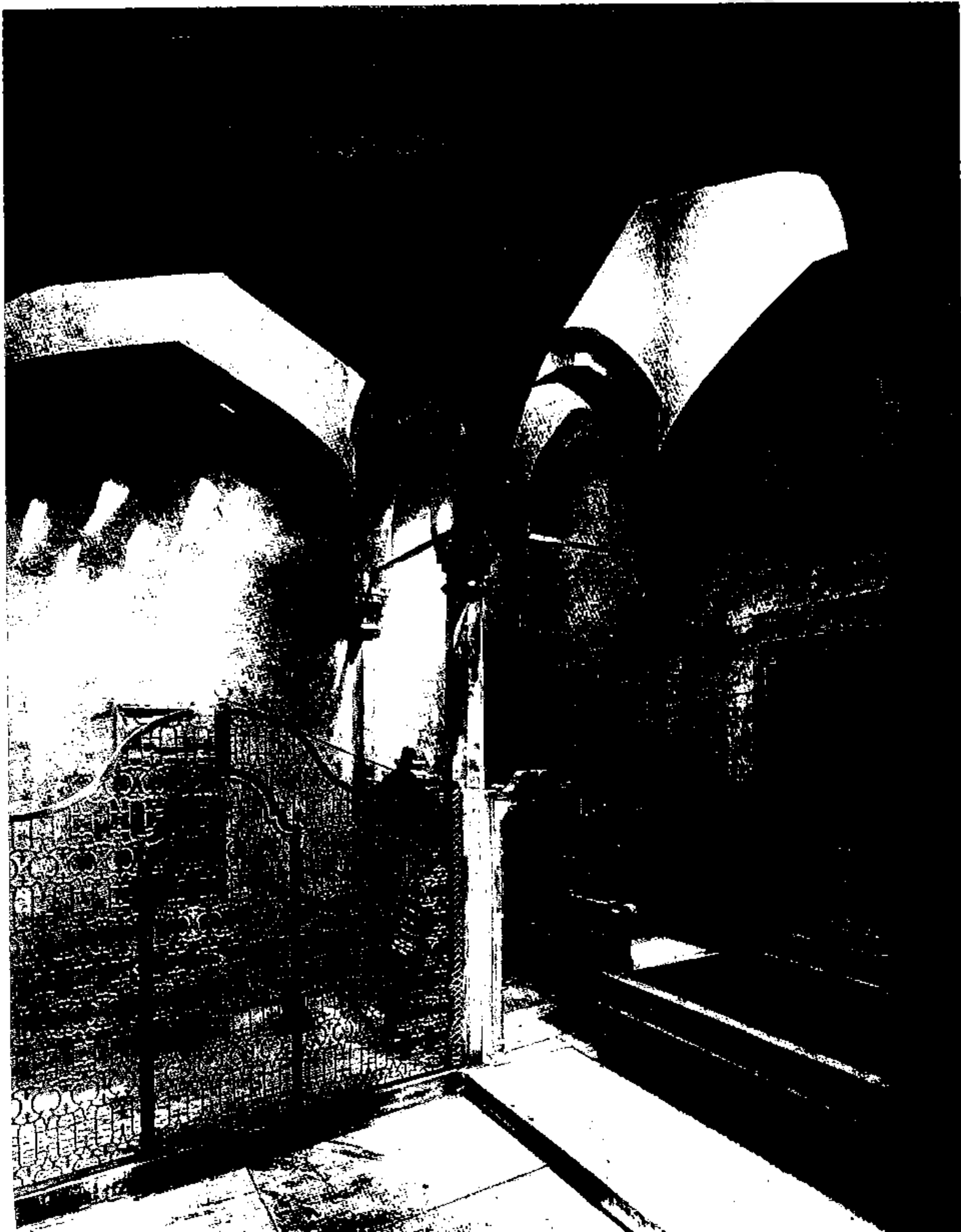
گنبد‌ها و مناره‌های حرم
سمت چپ: حمام‌های سلطان

می‌شود. اینجا جایی است که در آن بازی نور، شکوه کاشیکاریهای باستانی و زیبایی تزیینات به یکدیگر می‌آمیزند تا بهشت را بر روی زمین تجسم بخشند. برده‌های زربفت، فرشهای گرانبها و تسالارها و سکوها بزرگ این آپارتمانها زیبایی سوگلی‌هایی را در تصور می‌آورند که آراسته به جواهرات در انتظار آقای خود هستند. راهی که به آپارتمان والده سلطان منتهی می‌شود، از یک حیاط مرکزی می‌گذرد که با بیست و پنج ستون مرمرین تزیین شده است. از یک کلاه فرنگی کوچک واقع در نزدیکی آپارتمان زیر نظر گرفتن تمامی حرم امکان‌پذیر بود.

این ساختمانهای باشکوه مرکب هستند از تعدادی اتاق به سبک غربی یا پیش بخاری، آینه و دیوارهایی که با نقاشی تزیین شده‌اند. در اتاق خواب تابلوهایی با مناظر خیالی، طاق‌نمایی از چوب مطلا و مبلهایی با پوشش پرزرق و برق قرار گرفته‌اند. یک راهرو با طاق قوسی به نمازخانه مخصوصی ملکه مادر منتهی می‌شود. ترتیب حمامهای ملکه مادر نیز به مانند حمامهای پسرش است. نخستین اتاق رخت‌کن است که در آن جرعهای نوشابه یا شربت نیز صرف می‌شود. در دومین اتاق آب سرد و در سومین اتاق آب داغ در انتظار استحمام کننده است. حوضچه‌ها و خزینه‌ها از جنس رخام است.

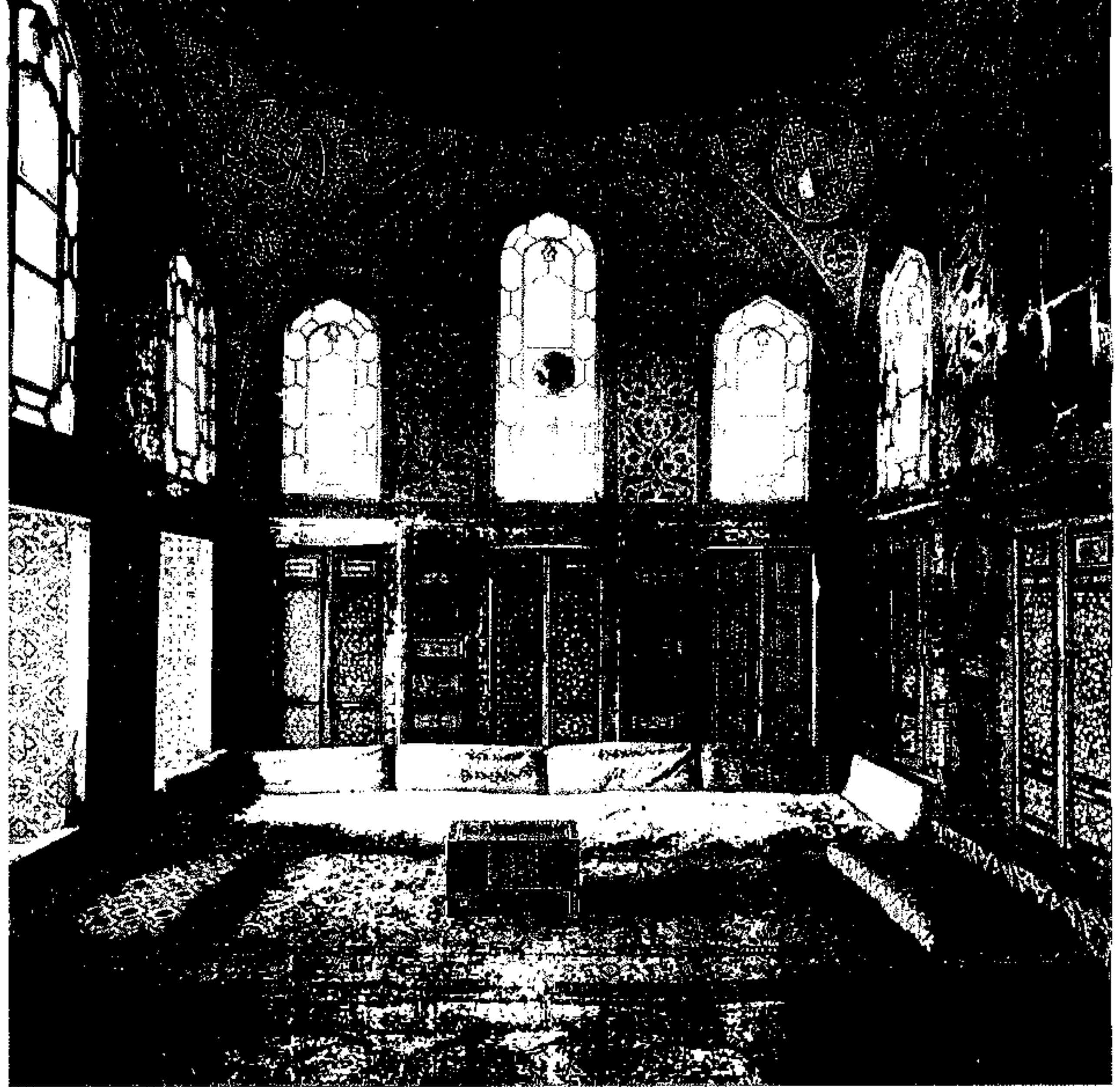
آپارتمانهای خصوصی سلطان از ۴ اتاق بزرگ که زیباترین و بهترین اتاقهای حرم‌اند، تشکیل می‌شود. در تالار سلطنتی، شاه‌نشینی با ستونهای مرمرین و طارمی‌هایی از چوب مطلا با پوشش صدفی اختصاص به نوازندگان مرد و دختران آوازخوان دارد. تخت سلطان در بلندترین نقطه روی یک فرش مرواریدنشان که در حرم پروردی دوزی شده، قرار گرفته است. این نقطه جایی بود که سلطان هیچکس را به حضور نمی‌پذیرفت و تنها زنان رقاصه، نوازنده و آوازخوان حق ورود به آن را داشتند.

اتاق شخصی سلطان مراد سوم که به وسیله سینان، معمار بزرگ عثمانی ساخته شده است، شکوه و جلال هنر اواخر قرن شانزدهم عثمانی را به نمایش می‌گذارد. گنبد زیبای آن به وسیله سه طاق قوسی تحمل می‌شود. تزیین دیوارها از قابهای چوبی زیرین که با یک رنگ قرمز براق پوشیده شده‌اند (راز تهیه آنها همراه با صنعتگران ایزنیک که سازنده آنها بودند، به گور رفت) گرفته تا پنجره‌هایی با شیشه رنگی در بالا، به شکلی انجام شده است که تغییر ظریف رنگ و نور را به نمایش گذارد. یک فواره که با گلهای سنگی تزیین شده است و یک بخاری عظیم مطلا در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. قران می‌گوید: «آب منبع حیات است». فواره‌های متعددی در حرم به چشم می‌خورند و



حرمسرا با گذشت زمان توسعه پیدا کرد و به شکلی تودرتو در پیرامون هسته مرکزی گسترش یافت. سه بخش حرمسرا بیش از ۴۰۰ اتاق دارند: محله‌ای که در آن خواجه‌های سیاه‌پوست زندگی می‌کردند، محله زنان که در آن کاخهای ملکه مادر، دختران او و برده‌ها و صیغه‌ها قرار داشتند و کاخهای مردان که در آن سلطان و شاهزاده‌های تنی زندگی می‌کردند.

برای ورود به حرمسرا از دروازه‌ای گذشته و به یک تالار گنبدی شکل که دورتادور آن را غرفه ساخته‌اند وارد می‌شوید. در این تالار تاجران جواهرات، پوست و لباسهایی را که برای زنان و صیغه‌های سلطان آورده بودند به امانت می‌سپردند. محل زندگی خواجه‌های سیاه که ساختمانی سه طبقه است یک حیاط مرکزی مزین به کاشیهای سرامیک آبی، سبز و فیروزه‌ای دارد. بزرگی و میزان تزیینات منازل و حمامها برحسب مقام خواجه متفاوت است. در ورودی به بخش زنان، کتیبه‌ای که بر در برنزی منقوش است، اقتدار و اختیار مطلق سلطان را یادآور



اتاق مطالعه سلطان احمد اول

زمزمه پایان ناپذیر آب صدای نجوای مسحرمانه سلطان را می‌پوشاند...

در زیر اتاق شخصی سلطان، یک استخر مرمرین قرار داشت که در آن زنان به بازی و تفریح می‌پرداختند. این استخر از یک سمت به یک استخر دیگری که سرپوشیده نبود متصل می‌شد.

سپس به اتاقهای دیگر می‌رسیم: کاخ ولیعهد که در آن طلا، صدف و عاج به گونه‌ی شگفت‌آوری با یکدیگر تلفیق شده‌اند؛ میعادگاه اجنه یا دالان باریکی که معبر حیاتی مهمی را برای حرم تشکیل می‌داد و در آن بسیاری از توطئه‌ها طراحی می‌شدند؛ راه طلایی یا معبری که سلطان برای شرکت در مراسم و تشریفات مذهبی طی می‌کرد. می‌گویند هنگامی که سلطان جدیدی به تخت می‌نشست به سوی کلیه زنان حرم که در مقابل این دیوارها به صف می‌ایستادند سکه‌های طلا پرتاب می‌کرد.

زمانی که از دروازه‌ی آویری حرم را ترک می‌کنی، گویی از یک رویا برخاسته‌ای. حرم به هیچ جای دیگری شباهت ندارد. سکونتگاهی غیرواقعی و بهشتی است که با آراستگی و زیبایش افسون می‌کند، اما با ویژگیهای زندان گونه‌اش نفرت نیز برمی‌انگیزد.

قوانین آهنین

حرم صحنه وقوع رویدادهای تکان دهنده‌ای بوده است، اما قوانین و مقررات حاکم بر آن طی چهار قرن بلا تغییر باقی ماندند.

همه زنان حرم بردگان زرخیز سلطان بودند. این دختران بسیار زیبا از میان اسرایی انتخاب می‌شدند که از سرزمینهای فتح شده به غنیمت گرفته می‌شدند. زنانی که وارد حرم می‌شدند از پنج تا شانزده ساله بودند. در هزارتوی پر از دسیسه حرم آنچه رمز

این سنت از بین‌النهرین در آسیا برخاسته و در سراسر جهان از چین تا روم گسترش یافته بود. حرمسرای عثمانی نیز استثنا نبود. خواجه‌های سیاه این موقعیت را از اواخر قرن شانزدهم به دست آورده و قدرت و نفوذ خود را تا اواخر دوران امپراتوری حفظ کردند.

خواجه‌ها، که از آفریقا به ویژه اتیوپی می‌آمدند، تحت انضباطی آهنین قرار داشتند. مهمترین وظایف آنها از جمله جلوگیری از ورود بیگانگان به حرم و ممانعت از گریز زنان بود. آنها مشابه با خدمتکاران سلطنتی تعلیم ویژه می‌دیدند. نامهای اصلی خود را از دست می‌دادند و به جای آنها به نام گلها نامیده می‌شدند و موسیقی و خوش‌نویسی می‌آموختند. رئیس خواجهگان از لحاظ مقام فرد سوم امپراتوری به شمار می‌رفت.

گنجینه‌ای که در خطر است

مدیرکل یونسکو به منظور جلب توجه جامعه بین‌المللی به شگفتیهای میراث تاریخی ترکیه، در ۱۹۸۳ خواستار محافظت از ناحیه تاریخی استانبول و دیگر نقاط باارزش این شهر شد. یکی از اولویتهای این طرح ترمیم و بازسازی قصر توپکاپی بود.

در قرن نوزدهم، سلطان به قصر دلمه باغچه نقل مکان کرد و توپکاپی تنها به چند قراول سپرده شد. ساختمان آسیب جدی دید: یک آتش‌سوزی در ۱۸۶۳ و یک زلزله در ۱۸۹۴ لطمات شدیدی به قصر وارد کردند. در ۱۸۷۱ نیز چند ساختمان از قصر را ویران کردند تا برای عبور خط آهن راه باز کنند. پس از اعلام جمهوری، قصر به موزه تبدیل شد، اما تنها بخشی از مجتمع تحت کنترل مسؤولان موزه قرار گرفت.

حرمسرا به طور طبیعی یکی از جواهرات گنجینه قصر است. معماری حرمسرا یادگاری استثنایی از غنا و تنوع تمدن عثمانی است. شهرت این اثر باستانی پیوسته افزایش یافته است. پروژه‌ها، حفاریات و تحقیقات در مورد آن رشدی تصاعدی داشته‌اند. بیش از ۴۰۰ کار مطالعاتی در مورد این مجموعه چاپ شده است.

از آنجا که حرمسرای توپکاپی از چوب ساخته شده است، به ویژه در مقابل آتش‌سوزی به شدت آسیب‌پذیر است و ایجاد سیستمی کارآمد برای هشدار آتش‌سوزی و اطفای آن اولویت درجه اولی را تشکیل می‌دهد. احیای بنای قصر به هیچ‌وجه کار ساده‌ای نیست، زیرا معماری آن نظیر معماری هرگونه اثر یادمانی دیگر از ویژگیهای برخوردار است که باید مورد توجه قرار داد و رعایت کرد. بدین منظور باید از مصالح اصلی، از جمله، عاج، چوب آبنوس و ساج و ورقهای نازک طلا استفاده کرد که این روزها بسیار کمیابند. علی‌رغم تدابیری که برای حفظ عمارت در مقابل شرایط نامساعد اقلیمی اتخاذ شده است، این حرمسرا به سرعت کهنه می‌شود و کار زیادی برای حفظ و نگهداری و ترمیم آن لازم می‌آید.

پیشرفت و کامیابی محسوب می‌شد، زیبایی بود، نه سن و سال. زنی موفق‌تر بود که چشمان سلطان را مجذوب خود سازد. سرنوشته بیشتر این دختران آن بود که خدمتگزار باقی بمانند، اما آنهایی که به وسیله مدیریت حرم انتخاب می‌شدند، به گونه‌ای تربیت می‌یافتند که خود را سیاستگزار سلطان بدانند.

زندگی در حرم را جشن و سرورهایی شکل می‌داد که به مناسبت تولدها و عروسیها برپا می‌شد. به طور معمول دخترانی که نمی‌توانستند توجه سلطان را جلب کنند، در سن بیست و پنج سالگی و با دریافت یک مقررری آزاد می‌شدند و به عقد ازدواج یکی از اعضای دربار در می‌آمدند.

مشکل می‌توان گفت که چند زن در حرم زندگی می‌کرده‌اند. یکی از منابع عثمانی این تعداد را ۷۰۰ اعلام می‌کند که با توجه به تعداد کسانی که حرم با توجه به فضایش می‌توانست در خود جای دهد، حداکثر ممکن به نظر می‌رسد. سندی که به اوایل قرن هفدهم مربوط می‌شود، رقم ۴۵۶ را ذکر کرده است. در حرم، سخن‌والده سلطان قانون محسوب می‌شد. برخی از سلاطین، چه از روی ضعف یا بی‌کفایتی به مادرهایشان اجازه داده بودند به جای آنها حکمرایی کنند. والده سلطان به تنهایی کاخهایی در اختیار داشت که به شکل پرخرجی تزیین شده بودند. او همچنین یک گروه مستخدم و یک دسته محافظ نظامی در اختیار داشت. حتی مهمتر از این، کاخهای او تنها نقاطی بودند که به اتاقهای خصوصی سلطان دسترسی داشتند.

سنت استفاده از خواجه‌های حرمسرا برای محافظت از زنان قصر یک سنت بسیار قدیمی بود.

یونس امره



تصویر یونس امره،
انری مینیاتوری از نقاش
معاصر وی، سهیل انور.

نوشته طلعت سید هالمن

انسان از جزمها و قرار دادن وی در رابطه‌ای عاشقانه با خدا، انسان را به مرتبه‌ای والا سوق دهد. دید وی از عشق خلاق و همه گستر است: «نزد خدا صد هزار نوع عشق وجود دارد» و «هنگامی که عشق از راه برسد، همه نیازها و کاستیها از میان می‌روند». او همه انسانها، به خصوص محرومان، را در نظر دارد؛ خصلت عمیقاً تأثیرگذار اشعار وی از همین جاست. او نخستین شاعری است که در تاریخ ترکیه «زیباشناسی اخلاق» را آفرید و از این نظر هرگز کسی بر او پیشی نگرفت. او بر این آرمان جامع بشری تأکید داشت که:

ما دین هیچکس را ضد مذهب خود نمی‌دانیم.
عشق راستین هنگامی پدید می‌آید که همه اعتقادات
یکی شوند.

بسیاری از ابیات وی گواه بر برابری همه انسانهاست. در عصری که جنگ و ویرانی حاکم بود، یونس امره ندای عشق همه گستر ساز می‌کرد و از ایمان به رفاقت جهانی که فراتر از همه اختلافها و فرقه‌هاست سخن می‌گفت:

سهم حقیقی من جهان است
و مردم آن ملت من.

او مردی بود از آن مردم و برای مردم — سخنگوی عدالت اجتماعی که شجاعانه برضد جور و ستم حکام، ملاکان، عمال دولت و بعضی از روحانیون فریاد برمی‌آورد. از این رو، در قلب سنت بشر دوستانه‌ای جای گرفته که همواره به خود حق داده است نظم مستقر و قدرتهای حاکم را به باد انتقاد بگیرد. و در قالب آنچه می‌توان آن را یس‌آور روح سازمان ملل و یونسکو دانست، به زبان شعر خطاب به بجهانیان رفاقت و صلح جهانی را خواستار شد، امری که در جهان گرفتار جنگ و خصومت امروز نیز فوق‌العاده بجا و بعور است:

بیایید یار یکدیگر باشیم
بگذارید زندگی را برای خود آسان‌تر کنیم
بیایید عشق بورزیم و عاشق یکدیگر باشیم
جهان به کسی وفا نمی‌کند.

طلعت سید هالمن، اهل ترکیه، وزیر فرهنگ پیشین ترکیه و استاد زبانها و ادبیات خاور نزدیک در دانشگاه نیویورک است و بیش از ۴۰ کتاب به زبان ترکی و انگلیسی نوشته است که سه عنوان آن در باره یونس امره است.

دارد؛ و بازتاب همین اندیشه را در این شعر یونس امره باز می‌یابیم:

من نه از پی جنگ که از برای عشق آمده‌ام.
و رسالتم همین است.

این شعری است که، از خلال قرن‌ها، جذبه و صلت با طبیعت و وحدت با خدا را با ما در میان می‌گذارد. این مضمون وحدت با خدا که در ابیات وی مکرر به چشم می‌خورد آرمانی است که به حقیقت نزدیک شده است، در حالی که بشردوستی وی، به قول هگل، در بردارنده «کشش روح به سوی بیرون — آن اشتیاق انسان به آشنا شدن با جهان خود» است.

یونس امره آموختن از کتاب را، اگر ارزشی انسانی خلق نکند، مردود می‌شمرد، زیرا به الوهیت انسان اعتقاد داشت. از این لحاظ، به پترارک، که در قرن چهاردهم، و به اراسموس، که در یک قرن بعد می‌زیست، شباهت داشت. این دو به پیروی از بشردوستی دوره کلاسیک یا رنسانس، جز میگری فلسفه مدرسی را که بر انسان تحمیل شده بود، رد می‌کردند. یونس امره، مانند آندو، می‌کوشید که احساس تازه‌ای از اهمیت حیات بر روی زمین را در دل مردم عادی برانگیزد، اما مانند دانته، بعد اخلاقی مخلوق فانی را با تصویر ارزشهای والای حیات جاوید جستجو می‌کرد. این بیت یونس امره گویای این نکته است:

هر آنکس که بارقه‌ای از عشق در دل دارد
خدا را در خود دارد.

از زندگی یونس امره چندان نمی‌دانیم، و آنچه می‌دانیم به افسانه نزدیک است تا به واقعیت قابل استناد. می‌گویند که، اگر نه در تمام عمر، در بخش اعظم زندگیش بیسواد بوده است، در حالی که اشعارش چنان فاضلانه و سرشار از اشارات است که از آدم بیسواد بر نمی‌آید. در هر حال، آنچه اهمیت دارد اشعار اوست، که برخی از آنها بسیار زیباست. اشعار یونس امره حاکی از بینش یگانگی انسان و طبیعت است. او از مجرای بشردوستی در صدد غنا بخشیدن به هستی بشر است و می‌خواهد از طریق آزاد کردن

امسال هفتصد و پنجاهمین سالگرد تولد یونس امره را برگزار می‌کنیم. یونس امره که مهمترین شاعر ترک زبان از آغاز تا قرن بیستم است، شاید بزرگترین شاعر مردمی تاریخ ادبیات اسلامی نیز محسوب شود. اشعار او تجسم جوهر اصلی انساندوستی اسلامی ترکیه و آناتولی است و در خلال قرن‌ها الهامبخش حیات فکری مردم ترک بوده است. ابیاتش شامل نمونه‌های گویای روح مدارا و نگاه گشاده به جهان است:

عارفم می‌خوانند.

تنها دشمنم نفرت است.

از هیچ کس گله‌ای ندارم.

در چشمم همه عالم یکی است.

بسیاری از مفاهیم اصلی اشعار یونس امره ریشه در میراث صوفیان دارد، به ویژه در افکار و مفاهیم شاعر و عارف قرن سیزدهم مولانا رومی، که در آناتولی می‌زیست اما به فارسی می‌نوشت. رومی از این لحاظ به نویسندگان و اندیشمندان اروپای قرون وسطا که زبان لاتین را به زبانهای ملی خود ترجیح می‌دادند، شباهت دارد.* اما یونس امره، مانند دانته، زبان محاوره مردم خویش را به کار گرفت. به زبان آنان سخن می‌گفت و پیام عشق الهی را زمزمه می‌کرد، از این رو، به شخصیتی حماسی مبدل گردید و در نظر مردم به مقام اولیا رسید. ابیاتش در قلب آناتولی سینه به سینه نقل می‌گردید و به آواز خوانده می‌شد. حتی امروز نیز بسیاری از مردم ترک می‌توانند اشعارش را بخوانند و بفهمند بی‌آنکه چندان نیازی به فرهنگ لغات داشته باشند، در حالی که بسیاری از آثار شعرای کلاسیک قرون چهاردهم تا نوزدهم کاملاً برایشان نامفهوم است.

اما تنها به دلیل زبان نیست که امروز اشعار یونس امره به دل می‌نشینند. مضامین و علایق وی پی‌زمان و جهانی است و نه تنها به ترکیه بلکه به تمام جهان مربوط می‌شود و امروز هم به همان اندازه دیروز ارزشمند است. زیرا ما در عصری به سر می‌بریم که جنگ را شر و جنایتی بزرگ علیه بشریت می‌داند. عشق بزرگداشت زندگی است، اندیشه‌ای که در این اشعار دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با قوت بیان شده است: «Make love, not war». به تعبیر عرفانی این گفته بدین معناست که عشق هم بعدی انسانی و هم الهی

* نویسنده گویا فراموش کرده است که مولانا جلال‌الدین بلخی در اصل ایرانی و زبان مادریش فارسی بوده است. به علاوه، مقایسه مذکور، از این لحاظ نادرست است که در آن روزگار زبان عربی در حکم لاتین بود، نه زبان فارسی. — مترجم.

مسابقه جهانی عکس یونسکو

به گزارش کمیسیون ملی یونسکو در ایران، این مسابقه با همکاری مرکز فرهنگی آسیا برای یونسکو (واقع در ژاپن) به مناسبت به نیمه رسیدن دهه جهانی توسعه فرهنگی (۱۹۸۸ - ۱۹۹۷) برگزار می شود.

هدف از برگزاری این مسابقه تشویق مردم به شرکت گسترده تر در فعالیت های فرهنگی و شناخت بیشتر از هویت فرهنگی خودشان از طریق عکس است.

از آنجا که سال ۱۹۹۴ «سال بین المللی خانواده» نامگذاری گردیده این مسابقه کمک به توسعه فعالیت های گوناگون ارگانهای مختلف سازمان ملل متحد خواهد نمود.

بنا به این گزارش عکسهای مربوط به مسابقه می تواند سیاه و سفید و یا رنگی بوده و هر شرکت کننده حداکثر سه قطعه عکس در اندازه های حداقل ۲۵×۲۵ سانتیمتر و یا حداکثر ۳۰×۲۵ می تواند ارسال نماید. عکس ها باید تا قبل از دهم اسفندماه ۱۳۷۱ (اول مارس ۱۹۹۳) به مرکز فرهنگی آسیایی یونسکو در ژاپن برسد.

این گزارش حاکیست عکس های برنده مسابقه در بیست و هفتمین کنفرانس عمومی یونسکو در پاریس (اکتبر ۱۹۹۳) به نمایش در می آید و سپس نمایشگاه های سیاری از آن در سراسر جهان برپا خواهد شد. همچنین کلیه عکس های برنده در مجموعه ای چاپ و در تمام جهان توزیع خواهد شد.

براساس این گزارش، سه نفر برندگان جایزه بزرگ این مسابقه ضمن دریافت گواهینامه، پنج هزار دلار و دوربین F4 نیکون بازوم AF نیکو ۳۵-۷۰ میلیمتری (با لنز 3.3-4.5S)، جهت شرکت در مراسم اهداء جوایز در پاریس دعوت خواهند شد.

جوایز دیگر این مسابقه عبارتند از هفت جایزه ویژه شامل گواهینامه، ۱۰۰۰ دلار و یک قلم جایزه دیگر و همچنین یکصد و بیست جایزه برای دیگر برندگان مسابقه.

علاقتمندان به شرکت در این مسابقه جهت دریافت فرم شرکت و یا کسب اطلاعات بیشتر می توانند به کمیسیون ملی یونسکو در ایران مراجعه و یا با تلفن ۶۶۲۷۰۸ تماس حاصل فرمایند.



کمیسیون ملی یونسکو در ایران

ماهنامه پیام یونسکو

نشریه ای که به ۳۵ زبان و خط بریل در جهان منتشر می شود بنا بر توافق یونسکو (سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد) با کمیسیون ملی یونسکو در ایران و به مسئولیت امیر پروین سرپرست کمیسیون مذکور منتشر می گردد.

انتشار مقالات، تفاسیر، آراء و تصاویر این مجله دال بر تأیید یا صحت کامل مطالب نیست

مدیر: محمد پارسی

ویراستار: مصطفی اسلامی

تنظیم صفحات: علی صادقی

تصحیح: شهناز نژاد الحسینی

اصغر نوری

آدرس دفتر مجله:

تهران، خیابان انقلاب، چهارراه فلسطین، ساختمان شهید اسلامی، شماره ۱۱۸۸ منطقه پستی ۱۳۱۵۸ صندوق پستی شماره ۴۴۹۸ - ۱۱۳۶۵ تلفن ۶۶۸۳۶۵

هیئت تحریریه (یونسکو)

مدیر: بهجت النادی، سردبیر: عادل رفعت

انگلیسی: روی ملکن، مایکل فاینرگ، فرانسوی: الی لورک، ندا العازنی، اسپانیایی: میگل لاپارکا، آرسلی اورتیز د اورینا، انتخاب مطالب برای خط بریل در زبانهای انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و گرهایی، ماری دومینیک پورژ، دبیر اجرایی، جیلین ویتکامپ، واحد هنری / تولید، جرج سروانت، تصویر: آریان و مطالعه و پژوهش، فرناندو اینسا، مسئول اسناد، رولت ویتگستاین

آدرس دفتر مرکزی (پاریس)

31, rue Francois Bonvin, 75015 Paris, France

نام مسئولین نسخه های که خارج از پاریس چاپ می شود

روسی: الکساندر ملنیکوف (مسکو)، عربی: السید محمود الشنطی (قاهره)، آلمانی: وولفرگ منگلی (برن)، ایتالیایی: ماریو گیدونی (روم)، هلندی: پل مومن (آنتورپ)، تامیل: م. محمد مصطفی (مدورس)، هندی: گنگه پراشاد ورمال (دهلی)، پرتغالی: بندیکتو سیلوا (ریو دو ژانیرو)، ترکی: مفرال کاکاز (استانبول)، آروگو: ولی محمد زکی (کراچی)، کاتالان: خوان کاردراس ای مارتی (بارسلونا)، هالویایی: عزیزه حمزه (کوالالمپور)، گرهایی: پی تونگ اوک (ستول)، سواحلی: دومینو روتایسیرو (دارالسلام)، کرواتی: م. صربی، مقدونی: صرب - گروانی، اسلوانی: بلازو کرشنایچ (بلگراد)، هوسا: حبیب الحسن (سوکوتو)، بلغاری: دراگویر پتروف (صوفیه)، یونانی: نیکولاس پایاگورگیو (آتن)، سینهالی: س. ج. سوماناسکرا پاندا (کولومبو)، فنلاندی: مارچانا اوکسانن (هلسینکی)، سوئدی: مانی کوسلر (استکهلم)، یاسکی: گورونز لارایاگا (سن ساسین)، تایی: ساویری سواناسیت (باناکوک)، ویتنامی: دائو تونگ (هانوی)، پشتو: زمرای محقق (کابل)، چینی: تن گوفن (پکن)، بنگالی: عبدالله ا. م. شرف الدین (داکا)، چک و اسلواکی: میلان سیروچکا

نقل مقالات و چاپ عکسهای که استفاده از آنها محفوظ اعلام نشده باشد آزاد است، مشروط بر اینکه این عبارت همراه با ذکر تاریخ مجله در ذیل آن بیاید: «نقل از پیام یونسکو». استفاده

کننده باید سه نسخه از اثر را برای سردبیر مجله بفرستد. نقل

مقالات باید همراه با نام نویسنده آن باشد. عکسهای که

استفاده از آنها محفوظ اعلام نشده باشد، در صورت تقاضا در

اختیار قرار خواهند گرفت. مقالات پذیرفته نشده بازگردانده

نمی شوند، مگر اینکه تمبر بین المللی پستی برگشت همراه آنها

باشد. مقالات بیان کننده اندیشه نویسندگان هستند و الزاماً

منعکس کننده نظریات یونسکو و سردبیر مجله نمی باشند.

زیر نویس عکسها و عنوان مقالات توسط هیئت تحریریه مجله

تعیین می شود. مرزبندی روی نقشه های چاپ شده در مجله نظر

رسمی یونسکو و سازمان ملل نیست. پیام یونسکو به صورت

میکرو فیلم و میکروفیش نیز منتشر می شود. علاقمندان پس

آدرس های زیر مکاتبه کنند:

(1) Unesco, 7 Place de Fontenoy, 75700 Paris, (2) University

Microfilms (Xerox), Ann Arbor, Michigan 48100, U. S. A.

(3) N. C. R. Microcard Edition, Indian Head, Inc., 111 West

40 th Street, New York, U. S. A., (4) Bell and Howell Co.,

Old Mansfield Road, Wooster, Ohio 44691,

U. S. A.

بهای نشریه «پیام یونسکو»

۳۵۰ ریال

۴۰۰۰ ریال

۶۵۰۰ ریال

۸۵۰۰ ریال

۱۰۰۰۰ ریال

تک شماره

اشتراک سالانه داخلی

اشتراک سالانه کشورهای همجوار

اشتراک سالانه کشورهای اروپایی و هند

اشتراک سالانه کشورهای قاره آمریکا و خاور دور

شرایط اشتراک

علاقتمندانی که مایلند در زمسره مشترکین «پیام یونسکو» قرار گیرند با مراجعه به کلیه شعب بانک ملی در سراسر کشور می توانند مبلغ اشتراک سالانه را به حساب جاری شماره ۲۹۲۳۶ نزد بانک ملی ایران شعبه دانشگاه تهران واریز نموده و رسید آنرا با ذکر نام و آدرس خود به دفتر مجله پیام در تهران ارسال دارند.



سال اول - شماره ۱ - ۱۳۷۱

کمیسیون ملی یونسکو در ایران

طبیعت و منابع

○ فصلنامه‌ای برای کارشناسان محیط زیست، برنامه‌ریزان، فعالان اجتماعی و کسانی که به حفظ طبیعت و استفاده عاقلانه از منابع آن علاقه‌مندند.

○ این فصلنامه با استفاده از امکاناتی که یونسکو برای پژوهش‌های بین‌رشته‌ای، بین‌المللی و بین فرهنگی فراهم می‌آورد تازه‌ترین اطلاعات و تحلیل‌ها را در مورد مسائل محیط‌زیست و توسعه در جهان ارائه می‌دهد.

○ این فصلنامه از مقالات برگزیده کارشناسان و پژوهشگران بین‌المللی در زمینه طبیعت و منابع و مسائل مبتلا به آن شکل می‌گیرد.

○ هم‌اکنون طبیعت و منابع به زبانهای انگلیسی، فرانسه، اسپانیولی، عربی، چینی و روسی با تیراژی متجاوز از ۳۰۰۰۰ نسخه منتشر می‌شود.

○ اولین نسخه آن به زبان فارسی، را می‌توان از نمایندگی‌های فروش مجله پیام یونسکو و فروشندگان جراید در ایران تهیه کرد.



کیفیت آب و دسترسی به آن

در صورت تمایل می‌توانید با واریز مبلغ ۲۰۰۰ ریال به حساب جاری ۲۹۲۳۶ بانک ملی شعبه دانشگاه تهران به نام

کمیسیون ملی یونسکو در ایران و ارسال آن به آدرس ذیل مشترک اولین سال انتشار آن شوید.

خیابان انقلاب، چهارراه فلسطین، ساختمان شهید اسلامیه، ۱۱۸۸، تهران ۱۳۱۵۸، صندوق پستی ۴۴۹۸ - ۱۱۳۶۵

